

معراج مؤمن

تأليف

هادي نجفي

فهرست

مقدمه	۵
فصل اول: کلیاتی درباره نماز	۷
حکمت وجوب نماز	۹
نماز در قرآن	۱۳
پیامبر ﷺ و نماز	۲۰
امیرالمؤمنین علیؑ و نماز	۲۳
فضیلت نماز	۲۹
استخفاف صلاة (کوچک شمردن نماز)	۳۳
ترک نماز	۳۶
فصل دوم: افعال و اذکار نماز	۳۹
اذان و اقامه	۴۱
تَیَّت	۵۳
قیام	۵۵
تکبیرات ابتداییه	۵۶
استعاذه	۵۹
سورة حمد	۶۱
بسم الله الرحمن الرحيم ﴿	۶۵

۶۹	﴿الحمد لله رب العالمين﴾
۷۲	﴿الرحمن الرحيم﴾
۷۴	﴿مالك يوم الدين﴾
۷۵	﴿إياك نعبد وإياك نستعين﴾
۷۶	﴿اهدنا الصراط المستقيم﴾
۷۸	﴿صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم والضالين﴾
۸۵	سورة توحيد
۸۵	﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾
۸۵	﴿قل هو الله أحد﴾
۸۷	﴿الله الصمد﴾
۸۸	﴿لم يلد ولم يولد﴾
۸۹	﴿و لم يكن له كفواً أحد﴾
۹۱	ركوع
۹۳	سجده
۹۹	قنوت
۱۰۰	تشهد
۱۰۲	تسبیحات اربعه
۱۰۶	سلام
۱۰۸	تسبیحات فاطمه زهرا (سلام الله عليها)
۱۱۰	برخی از مصادر کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در سال تحصیلی «۱۳۶۲-۶۳ش» در دبیرستان سعدی شهرستان فریدونشهر به تدریس اشتغال داشتم. در بدو ورود مشاهده کردم که بعضی از دانش‌آموزان نسبت به امر نماز بی‌توجه و بی‌قیدند. از آنجا که وظیفه خود می‌دانستم این بی‌قیدی و بی‌توجهی را از میان بردارم و برعکس علاقه و شوق و شغفی در آنها نسبت به این امر برانگیزم، یکبار در برنامه صبحگاه در مورد اهمیت نماز صحبت کردم. این صحبت تا اندازه‌ای موفق بود و با برخورد خوب و پسندیده‌ای که از جانب مدیر محترم دبیرستان به عمل آمد، امر نماز نظمی پیدا کرد و از آن به بعد بهتر اجرا می‌شد.

حوادث مرا واداشت تا آن سخنرانی کوتاه صبحگاهی را همچنان ادامه دهم؛ از این رو تا پایان سال تحصیلی معمولاً هر هفته یک جلسه در این باب سخن می‌گفتم. در همان سال که مشغول این امر بودم، در ذهنم خطوط می‌کرد، سخنرانی‌ها را جمع‌آوری کنم و به صورت رساله‌ای درآورم، شاید که به خواست خدا بیشتر مثمر ثمر واقع شود، ولی این کار در آن سال عملی نشد، و من همچنان در این فکر بودم. تا اینکه در سال تحصیلی «۱۳۶۳-۶۴ش»، در اصفهان دوباره بحثی را در دبیرستان

شهید آیت الله سید محمدباقر صدر رحمته الله در این باب آغاز کردم. این بحث مجدد مرا بر این داشت که فرصت از دست رفته را بازیابم و مطالب را این بار به رشته تحریر بکشم. لذا دست به کار شدم.

با همه کمی بضاعت علمی مجموعه‌ای فراهم آمد که آن را «معراج مؤمن»^۱ نام گذاردم، بدین امید که این رساله مختصر روزنه‌ای باشد از فرهنگ غنی اسلام به سوی دلهایی که آمادگی پذیرش آن را دارند، و ان شاء الله ذخیره معادی باشد برای این حقیر.

آنچه در پایان مقدمه لازم می‌دانم متذکر شوم آن است که این رساله بنای بر اختصار دارد؛ و آن چنان موجز تألیف شده است که شاید اگر بیش از این موجز بود اسبابِ إخلال در کلام فراهم می‌آمد؛ لذا خواننده می‌باید با کمال توجه و دقت آن را مورد مطالعه قرار دهد؛ شاید که مفید و مقبول واقع گردد.^۲

وَفَقَّنَا اللَّهُ تَعَالَى وَإِيَّاكُمْ لِمَرْضَاتِهِ

و السلام

۱۳ رجب المرجب ۱۴۰۵ ه. ق.، سالروز

ولادت مولود کعبه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام،

مطابق با ۱۵ فروردین ماه ۱۳۶۴ ه. ش

اصفهان - هادی نجفی

۱. حدیث: «الصلاة معراج المؤمن» در کتاب اعتقادات / ۳۹ عذامه محمد باقر مجلسی رحمته الله آمده است.
 ۲. از استاد علی زاهدپور - حفظه الله تعالی - که ویرایش نهایی این اثر را به درخواست حقیر انجام دادند صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نمایم.

فصل اول:

کلیّاتی دربارهٔ نماز

حکمت وجوب نماز:

برای نماز حکمت‌های گوناگونی می‌توان بیان کرد که شاید بتوان تمام این حکمت‌ها یا قسمت عمده‌ای از آن را برگرد محورهایی که ذکر می‌شود بیان نمود:

۱. نماز امر مولا (الله) است و عقل حکم می‌کند که از امر مولا اطاعت کنیم. پس می‌باید نماز را بجا آوریم.

در مقدمه اول جای هیچ‌گونه تردیدی نیست؛ زیرا خداوند نماز را در آیات متعددی از قرآن واجب نموده است. در مقدمه دوم نیز که حکم عقل به اطاعت مولا باشد جای شک و شبهه‌ای نیست؛ و چون هر دو مقدمه جایی برای بحث ندارد، از این رو می‌باید نماز را به جای آوریم.

مرحوم حاجی سبزواری در نبراس خود این قسمت را در چند بیت چنین توضیح می‌دهد:

سَوَى ابْتِغَا قُرْبَةَ ذِي الْجَلَالِ	لَا شَأْنَ لِلْعَبْدِ سِوَى امْتِثَالِ
مَشِيَّةً وَ قُدْرَةً وَ مَعْرِفَةً	بَلْ هُوَ لَا يَمْلِكُ ذَاتًا وَ صِفَةً
وَ أَمْرَ مَامُورٍ أَمِيرٌ مَا كَسَرَ ^۱	كَسَرَ الْأَيَّازَ لِلْفَرِيدَةِ اشْتَهَرَ

۲. نماز انسان را از غفلت و فراموشی و فریفتگی نجات می‌دهد و او را به یاد

خدا می‌اندازد، لذا خدا به آن امر نموده است.
و همین امر شاید مراد از آیه قرآن باشد که ﴿وَلَذِكُرُ اللَّهَ أَكْبَرُ﴾^۱؛ یعنی: نماز
بزرگ‌ترین یاد خدا است.

و چون یاد خداست می‌تواند از فحشاء و مُنْكَر نیز ممانعت به عمل آورد؛ و
شاید آیه فوق دلیل برای قبلش باشد که: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ
الْمُنْكَرِ﴾^۲.

حاجی سبزواری^{رحمته‌الله} نیز در نبراس علت مکرر بودن نماز و پی در پی بیادداشتن آن
را همین امر می‌داند.

و الصلواتُ متکراتٌ إذ غفلاتٌ متتابعاتٌ^۳

۳. نماز نه تنها چون یاد خداست می‌تواند از گناهان احتمالی آینده جلوگیری
کند، بلکه به وسیله آن گناهان گذشته نیز از بین می‌رود؛ یعنی نماز می‌تواند کفاره
گناهان باشد.

همان‌گونه که به وسیله نماز است که آثار ترک اولی از آدم ابوالبشر برطرف گردید.
بدین قرار که آدم امر می‌شود نماز بگذارد و در اثر چند بار به پای داشتن نماز آثار
ترک اولی از او زدوده می‌شود و جبرئیل در پایان به او می‌گوید:

«يَا آدَمُ! مَثَلُ وَلَدِكَ فِي هَذِهِ الصَّلَاةِ كَمَثَلِكَ فِي هَذِهِ الشَّامَةِ. مَنْ صَلَّى مِنْ وَلَدِكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ
لَيْلَةٍ خَمْسَ صَلَاةٍ، خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَا خَرَجْتَ مِنْ هَذِهِ الشَّامَةِ»^۴

ای آدم همچنان که آثار ترک اولی به وسیله نماز از تو زدوده شد، هریک از فرزندان تو نیز که
در شبانه روز پنج بار نماز بخواند، گناهانشان از میان می‌رود، چنان که آثار ترک اولای تو از میان

۱. سورة عنكبوت، آیه ۴۵.

۲. سورة عنكبوت، آیه ۴۵.

۳. نبراس / ۵۲.

۴. الفقیه ۲/ ۲۱۴، ح ۶۴۴؛ بحار الأنوار ۲۱/ ۱۸، (چاپ سنگی) و ۲۲۶/ ۷۹، ح ۱۴ [۵۲/ ۳۳] در چاپ حروفی بیروت؛
این روایت را صدوق در علل الشرائع ۳۳۸/ ۲، ح ۲ به سند معتبر؛ و همچنین برقی در محاسن ۴۲/ ۲، ح ۱۱۳۳ به
سند معتبر نقل می‌کنند.

رفت.

در احادیث فضیلت نماز نیز این جمله وجود دارد که: «لَمْ تَبَقِ الذَّنُوبُ مَعَ الصَّلَاةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ»^۱: با پنج بار نماز خواندن دیگر گناهی باقی نمی ماند.

آنچه از حکمت های نماز فعلاً در ذهن این حقیر است، همین مطالب مذکور است، ولی لازم دیدم دو نکته را متذکر شوم:

اولاً. آنچه در این بحث به عنوان حکمت از آن یاد شد مسلم است که علت به معنای فلسفی آن نیست؛ و اگر در کلام برخی تعبیر به علت را می بینید، مراد همان حکمت است.

و ثانیاً. تمام مواردی که در بالا تحت عنوان حکم وجوب نماز یاد شد، به علاوه مطالبی فزونتر از آن را می توان از پاسخ امام رضا علیه السلام به سؤال محمد بن سنان دریافت. در این پاسخ، امام آنچنان که شایسته است حق مطلب را بیان نموده اند:

كتب الرضا على بن موسى عليه السلام إلى محمد بن سنان فيما كتب من جواب مسأله: «إنَّ علة الصلاة أنَّها إقرار بالربوبية لله عزَّ وجلَّ و خلْع الأنداد، قيام بين يدي الجبار جلَّ جلاله بالذلِّ و المسكنة و الخضوع و الاعتراف، و الطلب للإقالة من سالف الذنوب. وضع الوجه على الأرض كلَّ يوم إعظماً لله جلَّ جلاله، و أن يكون ذاكراً غير ناسٍ و لا بطرٍ، و يكون خاشعاً متذللاً رغباً طالباً للزيادة في الدين و الدنيا، مع ما فيه من الإيجاب و المداومة على ذكر الله عزَّ وجلَّ بالليل و النهار، و لئلا ينسى العبد سيَّده و مدبره و خالقه، فيبطر و يطغى، و يكون ذلك في ذكره لربه جلَّ و عزَّ و قيامه بين يديه زاجراً له عن المعاصي و مانعاً له من أنواع الفساد»^۲.

امام رضا علیه السلام در پاسخ محمد بن سنان که از علت و حکمت نماز پرسیده است می فرماید: علت و حکمت نماز این است که نماز اعتراف به ربوبیت پروردگار و منزّه دانستن او از همتایی است. ایستادنی است با خضوع و فروتنی و ذلت و خواری در برابر خداوند متعال؛ و طلب بخشش

۱. الفقیه ۲۱۱/۱، ح ۶۴۰.

۲. الفقیه ۲۱۴/۱، ح ۶۴۵؛ علل الشرائع ۳۳۸/ بحار الأنوار ۲۰/۱۸، چاپ سنگی، ۲۶۲/۷۹، ح ۱۰ [۵۰/۳۳].

از گناهان گذشته است. و قرار دادن صورت بر زمین به خاطر بزرگداشت خداوند است. و اینکه بنده به یاد خداست و او را فراموش نکرده و در مقابل نعمت‌هایش سرکشی ننموده است؛ و آنکه در برابر خداوند خاشع و متواضع و ذلیل است و از او فزونی در دین و دنیا را طلب می‌کند؛ در عین حال که نماز مداومت بر یاد خداست و از آن روست که بنده مولا و تدبیر کننده امور خویش را فراموش نکند که به سرکشی و طغیان بیفتد. همه اینها در یادکرد او از پروردگار بلند مرتبه‌اش است و ایستادن در برابر او که وی را از نافرمانی به دور می‌سازد و از انواع فساد مانع می‌شود.

شایان ذکر آنکه شیخ صدوق - أعلی الله مقامه الشریف - روایت «علل» محمد ابن سنان را در کتاب شریف عیون اخبار الرضا^۱ با سه سند نقل می‌کند که به نظر صاحب این قلم سند اوّل آن معتبر و سند سوم آن صحیح است. بنابراین روایت فوق از حیث سند از صحاح شمرده می‌شود.

۱. عیون أخبار الرضا^{علیه السلام} ۸۸/۲

نماز در قرآن:

در قرآن فراوان از نماز سخن به میان آمده است و به اقامه آن دستور داده شده و مؤمنین امر شده‌اند که آن را با آداب خاص بجا آورند.

علاوه بر این، قرآن برای نمازگزاران صفاتی را نیز برمی‌شمارد و برای آنان امور و مطالبی را اثبات می‌کند. به عنوان نمونه چند آیه از قرآن را یادآور می‌شویم که اهمیت نماز از آن به خوبی نمایان است:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا الْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ * ... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ﴾^۱

به راستی انسان حریص و بی‌صبر خلق گردیده است. چون شرّ و آفتی به وی رسد جزع و فزع می‌کند؛ و وقتی مال و نعمتی به او برسد بخل می‌ورزد؛ مگر نمازگزاران. همانان که بر نمازشان مداومت دارند و... و کسانی که بر نماز خویش محافظت می‌کنند، اینان در باغ‌هایی متنعمند.

آیات آغازین سوره معارج، زبان حال عده‌ای است که گرفتار آتش جهنم می‌شوند. قرآن یکی از علل این گرفتاری را هَلَع (حرص شدید) انسان می‌داند که

۱. سوره معارج، آیات ۲۹-۳۵.

البته ذاتی و فطری انسان‌هاست، اما آن عده‌ای که گرفتار آتش دوزخ شده‌اند، این هَلَع را در راه شرّ به کار برده‌اند، در نتیجه زیان دیده‌اند. آنگاه قرآن نمازگزاران (مصلّین) را استثناء می‌کند. همانان که این هَلَع ذاتی را در راه شرّ به کار نبرده‌اند، بلکه بدان جهت خیر داده‌اند و به وسیله آن به کمال رسیده‌اند.

به دیگر سخن، نماز می‌تواند به این هَلَع ذاتی جهت دهد؛ لذا قرآن مصلّین را جزو کسانی قرار نمی‌دهد که هَلَع ذاتی را به بدی و شرّ آلوده کرده باشند.

البته قرآن این صفت را فقط برای کسانی اثبات می‌کند که بر نمازشان مداومت داشته باشند.

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾

کسانی که نمازشان ترک نمی‌شود و همواره بر نمازشان مداومت دارند.

در ادامه آیات، قرآن صفات دیگری نیز برای این نمازگزاران برمی‌شمارد.^۱ و در پایان، برای دومین بار از نمازگزاران سخن می‌گوید.

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾

و کسانی که بر نمازشان محافظت دارند.

محافظت بر نماز را به معنای رعایت کردن صفات کمال نماز دانسته‌اند.^۲

پس در مجموع کسانی می‌توانند هَلَع ذاتی را آلوده نسازند که نماز را برپای دارند و علاوه بر مداومت بر آن، صفات کمال آن را نیز رعایت کنند. آنگاه چنین انسان‌هایی در بهشت متنعم می‌شوند که:

﴿أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾

این عده در باغ‌هایی هستند و در آن مورد احترام واقع می‌شوند.

۱. بحث از صفات دیگر را می‌توانید در ادامه آیات و تفاسیر بیابید.

۲. المیزان ۱۷/۲۰.

از جمله آیات دیگری که متکفل همین امر است، می‌توان آیات اول سوره مؤمنون را برشمرد. در این آیات قرآن صفات و ویژگی‌های مؤمنان را برمی‌شمارد؛ و درست مانند آیات قبلی در ابتدا و انتها ویژگی‌های مؤمنان، مسئله نماز را طرح می‌کند و درباره آن سخن می‌گوید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * ... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

قطعاً مؤمنان رستگار شده‌اند. همانان که در نمازشان خشوع و فروتنی دارند... و کسانی که بر نمازهایشان محافظت می‌کنند. اینانند که ارث برنده‌اند. همان کسانی که بهشت را به ارث می‌برند. آنان در آن جاودانه‌اند.

این آیات به خوبی می‌توانند اهمیت و ویژگی خاص نماز را تبیین و روشن نمایند. اولین صفتی که برای مؤمنان یاد می‌شود برپا داشتن نماز است با حالت خشوع و فروتنی.

خشوع در نماز را صاحب مجمع البیان هم خشوع قلبی می‌داند و هم خشوع در جوارح و اعضاء؛ یعنی به کسی می‌گویند در نمازش خاشع است که هم در هنگام نماز تمام توجه‌اش به خدا بوده و از غیر خدا به کلی بریده باشد (خشوع قلبی)، و هم به صورت ظاهر با آرامش نماز بخواند و به اطراف نگاه نکند، بلکه نگاهش به طرف محل سجده‌اش باشد. اگر این دو خشوع با هم جمع شد، شخص نمازگزار خاشع است؛ چنان که صاحب مجمع البیان نقل می‌کند:

«النَّبِيُّ ﷺ رَأَى رَجُلًا يَعْثُ بِلَحِيَّتِهِ فِي صَلَاتِهِ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَتْ جَوَارِحُهُ»^۲.

پیامبر ﷺ دیدند مردی در نماز باریش خود بازی می‌کند، فرمودند: اگر قلبش خاشع بود، اعضای بدنش نیز خشوع داشتند.

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱۱-۱.

۲. مجمع البیان، ذیل آیه شریفه؛ إرشاد القلوب / ۱۱۵؛ موسوعة أحاديث أهل البيت (عليه السلام) ۲۹۲/۳، ح ۱۰.

در این روایت پیامبر خشوع را هم خشوع قلبی می‌دانند و هم خشوع در جوارح؛ و علاوه بر آن خشوع در جوارح را نشانه و آیتی می‌شمارند برای خشوع قلبی؛ همان‌گونه که حُسن ظاهر نشانه حُسن باطن و اماره بر عدالت شمرده می‌شود. علامه طباطبایی صاحب المیزان^۱ نیز خشوع را نزدیک به آنچه صاحب مجمع گفت معنا فرموده‌اند.

نص کلام ایشان چنین است:

«کلمه خشوع به معنای تأثر خاصی است که به افراد مقهور دست می‌دهد. افرادی که در برابر سلطانی قاهر قرار گرفته‌اند، تمام توجه این افراد به او معطوف گشته، از هر جای دیگر قطع می‌شود؛ و ظاهراً این حالت حالتی است درونی که به نوعی عنایت، به اعضاء و جوارح نیز نسبت داده می‌شود.»^۱

احادیث فراوانی هم در خشوع پیامبر ﷺ و ائمه^{علیهم‌السلام} وجود دارد که طالبان می‌توانند به منابع آن مراجعه کنند.^۲

بعد از اینکه دانستیم اولین صفت مؤمنان خشوع در نماز است و معنی و مفهوم خشوع نیز روشن شد، می‌باید به آخرین صفت مؤمنان که باز در مورد نماز است بپردازیم:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾

و از صفات مؤمنان آن است که بر نمازهایشان محافظت می‌کنند.

صاحب تفسیر صافی ملأ محسن فیض کاشانی حفاظت بر نماز را حفاظت بر اوقات و حدود آن می‌داند.^۳

صاحب المیزان نیز در ذیل آیه چنین می‌فرماید: «صلوات جمع صلاة (نماز) است و اگر فرمود نمازها را محافظت می‌کنند، خود قرینه این است که مراد

۱. ترجمه المیزان ۱۱/۲۹.

۲. رجوع کنید به دائرة المعارف حدیثی مؤلف به نام: موسوعة أحادیث أهل البيت^{علیهم‌السلام} ۲۸۹/۳.

۳. تفسیر الصافی ۳۲۶/، ذیل آیه شریفه از چاپ سنگی.

محافظت بر عدد آنهاست. پس مؤمنان محافظت دارند که یکی از نمازهایشان فوت نشود و دائماً مراقب آنند. حق ایمان هم همین است که مؤمنان را به چنین مراقبتی بخواند.^۱

مؤمنان که نماز را با خشوع به جای آورند و بر آن نیز به تفسیری که گذشت محافظت کنند، نتیجه عملشان را چنان که ذیلاً می‌آید می‌بینند:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲

این مؤمنانند که ارث برنده‌اند همان کسان که بهشت را به ارث می‌برند.

* * *

آیاتی که در قبل داشتیم، به پاداشتن نماز را از صفات مؤمنان و وارثان بهشت می‌دانست، در مقابل آیاتی نیز اقامه نکردن و بپاداشتن نماز را از صفات و ویژگی‌های گناهکاران و علت دخول آنان در جهنم می‌داند. به عنوان نمونه:

﴿يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * ...﴾^۲

بهشتیان از گناهکاران می‌پرسند: چه چیز شما را به جهنم درآورد؟ [و آنان اولین علتی را که برای ورود به جهنم برای خود برمی‌شمارند این است:] گویند: ما از نمازگزاران نبودیم.

در این باره سخن جمعی از مفسران نقل می‌شود:

در تفسیر منسوب به ابن عباس نماز را از نمازهای پنج‌گانه مسلمانان دانسته است.^۳

صاحب مجمع البیان مقصود از صلاة در آیه را همان نماز واجب می‌داند، و از این آیه استفاده می‌کند که کفار مکلف بر فروع هستند.^۴

و صاحب المیزان مقصود از صلاة را در آیه چنین می‌داند: «مراد از صلاة نماز

۱. ترجمه المیزان ۱۸/۲۹.

۲. سورة مدثر، آیات ۴۰-۴۳.

۳. تفسیر منسوب به ابن عباس، ذیل آیه شریفه.

۴. مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.

معمولی نیست، بلکه منظور توجه به عبادتی خاص به درگاه خدای تعالی است که با همه انحاء عبادت‌ها، یعنی عبادت در شرایع معتبر آسمانی که از حیث کم و کیف با هم مختلفند - سازگار است.^۱

مرحوم علویه امین نیز در تفسیر مخزن العرفان ذیل آیه چنین بیان می‌دارد: «لکن این آیه به تنهایی دلالت بر مکلف بودن کفار به فروع ندارد؛ زیرا امر نمودن به کسی که معتقد به اصول نیست به فروع نمودن معقول نیست. کسی که رسالت رسول را انکار دارد، بلکه شاید اصلاً به مبدأ قائل نباشد، چگونه می‌توان وی را امر به نماز و باقی احکام فروع نمود؟! و وقتی نشد متعلق امر واقع گردد، پس مأمور هم نیست؛ زیرا که تکلیف بعد از قبول ایمان تعلق می‌گیرد. پس شاید جهنمیان می‌خواهند بگویند: ما زیر بار اطاعت نبودیم و ایمان نیاوردیم تا به ما امر به نماز بکنند و نماز بخوانیم و...»^۲

باتوجه به سخنان صاحب مخزن العرفان، مطالب صاحب مجمع که از این آیه مکلف بودن کفار بر فروع را استفاده کرده ضعیف می‌شود. علاوه بر استدلال متین صاحب مخزن العرفان، صریح قرآن کسانی را که مسئول واقع شده‌اند گناهکاران می‌داند و نه کافران و؛ بدیهی است که گناهکار لازم نیست حتماً کافر باشد، اگرچه در ادامه آیات آنان را از تکذیب کنندگان به روز قیامت دانسته است که در این صورت از کفار محسوب می‌شوند.

و در هر صورت چه مقصود از نماز نمازهای واجب باشد، و یا براساس سخن مرحوم علامه طباطبایی عبادتی خاص، یکی از علل به جهنم افتادن گناهکاران این است که از یاد خدا غافل شده‌اند؛ و قبلاً نیز یادآور شدیم که نماز یاد بزرگ خداوند است. و الله العالم.

بحث در این موضوع را به همین جا خاتمه می‌دهیم و از مجموع سخن یک

۱. المیزان، ذیل آیه شریفه.

۲. مخزن العرفان ۱۹۶/۳.

نتیجه می‌گیریم:

کسانی که بر نماز مداومت دارند و صفات کمال آن را رعایت می‌کنند و در نمازشان خاشع‌ند و بر اوقات و حدود آن محافظت می‌نمایند، اینان وارثان بهشت خواهند بود؛ و برعکس کسانی که نماز را ترک کرده، از یاد خدا غافل باشند، سرانجامی جز ورود به جهنم در پیش نخواهند داشت.

پیامبر ﷺ و نماز

قرآن رسول خدا را به عنوان الگو و نمونه برای مؤمنین معرفی می‌کند:

﴿وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱

و به راستی برای شمار رسول خدا ﷺ نمونه و سرمشقی نیکوست.

بر این اساس یکی از راه‌هایی که می‌توان ویژگی خاص نماز را دریافت، نوع برخورد پیامبر اکرم ﷺ با نماز است؛ و آنگاه که چگونگی برخورد پیامبر با نماز روشن شد، ما نیز براساس آیه فوق پیامبر را باید سرمشق قرار داده، همانند او عمل کنیم. ان شاء الله.

در این موضوع و بدین خاطر چند روایت ذکر می‌شود که نوع برخورد پیامبر ﷺ را با نماز تبیین می‌کند:

۱. كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ يَرَبُّدُ وَجْهَهُ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَكَانَ بَصَدْرُهُ أَوْ لِحْجُوفِهِ أَزِيْزٌ كَأَزِيْزِ الْمَرْجَلِ.^۲

رسول خدا وقتی به نماز می‌ایستاد، از ترس خدا رنکش می‌پريد و در سینه یا درونش، جوششی همچون جوشش دیگ بود.

۲. إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ كَأَنَّهُ ثَوْبٌ مُلْقَى.^۳

۲. سنن النبی، علامه طباطبائی، ص ۲۵۱.

۱. سورة احزاب، آیه ۲۱.

۳. همان.

رسول خدا ﷺ وقتی نماز می خواند، توگویی جامه ای بود که بر روی زمین افتاده باشد.
 ۳. قالت عائشة: كان رسول الله ﷺ يحدثنا. فإذا حضرت الصلاة، فكأنه لم يعرفنا و لم نعرفه.^۱

عایشه گفت: رسول خدا ﷺ با ما سخن می گفت. همین که موقع نماز می شد، او را حالتی دست می داد که گویی نه او ما را می شناسد و نه ما او را می شناسیم.

۴. في أسرار الصلاة للشهيد الثاني: كان النبي ﷺ ينتظر وقت الصلاة و يشتد شوقه و يترقب دخوله و يقول لبلال مؤذنه: أرحنا يا بلال.^۲

در کتاب اسرار الصلاة مرحوم شهید ثانی روایت شده است که رسول خدا ﷺ، با اشتیاق فراوان انتظار وقت نماز را می کشید و مراقب آن بود؛ و چون وقت نماز می رسید، به مؤذنش می فرمود: ای بلال! با اذان گفتن راحت من کن.

۵. عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: كان رسول الله ﷺ لا يؤثّر على الصلاة عشاء و لا غيره، و كان إذا دخل وقتها، كأنه لا يعرف أهلاً و لا حميماً.^۳

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: رسول خدا هیچ چیز اعم از شام و غیر آن را بر نماز ترجیح نمی داد؛ و چون وقت نماز داخل می شد، توگویی نه اهل و عیال می شناسد و نه دوست صمیمی را.

۶. عن النبي ﷺ: يا أباذر! إن الله تعالى جعل قرة عيني في الصلاة، و حببها إلي، كما حبب إلي الجائع الطعام و إلى الظمان الماء؛ فإن الجائع إذا أكل الطعام شبع، و إذا شرب الماء روي، و أنا لا أشبع من الصلاة.^۴

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: ای ابوذر! خدا روشنی چشم مرا در نماز قرار داده و آن را محبوب من گردانیده است؛ همچنان که طعام را بر گرسنه و آب را بر تشنه محبوب ساخته است. با این تفاوت که گرسنه با خوردن غذا سیر می شود و تشنه با نوشیدن آب سیراب، اما

۱. سنن النبی، ملحقات نماز (از محمد هادی فقهی)، ص ۲۶۸.

۲. التنبيهات العلية على وظائف الصلاة القلبية المعروف بأسرار الصلاة / ۲۴۳: سنن النبی، علامه طباطبائی / ۲۵۱.

۳. سنن النبی / ۲۵۱. ۴. سنن النبی، ملحقات نماز / ۲۶۹.

من از نماز سیر نمی شوم.

۷. إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَصَلِّي وَ قَلْبُهُ كَالْمَرْجُلِ يَغْلِي مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى.^۱

رسول خدا ﷺ در حال نماز قلبش چون دیگ جوشان، از خوف خدای متعال می جوشید.

۸. كَانَ ﷺ إِذَا صَلَّى أَثْبَتَهَا.^۲

رسول خدا ﷺ چون نماز می خواند آن را به طور تمام و کمال انجام می داد.

۹. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ

مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.^۳

انس بن مالک از پیامبر ﷺ نقل می کند که فرمود: بپاداشتن دو رکعت نماز در دل شب محبوب تر است پیش من از دنیا و آنچه در آن است.

۱۰. عَنِ الْإِمَامِ الرُّضْمِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، يُدْعَى

بِالْعَبْدِ. فَأَوَّلُ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَاةُ؛ فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَةً، وَإِلَّا رُخَّ^۴ بِهِ فِي النَّارِ.^۵

امام رضمی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از پدرانشان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ نقل می کنند که می گویند: رسول خدا ﷺ فرمود: وقتی روز قیامت می شود بنده را می آورند. نخستین چیزی که از وی پرسیده می شود نماز است. اگر نماز را به تمام و کمال بتواند بیاورد [و انجام داده باشد] نجات می یابد و گرنه او را به آتش جهنم می اندازند.

از این ده روایت کوتاه و مختصر، خواننده خوش ذوق، خود بسیاری از نتایج را می گیرد؛ لذا این امر بر عهده او گذاشته می شود.

۱. سنن النبی، ملحقات نماز / ۲۶۹.

۲. همان / ۲۸۷.

۳. همان / ۲۸۸.

۴. الرُّخُّ: هو الدفع، إِذَا دَفَعَهُ دَفْعًا عَنيفًا. ترتيب جمهرة اللغة ۱۱۹/۲.

۵. عیون أخبار الرضمی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ۳۱/۲، ح ۴۵.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام و نماز

از آنجا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام تربیت شده مکتب قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، همانند قرآن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فراوان و زاید الوصفی به نماز دارد و مکرراً نماز و خصوصیات و شروط و چگونگی و آداب آن یاد می‌کند. به عنوان نمونه چند مورد را در ذیل می‌آوریم تا اهمیت فوق‌العاده امر نماز تبیین گردد.

۱. در یکی از خطبه‌های کتاب شریف نهج‌البلاغه تحت عنوان سفارش‌ها و وصایای علی علیه السلام به اصحابش، نخستین نکته‌ای که ذکر می‌گردد امر نماز است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین می‌فرماید:

تَعَاهِدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّهَا ﴿كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾^۱. أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾^۲. وَإِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّى الْوَرَقِ، وَتُطْلَقُهَا إِطْلَاقَ الرَّبْقِ، وَشِبْهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْحِمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ. فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ. فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟ وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۳.

۲. سوره مدثر، آیات ۴۳ و ۴۲.

الصَّلَاةَ وَإِتْيَاءَ الزَّكَاةِ»^۱. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَصَبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ النَّبِيِّ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^۲. فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ يَضْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ^۳.

«امر نماز را مراعات کنید و آن را محافظت و بسیار به جا آورید، و به وسیله آن به خدا نزدیک شوید؛ زیرا نماز بر مؤمنان فریضه‌ای است نوشته و وقت آن تعیین گردیده. آیا به پاسخ اهل دوزخ گوش نمی‌دهید آنگاه که از آنها می‌پرسند: «چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم»^۴ و نماز گناهان را می‌ریزد مانند ریختن برگ از درخت و رها می‌کند مانند رها کردن بندها از گردن چهارپایان. و رسول خدا ﷺ نماز را به چشمه آب گرم تشبیه فرموده که بر در خانه مردی باشد و شبانه روزی پنج نوبت در آن شستشو کند، پس دیگر چرکی باقی نخواهد ماند. و حق نماز را مردانی از مؤمنان شناخته‌اند که آرایش کالای جهان و روشنی چشم از فرزند و دارایی آنان را از آن باز نمی‌دارد. خداوند سبحان می‌فرماید: «مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش آنها را از یاد خدا و به جا آوردن نماز و دادن زکات غافل نمی‌گردانند». و رسول خدا ﷺ با اینکه به بهشت مرده داده شده بود، برای نماز خود را به رنج می‌افکند؛ به جهت فرمان خداوند سبحان که فرمود: «اهل خود را به خواندن نماز امر کن و خود بر انجام آن شکیا باش». پس آن حضرت هم اهل خود را به نماز امر می‌فرمود و خود را به شکیبایی بر رنج آن وामी داشت»^۵.

۲. امیر المؤمنین علی علیه السلام در وصیت معروفی که به امام حسن و امام حسین علیهما السلام بعد از ضربت خوردن می‌کند، باز امر نماز را یادآور می‌شود. یکی از فقرات این وصیت که به سند صحیح در کافی شریف نقل شده چنین است:

اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ، فَإِنَّهَا خَيْرُ الْعَمَلِ؛ إِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ^۵.

خدا را، خدا را، در امر نماز از یاد نبرید؛ به درستی که نماز بهترین عبادت و ستون دین

۱. سورة نور، آیه ۳۷. ۲. سورة طه، آیه ۱۳۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹، چاپ صبحی صالح.

۴. ترجمه به نقل از نهج البلاغه فیض الإسلام، ص ۶۳۷.

۵. الکافی ۵۲/۷ از چاپ غفاری، (۴۵۴/۱۳) از چاپ جدید؛ نهج البلاغه، نامه ۴۷ به اختصار.

شماست.

۳. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پایان نامه‌ای به محمد بن ابی‌بکر، هنگامی که او را به سمت فرمانداری مصر اعزام می‌دارد، چنین می‌فرماید:

صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْ قَتَلَتْهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتُهَا لِفَرَاغٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتُهَا لِاشْتِغَالٍ. وَ أَعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لَصَلَاتِكَ.^۱

نماز را در وقتی که برای آن تعیین شده به جا آور و از جهت بیکاری آن را پیش از وقت به جا نیاور. و به جهت کار داشتن آن را از وقتش مگذران؛ و بدان هر چیز از عملت پیرو نماز توست. از نکاتی که در این فقره اهمیت فراوان دارد، آن است که مولا این قسمت را در پایان سفارش‌های خود به محمد قرار داده و از طرف دیگر، در پایان هر عملی را تابع نماز دانسته؛ که این خود نکته بسیار مهمی است:

و أَعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لَصَلَاتِكَ.

۴. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جایی دیگر نماز را وسیله و سبب تقرب و نزدیکی هر پرهیزکاری معرفی می‌کند: الصَّلَاةُ قَرَبَانُ كُلِّ تَقَى.^۲

۵. امام (علیه السلام) در سخن دیگری که حکمت‌های بعضی از احکام شرعیه را برمی‌شمارد، چنین می‌گوید: فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَ...^۳

خداوند ایمان را به جهت پاک کردن دل‌های بندگان از شرک و نماز را به جهت منزّه بودن از کبر و سرکشی واجب گردانید.

مرحوم آقا جمال خوانساری در شرح خود بر غرر و درر آمدی در ذیل عبارت «و الصَّلَاةُ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ» چنین می‌فرماید: «و فرض کرده نماز را برای پاکیزه گردانیدن از تکبر. مراد این است که تکبر و نخوت که جِبِلِّي اکثر نفوس است به غایت

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۳. همان، حکمت ۲۵۲.

نکوهیده و مذموم است؛ و این نیز نجاستی است از برای آنها. پس حق تعالی از برای پاکیزه گردانیدن مردم از آن، فرض کرده برایشان نماز را که مشتمل است بر کمال فروتنی و خضوع و خشوع، تا اینکه به سبب مداومت بر آن و گذاردن آن در هر روز و شب چندین مرتبه، عادت کنند به خضوع و فروتنی؛ و قلع و قمع این خصلت نکوهیده از ایشان شود.

و بودن آن (نماز) مشتمل بر کمال فروتنی و خضوع و خشوع ظاهر است؛ به اعتبار آنچه در آن است از ایستادن به خدمت و خم شدن و به خاک افتادن؛ و آنچه گفته می‌شود در قرائت و اذکار از اقرار به عبودیت و ثنا و ستایش معبود و استعانت به او و مسئلت از او؛ چه همه آنها باعث رفع کبر و نخوت می‌شود در پرستش حق تعالی و بندگی او - تعالی شأنه - و همچنین از برای کسی که او را بصیرتی باشد، سبب رفع کبر و نخوت نسبت به دیگران نیز می‌شود؛ زیرا چنین کسی هرگاه متذکر بندگی و عبودیت خود شود و اینکه او بنده خداوندی باشد که پروردگار همه عالمیان است، و نعمت‌ها همه از جانب اوست و مستحق حمد و ستایش به غیر از او نیست، و با وجود این در کمال و رحم و مهربانی با همه ایشان است، یقین متذکر این می‌شود که نخوت و تکبر او بر دیگری راهی ندارد، بلکه بسیار قبیح و رسواست؛ و اگر آن را در خود یابد، سعی می‌کند در ازاله آن از خود.^۱

۶. الصَّلَاةُ تَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ^۲

نماز فرود می‌آورد رحمت و آمرزش خدا را.

۷. الصَّلَاةُ حِصْنُ الرَّحْمَنِ وَمَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ.^۳

نماز قلعه‌ی خدای بسیار مهربان است و آلت دور کردن شیطان. یعنی قلعه‌ای است که خدای عزوجل از برای نگاهداری بندگان قرار داده و شیطان را به آن از خود دور توان کرد.

۱. شرح فارسی غرر و درر آمدی، ۴/۴۴۹. ۲. همان ۲/۱۶۶.

۳. همان ۲/۱۶۶. ترجمه حدیث مأخوذ از آن شرح است.

۸. الصَّلَاةُ حِصْنٌ مِّنْ سَطَوَاتِ الشَّيْطَانِ.^۱

نماز قلعه‌ای است از حمله‌های شیطان؛ یعنی قلعه و مکان محکمی است که نگاه دارد این کس را از حمله‌های شیطان.

۹. إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَلْيُصَلِّ صَلَاةَ مُؤَدِّعٍ.^۲

هرگاه بایستد احدی از شما به سوی نماز، پس باید که نماز کند نماز کسی که وداع کند. یعنی باید که نماز هر کس از شما مانند نماز کسی باشد که وداع کند از نماز. یعنی داند که نماز آخر اوست و تا نماز دیگر نخواهد ماند. پس چنان که او در آن نماز کمال رعایت حدود و آداب آن و از روی نهایت خضوع و خشوع می‌کند، پس هر کس از شما باید که هر نمازی را چنین بکند؛ زیرا که نمازی که چنین نباشد اجر و ثواب آن ناقص است، با آنکه در هر نمازی احتمال این هست که نماز آخر این کس باشد و باقی نماند از برای نماز دیگر، پس رعایتی که در آن نماز می‌کند خوب است که در آن کند.

۱۰. لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَا يَغْشَاهُ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ.^۳

اگر بداند نماز کننده آنچه را فرو می‌گیرد او را از رحمت، هر آینه بر ندارد سر خود را از سجده؛ یعنی همواره مشغول به نماز باشد.

۱۱. مَا أَهَمَّنِي ذَنْبٌ أُمِهُلْتُ فِيهِ حَتَّى أَصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ.^۴

غمناک نمی‌سازد مرا گناهی که مهلت داده شوم در آن تا اینکه بگزارم دو رکعت نماز. مراد این است که نماز کفاره گناهان می‌شود. پس کسی که گناهی بکند، اگر این قدر مهلت یابد که بعد از آن، دو رکعت نماز کند چندان غمناک نباشد، امید آنست که آن نماز کفاره آن شده باشد، اندوه زیاد بر گناهی باید که بعد از آن توفیق نماز نیابد.

۲. شرح فارسی غرر و درر آمدی ۱۳۳/۳.

۴. همان ۹۷/۶.

۱. همان ۱۶۶/۲.

۳. همان ۱۱۶/۵.

پوشیده نیست که نسبت دادن این معنی به خود بر فرض و تقدیر وقوع، گناهی است از او مانند سایر رعیت، و لازم نیست که این معنی تحقق تواند یافت، با اینکه نسبت چیزی به خود در جایی که غرض نسبت به دیگران باشد در کلام عرب متعارف و شایع است.

۱۲. شیخ صدوق به اسنادش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیث «أربعمأة» نقل می‌کند که می‌فرمایند:

الْمُنْتَظَرُ وَقْتُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ مِنْ زُوَارِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكْرِمَ زَائِرَهُ وَأَنْ يُعْطِيَهُ مَا سَأَلَ...^۱

کسی که در انتظار رسیدن وقت نماز بعد از نماز دیگر باشد، از زائران خداوند است، و بر خداوند است که زائرش را گرامی بدارد و هر آنچه از او می‌خواهد به وی ببخشد و عنایت کند.... نتیجه گرفتن از این قسمت نیز به عهده خواننده تیزهوش و خوش فهم.

فضیلت نماز

از مطالب گذشته فضیلت نماز آشکار می‌شود، ولی جای این دارد که بحثی را به‌طور مستقل در این باب بگشاییم.

۱. قال الصادق علیه السلام: أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ سَائِرُ عَمَلِهِ، وَإِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ سَائِرُ عَمَلِهِ.^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اولین عملی که در روز قیامت از بنده خدا پرسیده می‌شود، نماز است. اگر نماز قبول شود بقیه اعمال نیز قبول می‌شود؛ و اگر نماز مورد پذیرش خداوند قرار نگیرد، بقیه اعمال نیز رد می‌گردد.

۲. قال أبو جعفر علیه السلام: مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يَقُومُ إِلَى الصَّلَاةِ إِلَّا اكْتَفَتْهُ بِعَدَدِ مَنْ خَالَفَهُ مَلَائِكَةٌ يُصَلُّونَ خَلْفَهُ وَيَدْعُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَهُ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هیچ بنده‌ای از شیعیان ما به نماز نمی‌ایستد مگر اینکه خداوند بر گرد او به تعداد کسانی که پشت سر او قرار دارند ملائکه‌ای را موظف می‌کند که برای او دعا کنند؛ و این دعا تا زمانی که شخص نمازگزار در حال نماز است ادامه دارد.

۳. و روى بسند صحيح عن الصادق علیه السلام: صَلَاةٌ فَرِيضَةٌ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِينَ حَجَّةً، وَ حِجَّةً

۱. الفقیه ۲۰۸/۱.

۲. الفقیه ۲۰۹/۱؛ ثواب الأعمال ۵۹/.

خَيْرٌ مِنْ بَيْتٍ مَمْلُوءٍ ذَهَبًا يَتَصَدَّقُ مِنْهُ حَتَّى يَفْنِيَ.^۱

و به سند صحیح از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: یک نماز واجب بهتر از بیست حج است؛ و یک حج بهتر از خانه‌ای است پر از طلا که از آن صدقه بدهند تا تمام شود.^۲

۴. سَأَلَ مَعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَأَحَبِّ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا هُوَ؟ فَقَالَ: مَا أَعْلَمُ شَيْئًا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ. أَلَا تَرَى أَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عليه السلام قَالَ: ﴿أَوْضَانِي بِالصَّلَاةِ﴾؟^۳

معاویه بن وهب از امام صادق علیه السلام در مورد بهترین امری که مردم به وسیله آن می‌توانند به پروردگارشان تقرب پیدا کنند، و از بهترین اعمال نزد خداوند پرسش نمود، امام پاسخ دادند: من بعد از معرفت خدا هیچ عملی را از این نماز بالاتر نمی‌دانم آیا نمی‌بینی که بنده صالح خدا عیسی بن مریم گفت: «خدا مرا به نماز سفارش نموده است»؟^۴

سند شیخ کلینی به این روایت نیز صحیح است.

۵. وَ أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ، فَقَالَ لَهُ: أَعْنِي بِكَثْرَةِ السُّجُودِ.^۵

مردی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: خداوند را بخوان مرا در بهشت داخل کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: مرا با سجده‌های فراوان یاری کن.

۶. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّمَا مَثَلُ الصَّلَاةِ فِيكُمْ كَمَثَلِ السَّرِيِّ - وَهُوَ النَّهْرُ - عَلَى بَابٍ أَحَدِكُمْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ يَغْتَسِلُ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَلَمْ يَبْقَ الدَّرَنُ مَعَ الْغَسْلِ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَلَمْ تَبْقَ الذُّنُوبُ مَعَ الصَّلَاةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ.^۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مثل نماز در میان شما حقیقتاً همانند نهری است که بر در خانه یکی

۱. الفقیه ۲۰۹/۱؛ التهذیب ۲۳۶/۲، ح ۹۳۵.

۲. در این مورد که چگونه نماز می‌تواند از حج افضل باشد، رجوع کنید به بحار الأنوار ۱۲/۱۸ چاپ سنگی (۲۲۸/۷۹ از چاپ بیروت) [۳۰/۳۳ از چاپ دیگری در بیروت].

۳. سورة مریم، آیه ۳۱. ۴. الکافی ۲۶۴/۳، ح ۱، (۷/۶)؛ الفقیه ۲۱۰/۱.

۵. الفقیه ۲۱۰/۱. ۶. الفقیه ۲۱۱/۱.

از شما باشد و در هر شبانه روز پنج مرتبه در آن خود را شستشو دهد؛ که با پنج بار شستن دیگر آلودگی بر بدن او باقی نمی ماند؛ و گناهان هم دیگر با پنج مرتبه نماز باقی نمی ماند.

۷. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: مثل الصلاة مثل عمود القسطنطين. إذا ثبتت العمود نعت الأطناب والأوتاد والغشاء، وإذا انكسر العمود لم ينفع طنّب ولا وتد ولا غشاء.^۱ امام صادق عليه السلام از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمودند: نماز همانند ستون خیمه است. اگر ستون پابرجا باشد، ریسمان ها و میخ ها و پارچه خیمه فایده دارد؛ ولی اگر ستون بشکند، هیچ ریسمان و میخ و پارچه ای فایده نخواهد داشت.

این روایت از حیث سند معتبر است.

۸. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أحب الأعمال إلى الله الصلاة، وهي آخر وصايا الأنبياء عليهم السلام، فما أحسن الرجل يُغتسل أو يتوضأ، فيسبغ الوضوء ثم يتنحى حيث لا يراه أنيس. فيشرف عليه وهو راكع أو ساجد، أن العبد إذا سجد فأطال السجود نادى إبليس: يا ويلاه! أطاع وعصيت وسجد وأبيت.^۲

امام صادق عليه السلام می فرماید: محبوب ترین کارها نزد خداوند نماز است. نماز آخرین سفارش پیامبران الهی است. چه زیبا و پسندیده است که مرد غسل کند یا وضوی نیکویی بگیرد، پس گوشه ای برود که کسی او را نبیند، و در حالی که خداوند تعالی او را می بیند در حال رکوع یا سجود باشد. برآستی بنده خدا وقتی سجده طولانی برود ابلیس فریاد می زند: ای وای! او خداوند را اطاعت کرد و من نافرمانی کردم. او سجده برد و من از سجده سر باز زدم.

گفتنی است سند این روایت صحیح است.

۹. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: للمُصلي ثلاث خصال: إذا قام في صلاته يتنأثر البر من أعنان السماء إلى مفرق رأسه، وتحف به الملائكة من تحت قدميه إلى أعنان السماء، وملك يُنادي: أيها المُصلي! لو تعلم من تُناجي ما انفلتت.^۳

۲. الکافی ۲/۳۶۴، ح ۲، (۸/۶).

۱. الکافی ۳/۲۶۶، ح ۹، (۱۳/۶).

۳. ثواب الأعمال ۵۷/، ح ۳.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: نمازگزار سه ویژگی دارد: هرگاه به نماز ایستد نیکی و ثواب از اوج آسمان بر فرق سرش پراکنده و منتشر می شود، و فرشتگان الهی وی را از زیر پایش تا نهایت آسمان فرا می گیرند و پوشش می دهند، و فرشته ای صدا می زند: ای نمازگزار! اگر بدانی با چه کسی سخن می گویی و راز و نیاز می کنی، از نماز جدا نمی شدی! سند این روایت نیز معتبر است.

و در پایان این قسمت حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل می کنیم و با آن احادیث را در این زمینه خاتمه می دهیم:

۱۰. قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: مَنْ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ، وَ مَنْ قَبِلَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ. ۱

امام صادق علیه السلام فرمودند، کسی که خداوند فقط یک نمازش را قبول کند، او را عذاب نخواهد کرد؛ و کسی که خداوند از او یک کار خوب را قبول کند او را نیز عذاب نخواهد کرد. باید متذکر شوم که سند شیخ کلینی «ره» به این روایت معتبر است.

استخفاف صلاة (کوچک شمردن نماز)

چون متأسفانه استخفاف نماز یکی از پدیده‌های رایج در میان برخی از مسلمانان است، جای آن دارد در این زمینه بحثی شود:

سبک شمردن و کوچک قرار دادن نماز و بی‌توجهی به آن از گناهان است. در روایات نیز در نهی از استخفاف نماز احادیث مختلفی وارد شده است که چند نمونه ذکر می‌شود:

۱. عن أبي جعفر عليه السلام قال: لا تتهاون بصلاتك؛ فإن النبي صلى الله عليه وآله قال عند موته: ليس مني من استخف بصلاته، ليس مني من شرب مسكراً، لا يرد علي الحوض لا والله.^۱

امام باقر عليه السلام می‌فرماید: نمازت را سرسری نگیر؛ که رسول خدا صلى الله عليه وآله هنگام رحلت فرمودند: از من نیست آن کسی که نمازش را سبک بشمارد و به آن بی‌اعتنایی کند؛ و از من نیست کسی که مست کننده‌ای را بنوشد. به خدا سوگند چنین اشخاصی بر سر حوض بر من وارد نمی‌شوند.

این روایت از حیث سند صحیح است.

۲. قال أبو عبد الله عليه السلام: و الله إنه ليأتي على الرجل خمسون سنة و ما قبل الله منه صلاة واحدة، فأی شيء أشد من هذا؟! و الله إنكم لتعرفون من جيرانكم و أصحابكم من لو كان يصلي

۱. وسائل الشیعة ۲۳/۴، ح ۱، باب ۶ از أبواب أعداد الفرائض.

لِبَعْضِكُمْ مَا قَبِلَهَا مِنْهُ لَا اسْتَخَافَهُمْ بِهَا، إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْحَسَنَ، فَكَيْفَ يَقْبَلُ بِهِ مَا يَسْتَخَفُّ بِهِ؟!^۱
 امام صادق (ع) فرمودند: قسم به خدا! بر یک نفر پنجاه سال می‌گذرد و خداوند حتی یک نماز او را قبول نمی‌کند. چه چیزی از این بدتر هست؟! قسم به خدا! شما از همسایگان و دوستانتان کسانی را می‌شناسید که اگر برای بعضی از شما نماز بخوانند نمی‌پذیرید! به خاطر اینکه آن را سبک شمارند و بی‌توجه برگزار می‌کردند. آنگاه خداوندی که جز امور خوب را نمی‌پذیرد، چگونه نمازی را قبول کند که آن را کوچک شمرده‌اند؟!
 سند روایت صحیح است.

۳. عن أبي بصير قال: دخلتُ على أمِّ حميدة أُعزِّبها بأبي عبد الله (ع)، فبكيتُ و بكيتُ لِبِكَائِهَا. ثم قالت: يا أبا محمد! لو رأيتُ أبا عبد الله (ع) عند الموت لرأيتُ عجباً: فتح عينيه ثم قال: اجمعوا كلَّ مَنْ بيني و بينه قرابةً. قالت: فما تركنا أحداً إلَّا جمعناه. فنظر إليهم ثم قال: إنَّ شفاعتنا لاتنالُ مستخفاً بالصلاة.^۲

ابی بصیر نقل می‌کند که برای تعزیت گفتن شهادت امام صادق (ع) نزد ام‌حمیده [همسر ایشان] رفتم. او گریه کرد و من نیز از گریه‌اش گریستم، سپس گفت: ای ابی‌بصیر! اگر امام صادق (ع) را در هنگام رحلت می‌دید، امر عجیبی را شاهد بودی. امام چشمانش را گشود و فرمود: هر کس را که میان من و او خویشاوندی هست را حاضر کنید. بعد از اینکه ما تمام خویشان را جمع کردیم، امام رو به آنها کرد و فرمود: شفاعت ما به کسی که نماز خود را سبک بشمارد نمی‌رسد.

سند این روایت موثق است.

۴. عن أبي عبد الله (ع) قال: الصلاةُ وُكِّلَ بِهَا مَلَكٌ لَيْسَ لَهُ عَمَلٌ غَيْرُهَا، فَإِذَا فَرَغَ مِنْهَا قَبَضَهَا ثُمَّ صَعَدَ بِهَا، فَإِنْ كَانَتْ مِمَّا تَقْبَلُ قُبِلَتْ، وَإِنْ كَانَتْ مِمَّا لَا تَقْبَلُ، قِيلَ لَهُ: رُدَّهَا عَلَى عَبْدِي، فَيَنْزِلُ بِهَا حَتَّى يَضْرِبَ بِهَا وَجْهَهُ، ثُمَّ يَقُولُ: أَفَّ لَكَ، لَا يَزَالُ لَكَ عَمَلٌ يَعْنِينِي.^۳

۲. وسائل الشيعة ۲۶/۴، ح ۱۱.

۱. وسائل الشيعة ۲۴/۴، ح ۲.

۳. وسائل الشيعة ۲۶/۴، ح ۹.

امام صادق علیه السلام فرمودند: فرشته‌ای را بر نماز مَوَكَّل ساخته و گماشته‌اند که او را جز آن کاری نیست. پس هرگاه نمازگزار آن را به پایان می‌برد، او نماز را دریافت می‌کند و به طرف آسمان بالا می‌برد، پس اگر نماز به گونه‌ای است که قبول و پذیرفته می‌شود، به درگاه الهی مقبول می‌افتد، و اگر به گونه‌ای آن را برپا داشته است که مورد قبول الهی قرار نگیرد به فرشته گفته می‌شود: این نماز مردود شده [به جهت استخفاف یا غیر آن] را به بنده من برگردان، پس فرشته با نماز مردودی به زمین بر می‌گردد و چنین نمازی را به صورت او می‌زند و به او می‌گوید: اف بر تو، برای تو هیچ عملی وجود ندارد که به من یاری رساند.

سند این روایت نیز صحیح است.

۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لِكُلِّ شَيْءٍ وَجْهٌ، وَ وَجْهَ دِينِكُمُ الصَّلَاةُ، فَلَا يَشِينُ أَحَدَكُمْ وَجْهَ دِينِهِ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَنْفٌ وَأَنْفُ الصَّلَاةِ التَّكْبِيرُ.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر چیز چهره‌ای دارد و چهره دین شما نماز است، پس مراقب باشید کسی از شما این چهره را نیالاید، و بر هر چیزی یک مجرای تنفسی و بینی [شاید مراد مرکز و اساسی باشد] و این معنی در مورد نماز تکبیر است.

در فرض اعتبار سهل بن زیاد سند روایت معتبر خواهد بود.

روایات در این مورد متعدد است، به ذکر همین مقدار اکتفاء می‌شود. در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

۱. وسائل الشیعة ۲۴/۴، ح ۴.

ترک نماز

اگر کسی نماز را ترک کند و معتقد باشد این کار جایز است، به عبارت دیگر نماز را ترک کند، در حالی که نماز را جزء دین نداند؛ و آگاه باشد که این معنا به انکار خدا یا رسول خدا ﷺ منجر خواهد شد کافر، است و احکام مرتد در مورد او قابل اجرا می‌باشد.

همچنین اگر نماز را ترک کند در حالی که معتقد به جواز ترک آن نیست، باز در روایات کافر خوانده شده است. پس در هر صورت، کسی که نماز را ترک می‌کند - چه معتقد به جواز ترک آن باشد و چه نباشد - کافر است، اما در صورت اول احکام مرتد درباره او قابل اجراست، و در صورت دوم احکام مرتد در مورد او جاری نمی‌گردد و کفرش معنوی است.^۱

۱. قال العلامة المجلسي في البحار بعد ذكر أحاديث هذا الباب: «اعلم أن تارك الصلاة مستحلاً كافراً إجماعاً كما ذكره في المنتهى (۱۲۴/۷-۱۲۶)، ثم قال: «ولو تركها معتقداً لوجوبها لم يكفر، وإن استحقَّ القتل بعد ترك ثلاث صلوات و التعزيرَ فيهنَّ. و قال أحمد في رواية: "يقتل لا حداً بل لكفره". ثم قال [العلامة]: "ولا يُقتل عندنا في أول مرة ولا إذا ترك الصلاة و لم يعزَّر، وإنما يجب القتل إذا تركها مرةً فعزَّر، ثم تركها ثانيةً فعزَّر، ثم تركها ثالثةً فعزَّر. فإذا تركها رابعةً فإنه يُقتل و إن تاب. و قال بعض الجمهور: يقتل بأول مرة" انتهى.

و حمل تلك الأخبار على الاستحلال بعيد؛ إذ لا فرق حينئذ بين ترك الصلاة و فعل الزنا، بل الظاهر أنه محمول على أحد معاني الكفر التي مضت في كتاب الإيمان و الكفر و هو مقابل للإيمان الذي يطلق على يقين لا يصدر معه على المؤمن ترك الفرائض و فعل الكبائر بدون داع قوي، و هذا الكفر لا يترتب عليه وجوب القتل و لا النجاسة و لا استحقاق خلود النار، بل استحقاق الحد و التعزير في الدنيا و العقوبة الشديدة في الآخرة و...».

ر.ك: بحار الأنوار ۸/۱۸ چاپ سنگی، ۲۱۵/۷۹ چاپ بیروت و ۲۱/۳۳ چاپ دیگری در بیروت.

علیّی حال، لسان احادیث در مورد ترک کننده نماز چنین است:

۱. قال رسول الله ﷺ: ما بين الكفر والإيمان إلّا ترك الصلاة.^۱

پیامبر ﷺ فرمودند: جز ترک نماز هیچ چیزی میان کفر و ایمان نیست.

سند روایت صحیح است.

۲. قال رسول الله ﷺ: ما بين المسلم و بين أنْ يَكْفُرَ إلّا ترك الصلاة الفريضة متعمداً أو

يتهاون بها فلا يصليها.^۲

رسول الله ﷺ فرمودند: میان مسلمان و اینکه کافر شود جز ترک نماز واجب آن هم به صورت

عمدی یا سستی در انجام آن، چیزی [فاصله] نیست.

سند روایت صحیح است.

۳. عن أبي عبد الله عليه السلام - في حديث الكبائر - قال: إنَّ تارك الصلاة كافر.^۳

امام صادق علیه السلام - در حدیث گناهان کبیره - فرمودند: کسی که نماز را ترک کند کافر است.

سند روایت صحیح است.

۴. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء رجلٌ إلى النبي ﷺ فقال: يا رسول الله! أوصني. فقال: لا تدع

الصلاة متعمداً، قال: مَنْ تركها متعمداً فقد برئت منه ملّة الإسلام.^۴

امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: به من سفارشی کنید.

پیامبر ﷺ فرمودند: نماز را از روی عمد ترک نکن. هرکس عمداً آن را ترک کند، دین اسلام از وی

جدا شده است.

در فرض معتبر دانستن سهل بن زیاد، سند روایت حسن است.

در روایات، علت اینکه تارک الصلاة کافر نامیده شده، چنین بیان شده است:

۵. سُئِلَ أبو عبد الله عليه السلام: ما بال الزاني لا نسميه كافراً و تارك الصلاة نسميه كافراً؟ وما الحجّة

في ذلك؟ فقال: لأنّ الزاني و ما أشبهه إنّما يفعل ذلك لمكان الشهوة لأنّها تغلبه، و تارك الصلاة

۱. وسائل الشیعة ۴/۴۳، ح ۷، باب ۱۱ از ابواب أعداد الفرائض.

۲. همان ۴/۴۲، ح ۶.

۳. همان ۴/۴۲، ح ۴.

۴. همان ۴/۴۲، ح ۵.

لا يتركها إلّا استخفافاً بها، و ذلك لأنك لا تجد الزاني يأتي المرأة إلّا و هو مستلذّ لإتيانه إيّاها، قاصداً إليها، و كلّ مَنْ ترك الصلاة قاصداً لتركها، فليس يكون قصده لتركها اللذّة. فإذا نفيت اللذّة وقع الاستخفاف، وإذا وقع الاستخفاف وقع الكفر.^۱

از امام صادق عليه السلام سؤال شد: چرا زناکار را کافر نخوانده‌اند، ولی ترک کننده نماز را کافر نامیده‌اند؟ امام فرمودند: به خاطر اینکه زناکار و آنکه شبیه به آن است، گناه را انجام می‌دهد به خاطر اینکه شهوت او را به طرف آن می‌کشد و شهوت بر گناهکار غلبه می‌کند و او مرتکب زنا و نظائر آن می‌شود، در حالی که کسی که نماز را ترک می‌کند، آن را ترک نمی‌کند مگر به جهت سبک شمردن آن؛ و این به خاطر آن است که هیچ زناکاری نیست مگر اینکه از فعل خود لذت می‌برد، در حالی که کسی که نماز را ترک می‌کند، از ترک آن هیچ لذتی نمی‌برد؛ و هنگامی که لذت بر طرف شد، بناچار سبک شمردن به جای آن می‌نشیند؛ و هنگامی که سبک شمردن آمد، کفر نیز خواهد آمد.

سند این روایت معتبر بلکه صحیح است.

به دلیل مذکور در حدیث فوق، ترک کننده نماز کافر نامیده شده است؛ و در واقع کسی که عبادت خدای خویش را متعمداً ترک کند سزاوار چنین نامی نیز هست.

۱. وسائل الشیعة ۴/۴۱، ح ۲.

فصل دوم:

افعال و اذکار نماز

بعد از این بحث کلی و اجمالی در مورد نماز، لازم است که به توضیح اجزای نماز بپردازیم و هریک از آنها را جداگانه مورد بحث قرار دهیم، البته همان‌گونه که بر خواننده تیزبین پنهان نیست، سخن از مسائل فقهی نماز نیست، که فقهای عظام - أعلی الله کلماتهم و کثر الله أمثالهم - طي کتب فقهی خود مرقوم فرموده‌اند، بلکه آن مقدار که دانش و فرصت اجازه دهد، درباره بعضی از معانی اجزاء نماز سخن می‌گوییم.

اذان و اقامه:

بعد از اینکه نمازگزار از همه حدث‌ها و پلیدی‌های ظاهری و باطنی پاک شد و در برابر خدای خود ایستاد، بنابر قول فقها، استحباب مؤکد در بجا آوردن اذان و اقامه است.

کیفیت بجا آوردن اذان و اقامه در جای خود مسطور است و متعرض آن نمی‌شوم، درباره چگونگی تعلیم اذان به رسول الله ﷺ نیز بین عامه و خاصه اختلاف است که این دفتر گنجایش طرح آن را همانند دیگر اختلافات ندارد.

اذان و اقامه شامل بزرگداشت خداوند، شهادت به یکتایی او و رسالت پیامبر اکرم ﷺ و امامت امیرالمؤمنین علی (استحباً) و... است، و نهایتاً زمینه‌چینی و آماده ساختن پیشاپیش نمازگزار است تا بدین وسیله آمادگی به نماز ایستادن را در خود یا دیگران ایجاد کند.

در روایات وارده برای مؤذنان ثواب‌های مخصوصی ذکر شده است، که برای نمونه چند مورد را نقل می‌کنم:

رُوي: أَنَّ مَنْ صَلَّى بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، صَلَّى خَلْفَهُ صَفَّانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ صَلَّى بِإِقَامَةٍ بغير أَذَانٍ، صَلَّى خَلْفَهُ صَفٌّ وَاحِدٌ، وَ حُدُّ الصَّفِّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ.^۱

روایت شده است: کسی که با اذان و اقامه، نماز خود را به پای دارد، پشت سر او دو صف از ملائکه به نماز می ایستند؛ و اگر فقط اقامه گوید، فقط پشت سر او یک صف به نماز می ایستند که طول این صفوف مسافت میان مشرق و مغرب است.

و شاید همین امر معنای این روایت باشد که: «الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ»^۱: مؤمن به تنهایی جماعت است.

روایت دیگری در همین زمینه:

قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَذَّنَ فِي مَصْرِ مِنْ أَمْصَارِ الْمُسْلِمِينَ سَنَةً، وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.^۲

کسی که در شهری از شهرهای مسلمانان یک سال اذان گوید، بهشت بر او واجب می شود. روایات در این زمینه فراوان است، طالبان را به روایت مفصلی رجوع می دهیم که بلال مؤذن پیامبر ﷺ نقل می کند و مرحوم شیخ صدوق رحمته الله آن را در کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» ضبط نموده است.^۳

و اما در تفسیر معنای اذان و اقامه نیز روایاتی ذکر شده که یکی از آنها روایت شیخ صدوق رحمته الله در کتاب التوحید است. وی می فرماید:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمُرُوزِيُّ الْحَاكِمُ الْمَقْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرِو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْمَقْرِيُّ الْجَرَجَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بَغْدَادِي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمٍ الطَّرِيفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عِيَّاشُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَحَالِ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي يَزِيدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ إِذْ صَعِدَ الْمُؤَذِّنُ الْمَنَارَةَ فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ». فَبَكَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَبَكَيْنَا بَبْكَائِهِ. فَلَمَّا فَرَغَ الْمُؤَذِّنُ قَالَ: أَتَدْرُونَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ؟! قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَوَصِيِّهِ أَعْلَمُ. فَقَالَ: لَوْ تَعْلَمُونَ مَا يَقُولُ لَضَحَكْتُمْ قَلِيلًا وَ لَبَكَيْتُمْ

۱. الکافی ۳/۳۷۱، ح ۲، (۳۱۸/۶): الفقیه ۱/۳۷۶، ح ۱۰۹۶؛ التهذیب ۳/۲۶۵، ح ۶۹؛ الخصال ۲/۵۸۴، ذیل ح ۱۰.

۳. الفقیه ۱/۲۹۲.

۲. الفقیه ۱/۲۸۵.

كثيراً، فلقوله: «الله أكبر» معانٍ كثيرة:

منها: أن قول المؤذن: «الله أكبر» يقع على قدمه و أزلته و أبديته و علمه و قوته و قدرته و حلمه و كرمه و جوده و عطائه و كبريائه. فإذا قال المؤذن «الله أكبر»، فإنه يقول: الله الذي له الخلق و الأمر، و بمشيئته كان الخلق، و منه كان كل شيء للخلق، و إليه يرجع الخلق، و هو الأول قبل كل شيء لم يزل، و الآخر بعد كل شيء لا يزال، و الظاهر فوق كل شيء لا يدرك، و الباطن دون كل شيء لا يُحَدِّد، فهو الباقي و كل شيء دونه فإن.

و المعنى الثاني: «الله أكبر» أي العليم الخبير عليم ما كان و ما يكون قبل أن يكون. و الثالث: «الله أكبر» أي القادر على كل شيء، يَقْدِرُ على ما يشاء، القويُّ لقدرته، المقتدر على خلقه، القويُّ لذاته، قدرته قائمة على الأشياء كلها، إذا قضى أمراً فإنما يقول له: كن فيكون. و الرابع: «الله أكبر» على معنى حلمه و كرمه يحلم كأنه لا يعلم و يصفح كأنه لا يرى و يستتر كأنه لا يعصى، لا يعجل بالعقوبة كرمًا و صفحاً و حلمًا.

و الوجه الآخر في معنى «الله أكبر» أي الجواد جزيل العطاء كريم الفِعال. و الوجه الآخر: «الله أكبر» فيه نفى كَيْفِيَّتِهِ؛ كأنه يقول: الله أجل من أن يُدرك الوصفون قَدْرَ صفته التي هو موصوف بها، و إنما يصفه الوصفون على قَدْرِهِم لا على قَدْرِ عظمته و جلاله، تعالى الله عن أن يُدرك الوصفون صفته علوًّا كبيراً. و الوجه الآخر: «الله أكبر» كأنه يقول: الله أعلى و أجل و هو الغني عن عباده لا حاجة به إلى أعمال خلقه.

و أمّا قوله: «أشهد أن لا إله إلا الله» فإعلام بأن الشَّهادة لا تجوز إلّا بمعرفة من القلب، كأنه يقول: اعلم أنه لا معبود إلّا الله عز وجل، و أن كلَّ معبود باطل سوى الله عز وجل، و أقرُّ بلساني بما في قلبي من العلم بأنه لا إله إلا الله، و أشهد أنه لا ملجأ من الله إلّا إليه، و لا منجى من شرِّ كلِّ ذي شرٍّ و فتنةٍ إلّا بالله.

و في المرّة الثانية «أشهد أن لا إله إلا الله» معناه: أشهد أن لا هاديَ إلّا الله، و لا دليلَ لي إلّا الله، و أشهد الله بأنّي أشهد أن لا إله إلا الله، و أشهد سُكَّانَ السَّمَاوَاتِ و سُكَّانَ الْأَرْضِينَ و ما فيهنَّ من

الملائكة والناس أجمعين، وما فيهن من الجبال والأشجار والدواب والوحوش وكل رطب ويابس بأني أشهد أن لا خالق إلا الله، ولا رازق ولا معبود ولا ضار ولا نافع ولا قابض ولا باسط ولا مُعطي ولا مانع ولا دافع ولا ناصح ولا كافي ولا شافي ولا مقدّم ولا مؤخّر إلا الله، له الخلق والأمر وبيده الخير كله، تبارك الله رب العالمين.

و أما قوله: «أشهد أن محمداً رسول الله» يقول: أشهد الله أنني أشهد أن لا إله إلا هو، وأن محمداً عبده ورسوله ونبّيه و صفّيه و نجيّه، أرسله إلى كافّة الناس أجمعين بالهدى و دين الحق ليظهره على الدّين كلّ و لو كره المشركون. و أشهد من في السّماوات والأرض من النّبّيين والمرسلين والملائكة والناس أجمعين أنني أشهد أن محمداً ﷺ سيّد الأوّلين و الآخرين.

وفي المرّة الثانية «أشهد أن محمداً رسول الله» يقول: أشهد أن لا حاجة لأحدٍ إلى أحدٍ إلا إلى الله الواحد القهار مفتقرة إليه سبحانه^١، و أنّه الغنيّ عن عبادِه و الخلائق أجمعين، و أنّه أرسل محمداً إلى الناس بشيراً و نذيراً و داعياً إلى الله بإذنه و سراجاً منيراً. فمن أنكره و جحدّه و لم يؤمن به، أدخله الله عزّ وجلّ نار جهنّم خالداً مخلداً لا ينقذ عنها أبداً.

و أما قوله: «حيّ على الصّلاة» أي: هلمّوا إلى خير أعمالكم و دعوة ربّكم، و سارعوا إلى مغفرة من ربّكم و إطفاء ناركم التي أوقدتموها على ظهوركم، و فكّك رقابكم التي رهنتُموها بذنوبكم ليكفّر الله عنكم سيئاتكم، و يغفر لكم ذنوبكم، و يبدّل سيئاتكم حسناتٍ، فإنّه ملك كريم ذو الفضل العظيم، و قد أذن لنا معاشر المسلمين بالدّخول في خدمته و التّقدّم إلى بين يديه.

و في المرّة الثّانية «حيّ على الصّلاة» أي: قوموا إلى مناجاة ربّكم و عرض حاجاتكم على ربّكم، و توسّلوا إليه بكلامه و تشفّعوا به، و أكثروا الذّكر و القنوت و الرّكوع و السّجود و الخضوع و الخشوع و ارفعوا إليه حوائجكم: فقد أذن لنا في ذلك.

و أما قوله: «حيّ على الفلاح» فإنّه يقول: أقبلوا إلى بقاء لافناء معه و نجاة لا هلاك معها، و

١. قوله: مفتقرة بالنصب حال من حاجة باعتبار ذبيها، أو بالرفع خبر لمبتدأ محذوف؛ أي: كلّ نفس، و ليس في النسخ المخطوطة عند مصحح الكتاب «مفتقرة إليه سبحانه و انه».

تعالوا إلى حياة لا موت معها، وإلى نعيم لا نفاذ له، وإلى ملك لا زوال عنه، وإلى سرور لا حزن معه، وإلى أنس لا وحشة معه، وإلى نور لا ظلمة معه وإلى سعة لا ضيق معها، وإلى بهجة لا انقطاع لها، وإلى غنى لا فاقة معه، وإلى صحة لا سقم معها، وإلى عز لا ذل معه، وإلى قوة لا ضعف معها، وإلى كرامة! يا لها من كرامة، وعجلوا إلى سرور الدنيا والعقبى و نجاة الآخرة الأولى.

و في المرة الثانية «حيّ على الفلاح» فإنه يقول: سابقوا إلى ما دعوتكم إليه، وإلى جزيل الكرامة و عظيم المنة و سني النعمة و الفوز العظيم و نعيم الأبد في جوار محمد ﷺ في مقعد صدق عند مليك مقتدر.

و أمّا قوله: «الله أكبر» فإنه يقول: الله أعلى و أجل من أن يعلم أحد من خلقه ما عنده من الكرامة لعبد أجابه و أطاعه و أطاع ولاة أمره و عرفه و عبده و اشتغل به و بذكره و أحبه و أنس به و اطمأن إليه و وثق به و خافه و رجاه و اشتاق إليه و وافقه في حكمه و قضائه و رضي به. و في المرة الثانية «الله أكبر» فإنه يقول: الله أكبر و أعلى و أجل من أن يعلم أحد مبلغ كرامته لأولائه و عقوبته لأعدائه، و مبلغ عفوه و غفرانه و نعمته لمن أجابه و أجاب رسوله، و مبلغ عذابه و نكاله و هوانه لمن أنكره و جحده.

و أمّا قوله: «لا إله إلا الله» معناه: الله الحجة البالغة عليهم بالرسول و الرسالة و البيان و الدعوة و هو أجل من أن يكون لأحد منهم حجة، فمن أجابه فله النور و الكرامة و من أنكره فإن الله غني عن العالمين، و هو أسرع الحاسبين.

و معنى «قد قامت الصلاة» في الإقامة أي: حان وقت الزيارة و المناجاة و قضاء الحوائج و درك المني، و الوصول إلى الله عزوجل، و إلى كرامته و غفرانه و عفوه و رضوانه.

قال الشيخ الصدوق: إنما ترك الراوي لهذا الحديث ذكر «حيّ على خير العمل» للتقية.^۱ امام موسى بن جعفر عليه السلام از قول جدشان امام حسين عليه السلام چنین نقل می کنند: در مسجد نشسته بودیم که مؤذن بر مناره رفت و شروع به اذان کرد و گفت: الله اكبر، الله اكبر. صدای مؤذن که

۱. التوحيد (۲۴۱-۲۳۸).

بلند شد، پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام گریست و ما نیز با گریه او گریستیم. هنگامی که مؤذن اذان را تمام کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می دانید مؤذن چه می گوید؟ پاسخ دادیم: خدا و رسول و جانشین وی داناترند. آنگاه امام فرمود: اگر می دانستید چه می گوید، کم می خندیدید و بسیار می گریستید. الله اکبر معانی فراوانی دارد:

از جمله مؤذن که می گوید الله اکبر، دلالت می کند بر قدم خدا و ازلیتش و ابدیتش و علمش و قوتش و قدرتش و حلمش و کرمش و جودش و عطائش و عظمتش؛ و هنگامی که مؤذن می گوید: الله اکبر، در حقیقت می گوید: خداست آن پروردگاری که عالم خلق و امر در دست اوست، و خلقت به مشیتش بود و از جانب اوست که مخلوقات همه چیز دارند؛ و در نهایت نیز به سوی او باز می گردند. او همیشه اول است قبل از هر چیز، و همیشه بعد از هر چیز پایان است. بر فراز هر چیز نمایان است ولی به ادراک محدود ما در نمی آید، و باطن اشیاء است که حد بر نمی دارد. از این رو اوست که باقی است و هر چیز جز او فناپذیر است.

معنای دوم الله اکبر یعنی همانا او دانا و آگاه است که هر چه را بود و خواهد بود قبل از اینکه پدید آید می داند.

معنای سوم الله اکبر یعنی همان خدای قادر بر هر امری که قدرت او به هر چه بخواهد تعلق می گیرد. قوی است به قدرت خود [و کسی به او قدرت نداده است]، مسلط است بر مخلوقات خود، ذاتاً قوی است. همه چیز در شمول قدرت اوست؛ و هنگامی که امری را حکم کند، همین بس که به او بگوید «باش»، آن به وجود می آید.

و معنای چهارم الله اکبر اشاره به حلم و کرم او دارد. او حلم می ورزد گویا نمی داند و چشم پوشی می کند گویا نمی بیند و پنهان می کند گویا نافرمانی او نمی شود؛ و به خاطر کرم و حلم و چشم پوشیش در عذاب عجله نمی کند.

معنای دیگر الله اکبر یعنی اوست بخشنده و آنکه بسیار می دهد و نیکو کردار است.

معنای دیگر الله اکبر اشاره به نفی کیفیت از خداست. گویا مؤذن می گوید: خداوند برتر است از اینکه وصف کننده ها او را به قدر و اندازه صفتش درک کنند، بلکه تنها وصف کنندگان او را

به اندازه فهم و ادراک خودشان و نه به قدر عظمت و جلال او وصف می کنند. خداوند بس منزّه است از آنکه وصف کنندگان صفت او را درک کنند.

وجه دیگر معنای الله اکبر گویا چنین است که می گوید: خداوند برتر و بالاتر است و اوست آن بی نیاز مطلق از بندگان که هیچ نیازی به اعمال بندگان ندارد.

و اما معنای سخن مؤذن که می گوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اعلام است به اینکه شهادت جایز نیست مگر اینکه با معرفت قلبی همراه باشد، گویا مؤذن چنین می گوید: بدان، هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و هر معبودی غیر از او باطل است و با زبانم آنچه را در قلب دارم؛ اقرار می کنم یعنی: دانش به اینکه هیچ خدایی جز الله وجود ندارد؛ و گواهی می دهم که هیچ پناهگاهی از خدا جز به سوی او وجود ندارد، و از شر هیچ صاحب شری و از فتنه هیچ فتنه گری نمی توان رهایی یافت مگر به وسیله خدا.

و بار دوم که مؤذن می گوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، معنایش این است که گواهی می دهم هیچ هدایت کننده و راهنمایی جز خدا نیست؛ و خدا را شاهد می گیرم به اینکه من شهادت می دهم به یگانگی خداوند و تمام ساکنان آسمان ها و زمین ها و همه فرشتگان، مردم، کوه ها، درختان، چهارپایان، وحوش و هر تر و خشکی را نیز شاهد می گیرم به اینکه من شهادت و گواهی می دهم که هیچ آفریدگاری جز الله وجود ندارد، و هیچ روزی دهنده ای و معبودی و زیان رساننده ای و سود رساننده ای و ممانعت کننده ای و بسط دهنده ای و عطا کننده ای و مانعی و دافعی و ناصحی و کفایت کننده ای و شفا دهنده ای و مقدّمی و مؤخّری وجود ندارد مگر الله؛ و برای اوست دو عالم خلق و امر و تمام خیر در دست او است. منزّه و برتر است پروردگار جهانیان.

و اما سخن مؤذن که می گوید: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ معنایش چنین است که: خدا را گواه می گیرم به اینکه شهادت می دهم هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و اینکه محمد ﷺ بنده و پیامبر و رسول و انتخاب شده و برگزیده اوست. او را برای همه مردم با هدایت و دین حق فرستاده است تا آن را او بر بقیه ادیان پیروز کند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. و همه آنچه را در آسمان ها و زمین هستند و همچنین تمام پیامبران و رسولان و فرشتگان و مردمان را گواه

می‌گیرم به اینکه شهادت می‌دهم محمد ﷺ بزرگ و آقای اولین و آخرین است. و برای بار دوم که مؤذن می‌گوید: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ معنایش چنین است که: گواهی می‌دهم که هیچ کس جز به خدا به کس دیگر نیازمند نیست؛ که همه به او نیازمندند و او از همهٔ بندگان و مخلوقاتش بی‌نیاز است. و اینکه او محمد ﷺ را بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده‌ای به سوی خدا - به اذن او - و مشعلی فروزان فرستاده است. پس هر کس او را انکار کند و به او ایمان نیاورد، خداوند او را در آتش جهنم داخل می‌کند و در آن جاودان است و هرگز از آن جدا نمی‌شود.

اما سخن مؤذن که می‌گوید: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ یعنی: بشتابید به سوی بهترین اعمالتان و دعوت پروردگارتان، و بشتابید به سوی آمرزش پروردگارتان و خاموش کردن آتشی که برای بعد از مرگتان برافروخته‌اید و آزادی گردن‌هایتان که به وسیلهٔ گناهان دربند شده، تا خداوند بدی‌های شما را بزداید و گناهانتان را ببخشد و بدی‌هایتان را به نیکی تبدیل کند؛ چرا که او فرمانروایی است بخشنده و دارای بخشش بزرگ. حقیقتاً خداوند به ما مسلمانان اجازه داده است که در خدمتش داخل شویم و در برابرش بایستیم.

و برای بار دوم حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، گویا مؤذن می‌گوید: بپاخیزید برای مناجات؛ پروردگارتان و بیان حاجاتتان به درگاه پروردگارتان؛ و توسل بجوید به پروردگار با کلام او؛ و کلام او را شفیع قرار دهید و ذکر و قنوت و خضوع و خشوعتان را افزایش دهید و نیازهایتان را با او در میان گذارید؛ که او در این امر به ما اجازه داده است.

اما کلام مؤذن که می‌گوید حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ گویا چنین می‌گوید: بشتابید به سوی بقایی که نابودی ندارد و نجاتی که هلاکتی با آن نیست؛ و بیایید به سوی حیاتی که مرگی را به دنبال ندارد و نعمتی که پایانی ندارد و فرمانروایی که زوالی ندارد و سُروری که حزنی ندارد و آنسی که وحشتی ندارد و نوری که ظلمتی ندارد و وسعتی که ضیق ندارد و شادی که انقطاعی ندارد و بی‌نیازی‌ای که درماندگی ندارد و صحتی که بیماری ندارد و عزتی که ذلت ندارد و قوتی که ضعف ندارد و کرامتی. چه کرامتی! بشتابید به سوی شادی دنیا و آخرت و نجات آن دو.

و بار دیگر که مؤذن می‌گوید: **حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ** اعلام می‌دارد که: بشتابید به سوی آنچه بدان فراخوانده شدید و کرامت بی حد و نعمت فراوان و بی پایان و رستگاری بزرگ و نعمت ابدی در همسایگی رسول خدا محمد مصطفی ﷺ ﴿فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾.

اما مؤذن که می‌گوید: **الله اكبر** یعنی: خدا برتر و بالاتر است از اینکه بنده او بداند چه کرامت و ارزشی نزد خداست برای بنده‌ای که به فرمانش گردن می‌نهد و از او اطاعت می‌کند و به فرمان والیان امر او گردن می‌نهد و او را می‌شناسد و عبادت می‌کند و به او مشغول است و او را در خاطر دارد و او را دوست می‌دارد و با او انس گرفته و به وی اطمینان و اعتماد نموده است، در عین حال از او بیم دارد و همزمان به او امیدوار است و به سوی او اشتیاق دارد و در فرمان و قضای الهی موافق و راضی است.

و بار دوم که مؤذن می‌گوید: **الله اكبر** گویا چنین می‌گوید: خدا بزرگ‌تر و برتر و والاتر است از اینکه کسی بداند او برای دوستانش چه اندازه ارزش قائل است و برای دشمنانش چه عذابی در نظر گرفته است؛ و میزان عفو و بخشش و نعمت او برای کسانی که دعوتش را و دعوت رسولش را اجابت می‌کنند چه اندازه است؛ و همچنین میزان عذاب و رنج و خواری کسانی که او را انکار می‌کنند و رد می‌نمایند.

و اما معنای سخن مؤذن که می‌گوید: **لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ** این است که خداوند با فرستادن پیامبران و رسالت و بیان و دعوت، دلیل‌ها و حجت‌های رسا را بر مردمان تمام کرده است و او برتر است از اینکه کسی براو حجتی داشته باشد. پس هرکس به دعوت الهی گردن نهد، نور و کرامت دارد و کسی که آن را رد کند [بداند که] خدا از همه جهانیان بی‌نیاز است و سریع‌ترین حساب‌رسان است. و معنای **قد قامت الصلاة** در اقامه این است که: وقت زیارت و مناجات و رسیدن به درخواست‌ها و برآورده شدن آرزوها و رسیدن به خدای عزوجل و نیز زمان بخشش و غفران و رضوان و خشنودی او فرا رسید.

مرحوم شیخ صدوق در پایان روایت می‌گوید: راوی این روایت «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را به خاطر تقیه متذکر نشده است.

لازم است ذکر شود که شهادت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این روایت نیست و معنا نشده است؛ زیرا این امر با اجازه امام صادق علیه السلام و تشویق ایشان به صورت استحبابی وارد اذان گردیده، در حالی که روایت در زمان حضرت علی علیه السلام و از زبان ایشان است.^۱

بعد از ذکر این روایت که جزء جزء آن شایسته تأمل و دقت و شرح و بسط و تفسیر است و ما فقط ترجمه بسیار ساده‌ای از آن را ارائه دادیم، و در حُسن ختام این قسمت روایتی از امام رضا علیه السلام نقل کرده، با ترجمه آن سخن را تمام می‌کنیم:

و فیما ذکره فضل بن شاذان رحمه الله من العلل عن الرضا علیه السلام أنه قال: إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسَ بِالْأَذَانِ لَعَلَّ كَثِيرَةً، مِنْهَا أَنْ يَكُونَ تَذْكِيراً لِلنَّاسِ، وَ تَنْبِيهاً لِلْغَافِلِ، وَ تَعْرِيفاً لِمَنْ جَهِلَ الْوَقْتَ وَ اشْتَغَلَ عَنْهُ، وَ يَكُونُ الْمُؤَذِّنُ بِذَلِكَ دَاعِياً لِعِبَادَةِ الْخَالِقِ وَ مُرَغِّباً فِيهَا وَ مُقَرِّراً لَهُ بِالتَّوْحِيدِ، مُجَاهِراً بِالْإِيمَانِ، مُعَلِّناً بِالْإِسْلَامِ وَ مُؤَذِّناً لِمَنْ يَنْسَاهَا، وَ إِنَّمَا يُقَالُ لَهُ: مُؤَذِّنٌ لِأَنَّهُ يُؤَذِّنُ بِالْأَذَانِ بِالصَّلَاةِ؛ وَ إِنَّمَا بَدَأَ فِيهِ بِالتَّكْبِيرِ وَ خَتَمَ بِالتَّهْلِيلِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِبْتِدَاءُ بِذِكْرِهِ وَ اسْمِهِ، وَ اسْمُ اللَّهِ فِي التَّكْبِيرِ فِي أَوَّلِ الْحَرْفِ وَ فِي التَّهْلِيلِ فِي آخِرِهِ؛ وَ إِنَّمَا جُعِلَ مَثْنِي مَثْنِي لِيَكُونَ تَكَرُّراً فِي أَذَانِ الْمُسْتَمْعِينَ، مُؤَكِّداً عَلَيْهِمْ إِنْ سَهَا أَحَدٌ عَنِ الْأَوَّلِ لَمْ يَسْهُ عَنِ الثَّانِي؛ وَ لِأَنَّ الصَّلَاةَ رَكْعَتَانِ رَكْعَتَانِ فَلِذَلِكَ جُعِلَ الْأَذَانُ مَثْنِي مَثْنِي؛ وَ جُعِلَ التَّكْبِيرُ فِي أَوَّلِ الْأَذَانِ أَرْبَعاً لِأَنَّ أَوَّلَ الْأَذَانِ إِنَّمَا يَبْدَأُ غَفْلَةً، وَ لَيْسَ قَبْلَهُ كَلَامٌ يَنْبَغِي الْمُسْتَمْعَ لَهُ؛ فَجُعِلَ الْأَوَّلُ تَنْبِيهاً لِلْمُسْتَمْعِينَ لِمَا بَعْدَهُ فِي الْأَذَانِ؛ وَ جُعِلَ بَعْدَ التَّكْبِيرِ الشَّهَادَتَانِ لِأَنَّ أَوَّلَ الْإِيمَانِ هُوَ التَّوْحِيدُ وَ الْإِقْرَارُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِالْوَحْدَانِيَّةِ، وَ الثَّانِي الْإِقْرَارُ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالرَّسَالَةِ وَ إِنَّ إِطَاعَتَهُمَا وَ مَعْرِفَتَهُمَا مَقْرُونَتَانِ، وَ لِأَنَّ أَصْلَ الْإِيمَانِ إِنَّمَا هُوَ الشَّهَادَتَانِ. فَجُعِلَ شَهَادَتَيْنِ شَهَادَتَيْنِ كَمَا جُعِلَ فِي سَائِرِ الْحَقُوقِ شَاهِدَانِ. فَإِذَا أَقَرَّ الْعَبْدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ أَقَرَّ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالرَّسَالَةِ، فَقَدْ أَقَرَّ بِجُمْلَةِ الْإِيمَانِ؛ لِأَنَّ أَصْلَ الْإِيمَانِ إِنَّمَا هُوَ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ؛ وَ إِنَّمَا جُعِلَ بَعْدَ الشَّهَادَتَيْنِ الدُّعَاءُ إِلَى الصَّلَاةِ لِأَنَّ الْأَذَانِ إِنَّمَا وَضِعَ لِمَوْضِعِ الصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا هُوَ نَدَاءٌ إِلَى الصَّلَاةِ فِي وَسْطِ الْأَذَانِ وَ دُعَاءٌ إِلَى الْفَلَاحِ وَ إِلَى خَيْرِ الْعَمَلِ، وَ جُعِلَ

۱. التوحيد ۲۴۱، پاورقی.

ختم الکلام باسمه کما فتح باسمه.^۱

در آنچه فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام در حکمت‌های پاره‌ای از اعمال نقل می‌کند چنین آمده است که امام رضا علیه السلام فرمودند: مردم به خاطر حکمت‌های فراوانی به اذان امر شدند که بعضی از آنها چنین است: اذان یادآوری است برای فراموش‌کاران و تنبیهی است برای غافلان. شناساندن وقت است به کسانی که آن را نمی‌شناسند و از یاد برده‌اند؛ بدین جهت مؤذن دعوت کننده مردم به عبادت خدا و تشویق کننده مردم در امر عبادت است؛ وی به توحید اقرار می‌کند و صدای خود را به ایمان بلند کرده، و اسلام را اعلام می‌نماید؛ و به یاد آورنده است برای کسانی که آن را فراموش کرده‌اند؛

و بدین خاطر به او مؤذن می‌گویند که او اذان نماز را اعلام می‌کند و اذان با تکبیر آغاز و با تهلیل خاتمه می‌یابد؛

و بدین خاطر با تکبیر آغاز و با تهلیل خاتمه می‌یابد که خداوند می‌خواهد ابتداء و آغاز به نام او باشد و نام خداوند کلمه اول تکبیر است و کلمه پایانی تهلیل؛

و بدین خاطر اذان دو بار تکرار می‌شود که تکراری و بانگی در گوش شنوندگان بوده، تأکیدی برای ایشان به حساب آید که اگر اولین جمله آن را از یاد بردند، دومین جمله آن را فراموش نکنند؛ و بدین جهت که نماز دو رکعت، دو رکعت است اذان نیز مثنی [دو بار، دو بار] است؛ و در اول اذان چهار مرتبه تکبیر گفته می‌شود به خاطر اینکه اول اذان از روی غفلت آغاز می‌شود و شنوندگان به آن توجهی ندارند؛ از اینرو دو تکبیر اول تنبیهی برای شنوندگان است در خصوص آنچه بعداً در اذان می‌آید؛

و بعد از تکبیر شهادتین قرار داده شده است به جهت اینکه اولین پایه ایمان؛ توحید و اقرار به یگانگی خداوند تبارک و تعالی و دومین پایه ایمان اقرار به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ و اینکه پیروی از این دو و شناخت این دو قرین یکدیگرند؛ نیز به سبب آنکه اصل ایمان همین شهادتین است. و خداوند شهادتین را دو بار قرار داده، همان طور که در سایر حقوق نیز دو شاهد قرار داده

است. بنابراین وقتی که بنده خدا به یگانگی او و رسالت پیامبر اقرار می‌کند، در حقیقت به همه ارکان ایمان اقرار کرده است؛ زیرا اصل ایمان، ایمان به خداوند و پیامبر است؛ و بعد از شهادتین دعوت مردم به نماز قرار داده شده؛ زیرا اذان برای نماز وضع شده و ندایی است در میان اذان به نماز و به رستگاری و بهترین اعمال؛ و همان‌گونه که آغاز کلام با نام او بوده، با نام او نیز پایان می‌یابد.

نیت:

هیچ‌یک از اعمال عبادی بدون نیت و قصد قربت پذیرفته نیست، بنابراین نماز هم که یکی از این اعمال است به نیت و قصد قربت احتیاج دارد. در باب نیت و اهمیت و تأثیر آن بر اعمال انسان سخن فراوان است. پاره‌ای از روایات نیت را اساس و اصل عمل می‌دانند: **النَّيَّةُ أَسَاسُ الْعَمَلِ**^۱ و برخی دیگر اعمال را نتایج نیت می‌دانند: **الْأَعْمَالُ ثَمَارُ النِّيَّاتِ**^۲.

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام تأثیر نیت را چنین می‌داند: قال أبو عبد الله علیه السلام: **إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لَأَنَّنِيَّتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنَّهُ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَن يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا، وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لَأَنَّنِيَّتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنَّهُ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَن يَطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا. فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ. ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۳؛ قال: **عَلَى نِيَّتِهِ**.^۴**

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اهل آتش در آتش جاودان می‌مانند به خاطر اینکه نیتشان در دنیا چنین بود که اگر جاودان باشند همواره معصیت خدا را کنند؛ و اهل بهشت در بهشت جاودان می‌مانند به خاطر اینکه نیتشان این بود که اگر در دنیا جاودان باشند همواره خدا را اطاعت و

۱. غررالحکم ح ۱۰۴۰.

۲. غررالحکم ح ۲۹۱.

۳. سورة اِسرَاء، آية ۸۴.

۴. الکافي ۸۵/۲ ح ۵.

عبادت کنند. پس به خاطر نیت، این دو گروه جاودان شدند. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت نمود: «بگو هر یک بر شا کله خود عمل می کند»؛ و امام فرمود: یعنی بر نیتش. احادیث در این باب فراوان است،^۱ شاید از همه احادیث بتوان چنین نتیجه گرفت که نیت انسان اگر در کنار عمل صالح قرار گرفت، به وسیله آن، عمل صالح می تواند وسیله ای برای تقرب عبد به خدایش باشد. به هر حال نماز نیازمند نیت است و همان طور که گذشت، نیتش نیز باید تقرب إلى الله باشد. بعد از این توضیح مختصر در نیت، وارد افعال و اقوال نماز می شویم.

۱. به عنوان نمونه رجوع کنید به دائرة المعارف حدیثی مؤلف به نام موسوعة أحادیث أهل البيت علیهم السلام ۴۴۳/۱۱.

قیام:

یکی از واجبات نماز قیام است: ایستادن عبدی در برابر معبود خود، ایستادن قطره‌ای در برابر اقیانوس بی‌کران، ایستادن ذره بی‌نهایت کوچکی در مقابل خدای بی‌نهایت بزرگ، که البته این ذره بودن و قطره بودن خود را نیز از او دارد، بلکه ایستادن هیچ در مقابل عظمت لایزال و لَمْ یَزَلْ آفْرِینْش؛ یعنی: «الله» تبارک و تعالی. صرف ایستادن در برابر خدا و خود را در محضر او یافتن کار پسندیده و نیکویی است، خصوصاً اگر این قیام حضور و درک آن، یکی از افعال نماز باشد. همین قیام درک محضر و یاد حضور در برابر پروردگار است که نمازگزار را آماده می‌کند تا نماز را آغاز کند و به قول شهید ثانی^۱ در این آیه شریفه تدبّر و تفکر نماید: «الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ * وَ تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۲. «اوست که وقتی قیام می‌کنی تو را می‌بیند. و نیز گشتن تو را که در میان سجده کننده گان قرار گرفته‌ای».

۱. التنبیّهات العَلّیّة علی وظائف الصلوة القلبیّة المعروف بـ«أسرار الصلوة» ۲۵۰/.

۲. سورة شعراء، آیه ۲۱۸-۲۱۹.

تکبیرات ابتدائیه:

بعد از اذان و اقامه و قبل از تکبیر افتتاحیه نماز، شش تکبیر مستحب است و در بین تکبیرات ادعیه‌ای نیز وارد شده است. در معنای تکبیر حدیثی نقل می‌شود:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رجل عنده: «الله اكبر»، فقال: الله اكبر من أي شيء؟ فقال: من كل شيء. فقال أبو عبد الله عليه السلام: حدّته، فقال الرجل: وكيف أقول؟ فقال: الله اكبر من أن يوصف.^۱

از امام صادق عليه السلام نقل است: مردی در نزد ایشان گفت «الله اكبر». حضرت پرسیدند: خدا از چه چیزی بزرگ‌تر است؟ گفت: از همه چیز بزرگ‌تر است. در این هنگام امام عليه السلام فرمودند: خدا را محدود نمودی و برای او حدّ قائل شدی. مرد پرسید: پس چگونه [تفسیر این عبارت را] بگوییم؟ امام فرمودند: خدا بزرگ‌تر از آن است که به وصف درآید.

برای تکبیرات ابتدائیه که هفت تکبیر است علل مختلفی ذکر شده که در این زمینه فقط یک روایت نقل می‌شود:

قد رَوَى هشامُ بن الحكم عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: إنَّ النبي صلى الله عليه وآله لما أُسري به إلى السماء، قطع سبعة حجب؛ فكَبَّرَ عند كلِّ حجاب تكبيراً. فأوصله الله عزَّ وجلَّ بذلك إلى منتهى الكرامة.^۲

هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر عليه السلام نقل می‌کند که فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله را وقتی به

۱. معانی الأخبار ۱/۱.

۲. الفقیه ۳۰۵/۱.

معراج بردند، از هفت حجاب عبور کرد؛ و در مورد هر حجابی تکبیری فرمود و خداوند او را بدین ترتیب به نهایت کرامت و منزلت رسانید.

بنده خدا اگر با دقت این تکبیرات را اداء نماید، او نیز می‌تواند به تعداد هر تکبیر، حجابی را از میان برد و العاقل تکفیه الإشارة.

همان طور که گذشت، در بین تکبیرات ادعیه‌ای وارد شده است که چند نمونه از آنها را براساس گفتار فقهای عظام - اعلی الله کلماتهم - ذکر می‌کنم:

بعد از اینکه نمازگزار سه تکبیر را پی در پی گفت، مستحب است این دعا را بخواند:

اَللّٰهُمَّ! اَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ. لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ، سُبْحَانَكَ! اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِي اِنَّهٗ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اَنْتَ.^۱

پروردگارا! تو فرمانروای حقیقی و آشکاری خدایی جز تو نیست. منزهی تو! حقیقتاً من به خود ستم کردم. پس گناهان مرا ببخش که جز تو کسی آمرزنده گناهان نیست.

بعد از این دعا دو تکبیر بگوید و چنین دعا کند:

لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ وَ الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَ الشَّرُّ لَيْسَ اِلَيْكَ وَ الْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَيْتَ. لَا مَلْجَأَ مِنْكَ اِلَّا اِلَيْكَ. سُبْحَانَكَ وَ حَنَانِكَ! تَبَارَكَتَ وَ تَعَالَيْتَ! سُبْحَانَكَ رَبَّ الْبَيْتِ!^۲

بار پروردگارا! سخنان تو را شنیدم و دعوت تو را از روی میل و رغبت اجابت کردم و سر در طاعت تو گذاشتم. خدایا! خیر و خوبی از آن توست و بدی در تو راه ندارد؛ هدایت شده نیز کسی است که تو هدایت کنی. هیچ پناهگاهی از تو مگر به سوی خودت وجود ندارد. تو را منزّه می‌دانم و رحمت تو را خواستارم و تو برتر و بالاتری. منزهی تو خداوندگار کعبه!

سپس تکبیر گوید و چنین دعا کند:

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا اَنَا

۱. وسیلة النجاة / ۸۰ از آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله، چاپ سال ۱۳۸۵ ق.

۲. همان.

من المشركين. إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ. بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^۱

روی خودم را با تسلیم و فرمانبرداری از او به سمت آفریدگاری می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و دانای پنهان و آشکار است، و من از مشرکان نیستم. حقیقتاً نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن خداوند پروردگار جهانیان است و هیچ‌کس شریک او نیست. به این مأمور شده‌ام و من از تسلیم شدگان در برابر اویم.

پس از آن تکبیرة الأحرام نماز را گوید و قرائت حمد و سوره را شروع نماید.

۱. همان.

استعاذه:

بعد از ادعیه و تکبیر افتتاحیه مستحب است نمازگزار بگوید:

«أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

«به خداوند از شیطان رانده شده پناه می‌برم»

ریشه استعاذه در قرآن کریم است آنجا که می‌فرماید:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۱

«پس هرگاه قرآن تلاوت کردی، از شیطان رانده شده به خداوند پناه ببر»

و قرآن استعاذه را از زبان پیامبران: نوح^۲، یوسف^۳، موسی^۴ و مریم^۵ نقل می‌کند.

در روایات نیز به طور مکرر در ابواب دعا، ادعیه فراوانی در عوذات وارد شده که این مختصر محل ذکر آن نیست.

با برهان عقلی و نظر دقیق عرفانی نیز استعاذه امری صحیح بلکه لازم است. با برهان عقلی بدین ترتیب که: همه ممکنات عین فقر و احتیاج هستند. در این صورت می‌بایست به وجودی پناه ببرند که عین غنا و بی‌نیازی مطلق باشد؛ و او جز ذات واجب الوجود نیست.

و اما نظر عرفانی که معتقد است «لیس فی الدار غیره ديار»، به معنای صحیح کلمه، ما هستی‌نماها می‌باید به درگاه «او»، آن «هستی مطلق» سر بساییم و به او پناه ببریم.

۲. سوره هود، آیه ۷۴.

۴. سوره بقره، آیه ۶۳.

۱. سوره نحل، آیه ۱۰۰.

۳. سوره یوسف، آیه ۲۲.

۵. سوره مریم، آیه ۱۸.

صاحب صافی در تفسیر استعاذه می‌گوید: «الاستعاذه تطهيرُ اللسان ممّا جرى عليه من غير ذكر الله، ليستعدّ لذكر الله و التلاوة؛ و التنظيف للقلب من تلوث الوسوسة لتهيؤ الحضور لدى المذكور و يجد الحلوة»^۱.

استعاذه پاک کردن زبان است از آنچه غیر از ذکر خداوند، بر آن جاری است، تا آمادگی ذکر خداوند و تلاوت را بیابد؛ و زدودن قلب است از لوث و وسوسه‌ها تا آماده شود برای حضور در نزد آنکه از او یاد کرده است و حلاوت حضور او را به دست آورد.

صاحب مخزن العرفان نیز در این باب چنین می‌فرماید: «و چنانچه بعضی از دانشمندان گفته‌اند، استعاذه تمام نمی‌شود مگر به سه چیز: علم، حال، عمل. علم شناسایی نفس بشر است به اینکه عاجز است از جلب نمودن منافع و دفع کردن مضارّ، و آنچه ضروری است چه در دنیا و چه در عقبی، و شناسایی حق تعالی به قدرت کامله و توانایی او بر هر چیزی. وقتی در نفس انسان چنین عملی پدید گردید که خود و خدای خود را شناخت، یک حالت شکستگی و تواضعی در قلب وی پدید می‌گردد که آن را حالت خضوع و خشوع گویند.

وقتی حالت خضوع و خشوع در انسان پدید گردید، از چنین حالتی دو صفت و دو حالت نمایان می‌گردد: یکی در قلب و دیگری در زبان؛ زیرا وقتی حالت انکسار و شکستگی در خود یافت، قهراً التجاء می‌نماید به مبدأ خود، و به زبان که ترجمان قلب است می‌گوید «أعوذُ بالله»، پس عمده در استعاذه علم انسان است به خودش و به پروردگارش؛ و کسی که شناسد عزّت ربوبیت و ذلّت عبودیت را، هرگز نتواند واقعاً به خدا پناه برد»^۲.

در هر صورت، استعاذه می‌باید همانند بقیه اذکار هم بر زبان جاری شود و هم بر قلب ساری گردد تا اثر خاص خود را بر جای گذارد.

۱. الصافی ۲۰/ از چاپ سنگی.

۲. مخزن العرفان، ۲۴/۱.

سورة حمد:

بعد از استعاذه نوبت به قرائت می‌رسد. ابتدا سورة حمد واجب است در نماز قرائت شود؛ چرا که:

لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب.^۱

نمازی که در آن سورة حمد نباشد صحیح نیست.

در بیان و تفسیر سورة حمد سخن فراوان است، این حقیر آن مقدار که توفیق رفیق گردد، مختصری در شرح آن می‌نویسم.

سورة حمد مکی است و بنا بر قولی هم مکی است و هم مدنی؛ چون یک بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است.^۲

برای این سوره نام‌های مختلفی ذکر کرده‌اند که چند مورد آن در ذیل نقل می‌گردد:

«این سوره را نام‌های متعدد است: فاتحة الكتاب و سورة حمد و شکر و دعا و أم القرآن و أم الكتاب و سبع مثنی و وافی و کافی و اساس و شفا و صلاة و کنز و تعلیم مسألت و سورة مناجات و تفویض و رقیة.

اما تسمیه آن به «فاتحة الكتاب»، به جهت آنکه افتتاح کتاب به او شده و پیش از جمیع قرآن نازل گشته.

۲. الکشاف ۱/۱.

۱. مستدرک الوسائل ۱۵۸/۴، ح ۵ و ۸.

و اما «حمد» و «شکر»، به جهت اشتغال آن بر حمد الهی و شکر نعم پادشاهی. و اما دعا، به جهت آنکه متضمن رفع دعوات است به قاضی الحاجات. و اما «أُمُّ الْقُرْآن» و «أُمُّ الْكِتَاب»، به واسطه آنکه «أُمُّ» به معنی اصل و جمع است و این سوره اصل قرآن است و جامع مقاصد آن؛ زیرا که محتویست بر اصول اسلام که آن طریق معرفت خداست و تعبد به امر و نهی او، و مشتمل است بر اظهار ربوبیت و کیفیت عبودیت و بیان وعد و وعید و احکام نظریه و احکام عملیه که آن سلوک طریق مستقیم است، و منظوی است بر مراتب سُعدا و منازل أَشقیاء. و گفته‌اند که «أُمُّ» به معنی امام است، و چون این سوره مقدمه قرآن است، از این جهت به این اسم مسمی شده.

و اما سبع مثانی، زیرا که هفت آیت است و اکثر الفاظش مکرر و مثنی چون «الله» و «رَبِّ» و «الرَّحْمَن» و «الرَّحِیم» و «إِیَّاكَ» و «صِرَاط» و «عَلِیْهِمْ» و...، و یا آنکه مثنی است به اعتبار آنکه نصفی در صفات خالق است و نصفی در صفات مخلوق، و یا به اعتبار تضمن وی دو نوع متقابل را چون ربوبیت و عبودیت، و خالقیت و مخلوقیت، و علم و عمل و توفیق، و هدایت و ضلالت، و دوست و دشمن، و یا به اعتبار آنکه در نماز دو بار خوانده می‌شود و یا به جهت آنکه دو بار نازل گشته.

و اما «وافی»، به سبب آنکه خواندن همه آن در نماز واجب است و تنصیف آن اصلاً جایز نیست، به خلاف سوره‌های دیگر در نماز مسنونه به اجماع و مفروضه علی الخلاف، و یا به اعتبار آنکه حق تعالی در او ایفای تمام معانی قرآن نموده از علم اصول و امر و نهی و وعد و وعید و کیفیت عبودیت و غیر آن.

و اما «کافی»، زیرا که کافی و مستغنی است از سوره‌های دیگر و غیر آن از سور قرآن محتاجند به آن؛ چنان که حضرت رسالت ﷺ فرموده که: «أُمُّ الْقُرْآنِ عَوْضٌ عَنْ غَیْرِهَا وَ لَیْسَ غَیْرِهَا عَوْضاً عَنْهَا»؛ یعنی: اُمُّ قرآن که فاتحه است عوض غیر خود است و غیر آن عوض آن نیست؛ و لهذا در نماز اکتفا به فاتحه می‌توان کرد و به سوره دیگر که غیر

فاتحه باشد اکتفا نمی‌توان کرد.

و اما «اساس»، جهت اینکه به معنی اصل است و او اصل قرآن است به جهت جامعیت کیفیت عبادت - چنان که گذشت - و عبدالله عباس فرموده که هر چیزی را اساسی است و اصلی، اساس دنیا مکه است، و اساس آسمانها آسمان هفتم، و اساس زمینها زمین هفتم، و اساس بهشتها بهشت عدن، و اساس دوزخ دَرَکَةُ هفتم، و اساس خلق آدم، و اساس پیغمبران نوح، و اساس بنی اسرائیل یعقوب، و اساس کتابها قرآن و اساس قرآن فاتحه، و اساس فاتحه ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.

اما «شفا»، زیرا که پیغمبر ﷺ فرموده که «فَاتِحَةُ الْكِتَابِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ»: فاتحه شفای جمیع دردها و مرضهاست. ابوسلیمان روایت کرده که با رسول خدای به غزای کفار رفته بودیم، مردی در میان مصروع شد. یکی از صحابه سوره فاتحه درگوش او خواند، برخاست و شفای تمام یافت. این قصه به عرض سید کائنات رساندیم، فرمود: «هِيَ أُمُّ الْكِتَابِ وَ هِيَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ»: این سوره اصل قرآن است و شفای جمیع آلام و امراض مردمان.

و اما «صلاة»، زیرا که نماز بدون آن صحیح نیست؛ چنان که حدیث «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» مشعر است بر این. پس گوئیا که عین صلاة است. و مسلم بن حجاج در صحیح خود روایت کرده از پیغمبر ﷺ که حق تعالی فرمود: «قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ»: صلاة را قسمت نمودم؛ یعنی: نماز را منقسم ساختم میان خود و میان بنده خود به دو نصف: نصف از برای خود و نصف از برای بندگان خود.

هرگاه بنده بگوید که: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، حق تعالی گوید: بنده من ابتدا به نام من می‌کند؛ [پس] بر من واجب شد که جمیع امور دنیوی و اخروی او را بر او تمام گردانم و در احوال و اموال او برکت کنم.

و چون گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، او سبحانه گوید: بنده من به ثنا و ستایش من اقدام می‌نماید.

و چون گوید: ﴿الرحمن الرحيم﴾، از جانب الهی خطاب آید که بنده من به ستایش من اشتغال می‌نماید و ثنای مرا ورد زبان خود می‌سازد.

و چون گوید: ﴿مالك يوم الدين﴾، حق تعالی فرماید که بنده من مجد و بزرگواری من را می‌گوید.

و چون گوید که ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، خدای تعالی فرماید که این است میان من و بنده من و این عهدی است که روز میثاق از او اخذ نموده‌ام و این اوصاف مذکوره مخصوص است به من و غیر مرا در او راه نیست.

و چون گوید: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ تا آخر، حق سبحانه فرماید که این سِمات بنده من است و بر من واجب است که او را به راه راست رسانم و انجاش جمیع حوایج او نمایم.

و اما کنز، زیرا که آن از گنج‌های عرش است؛ چنان چه حدیث «نزلت فاتحة الكتاب بمكة من كنز تحت العرش» مُشعر است بر آن.

و اما «تعلیم مسألت»، زیرا که حق تعالی در این سوره بندگان را تعلیم آداب سؤال کرده که آن ابتداست به ثنا و بعد از آن به اخلاص و آنگاه دعا.

و اما «سوره مناجات»، زیرا که مصلی در نماز به این سوره با خدای خود راز می‌گوید و عرض نیاز و مناجات می‌نماید که «المصلیٰ یُنَاجِی رَبَّهُ».

و اما «سوره تفویض»، زیرا که آن مشتمل است بر استعانت عبد در جمیع امور به او سبحانه و تفویض کل امور به او.

اما «رُقِیَّة»، که افسون جمیع گزندگان و درندگان است. سلمة بن محرز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرموده: هر که فاتحه او را به نسازد، هیچ شربتی و دارویی و عَوَذه‌ای او را به نخواهد ساخت.

و ابوسعید خدری روایت کند که من با جمعی مسافران به قبیله‌ای از قبایل عرب گذر کردیم، اتفاقاً یکی از ایشان را مار گزیده بود و از علاج آن متعذر بودند. یکی از

آنها نزد ما آمد و استعلاج نمود و گله گوسفند قبول کرد که به ما دهد تا معالجه آن نماییم. یکی از یاران ما فاتحه را بر آن مار گزیده خواند و دست بر آن عضو نهاد، فی الحال شفا یافت. پس گله گوسفند را به ما دادند.^۱

بعد از ذکر چند نام از سوره حمد که عمیق بودن معانی آن را می‌رساند به آیات آن می‌پردازیم:

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

«ب»: حرف جر است که در کتب ادبی و لغت معانی مختلف آن مذکور است.^۲

«اسم»: صاحب المیزان در معنای اسم می‌گوید: «این کلمه در لغت به معنای لفظی است که بر مسمی دلالت کند؛ و این کلمه از ماده «سمه» اشتقاق یافته، و «سمه» به معنای داغ و علامتی است که بر گوسفندان می‌زدند تا مشخص شود کدام یک از کدام شخص است؛ و ممکن هم هست اشتقاقش از «سمو» به معنای بلندی باشد».^۳

بسم: جارّ و مجرور است و جارّ و مجرور در لغت عرب نیازمند متعلّق است. متعلّق این جار و مجرور محذوف است و در اینکه این محذوف چیست بین مفسرین اختلاف است.

گروهی این محذوف را «أقرأ» یا «إقرأ» می‌دانند، و جمعی «أقول» یا «قُل»، و گروهی دیگر «أستعين» یا «أستعين». جماعتی دیگر این محذوف را «أبتدئ» می‌گیرند.^۴

صاحب تفسیر البیان بعد از ذکر اقوال فوق، آنچه را در پایان اختیار می‌کند

۱. منهج الصادقین ۲۲/۱-۲۴.

۲. به عنوان نمونه می‌توانید به مفردات راغب و مجمع البحرين در معنای «باء» رجوع کنید.

۳. ترجمه المیزان ۳۰/۱.

۴. البیان ۴۵۹.

«أبتدئ» است.^۱

جد أمجد در تفسیر شریف مجد البیان می‌فرماید: «بدان! حرف جر متعلق محذوفی دارد و قرینه تعیین محذوف آن چیزی است که بعد از آن در آید؛ و آن، قرائت و عمل واقع شده پس از آن است. پس در مقام قرائت مناسب تقدیر «أقرأ» که متأخر از جار و مجرور است و نه تقدیر قرائت،... و عمل را عطف به قرائت کردم به جهت إشعار به این مطلب که در هر مقامی آن چیزی تقدیر و محذوف می‌شود که مناسب آن باشد؛ مثلاً مسافر وقتی در جایی قرار می‌گیرد و کوچ می‌کند، می‌گوید: «بسم الله و البرکات». معنای آن چنین است که به نام خدای فرود می‌آیم و منزل می‌گزینم و به نام او کوچ می‌کنم و می‌روم...»^۲

صاحب تفسیر آلاء الرحمن نیز بعد از نقل اقوال این محذوف را کلمه «أبدء» می‌داند.^۳

صاحب تفسیر المیزان نیز متعلق باء بسملة سورة حمد را «أبتدأ» می‌داند و این قول را از بقیه اقوال برتر می‌شمارد.^۴

صاحب الیواقیت الحسان نیز متعلق آن را کلمه «أبدأ» (صیغه متکلم) می‌داند.^۵

بنابر آنچه از این مفسران بزرگ نقل شد، شاید قوی‌ترین قول در متعلق محذوف بسمله، حداقل در این سوره «أبتدأ» و «أقرأ» باشد.

بر این اساس معنای آیه می‌شود: با نام خدا ابتدا و شروع و آغاز و قرائت می‌کنم. «الله»: زمحشری اصل الله را «الإله» می‌داند که همزه آن حذف شده و به جای آن حرف تعریف قرار گرفته است.^۶

جد أمجد نگارنده گوید: «أقول: الذي يظهر لي في المقام أن «الإله» الذي هو الأصل في

۲. مجد البیان ۲۱۱/ و ۲۱۲.

۴. المیزان ۱۷/۱.

۱. البیان ۴۵۹.

۳. آلاء الرحمن ۵۲/۱.

۵. الیواقیت الحسان فی تفسیر سورة الرحمن ۴۸/.

۶. الکشاف ۵/۱.

«الله»... هو فِعَالٌ بمعنی مفعول، ککتاب بمعنی المكتوب، من أَلِهَ بمعنی عَبَدَ كما صرح به جماعة، و أصل العبودية الخضوع و الذَّلُّ كما صرَّح به الجوهری، و رَیْمًا فُسِّرَ بغایة التذلل، و لعلَّه لانصراف اللفظ إلى الفرد الكامل، فیکون الإله هو المعبود الذی لأجله يقع الخضوع و التذلل الكامل...»^۱.

«می گویم: آنچه در این موضوع به نظرم می رسد آن است که «الإله» که اصل کلمه «الله» است... وزن آن «فِعال» به معنای «مفعول» است؛ مانند «کتاب» به معنای «مکتوب». و از «أله» گرفته شده به معنای «عبد» (عبادت کرد)؛ چنان که جماعتی به آن تصریح کرده اند. و اصل عبودیت، خضوع و فروتنی و پذیرش کوچکی و ناداری و خواری است، همان گونه که جوهری لغوی به آن تصریح نموده است. گاهی هم عبودیت به نهایت کوچکی و خواری تفسیر می شود که شاید به خاطر انصراف لفظ به فرد کامل و مصداق تام آن است پس «الإله» معبودی است که به خاطر او نهایت فروتنی و تواضع و کوچکی و خواری رخ می دهد...».

صاحب المیزان می گوید: «لفظ جلاله «الله» اصل آن «الإله» بوده که همزه دومی در کثرت استعمال حذف شده و به صورت «الله» درآمده است؛ و کلمه «إله» از ماده «أله» باشد که به معنای پرستش است. وقتی می گویند: «أله الرجل و یأله» معنایش این است که فلانی عبادت و پرستش کرد. ممکن هم هست از ماده «وله» باشد که به معنای تحیر و سرگردانی است؛ و کلمه نامبرده بر وزن فِعال به کسره فاء و به معنای مفعول «مألوه» است؛ همچنان که کتاب به معنای مکتوب می باشد؛ و اگر خدای را «اله» گفته اند چون مألوه و معبود است و یا به خاطر آن است که عقول بشر در شناسایی او حیران و سرگردان است»^۲.

به هر حال اصل «الله» هرچه باشد، فعلاً عَلَم است برای ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی و از صفات او محسوب نمی شود، بلکه فقط اسمی است برای ذات او که واجب الوجود است در این اسم تمام صفات کمال جمع شده است؛ و

۱. مجد البیان ۲۳۳/۱.

۲. ترجمه المیزان ۳۱/۱.

خدایی اینچنین تنها خداوندگاری است که بالاستحقاق عبادت می‌شود و شایسته پرستش است.

«الرحمن الرحيم»: «کلمه رحمن صیغه مبالغه است که بر بسیاری رحمت دلالت می‌کند. کلمه رحيم نیز صفت مشبّهه است که ثبات و دوام و بقاء را می‌رساند پس معنای رحمان خدای کثیرالرحمة و معنای رحيم خدای دائم الرحمة است. به همین جهت مناسب با کلمه رحمت این است که دلالت کند بر رحمت کثیری که شامل حال عموم موجودات و انسان‌ها از مؤمنین و کافرین شود؛ و نیز به همین جهت مناسب‌تر آن است که کلمه رحيم بر نعمت دائمی و رحمت ثابت و باقی او دلالت کند؛ رحمتی که تنها به مؤمنین افاضه می‌کند».^۱

جدّ أمجد نگارنده فرماید: «... اطلاق «رحمن» و «رحيم» بر خداوند سبحان به اعتبار این است که او صاحب رحمت واسعه و مبدأ آن و جعل کننده و قراردنده آن است؛ و البته قیام رحمت به خداوند قیام صدوری است نه قیام حلولی،... و در واقع رحمت را در حق تعالی منحصر می‌کند که رحم‌کننده حقیقی جز او وجود ندارد و رحمت مطلقه فقط برای اوست نه غیر او. بنابراین صفت رحمت فقط مختص اوست...».^۲

و خداوند در این سوره که می‌خواهد حمد خودش را به بنده‌اش بیاموزد، کلام را چنین با یاد خود آغاز می‌کند و به او تعلیم می‌دهد که هر فعل و گفتاری را می‌بایست با نام «او» آغاز کرد؛ از این رو در روایات وارد شده است:

قال النبي ﷺ: كلُّ أمرٍ ذي بالٍ لم يُبدَأْ فيه باسمِ الله فهو أبتر.^۳

پیامبر ﷺ فرمودند: هر کار مهمی که با نام خداوند آغاز نگردد، به نتیجه نمی‌رسد.

آری نام و یاد خدا می‌باید همواره بر زبان و قلب یک مسلمان جاری باشد.

۱. ترجمه المیزان ۳۳/۱، با اندک تصرف.

۲. مجدالبیان ۲۴۸.

۳. الکشاف ۳/۱؛ مجدالبیان ۲۱۲؛ المیزان ۱۶/۱.

در روایت معتبر از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «إِنَّ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ أقرب إلى اسم الله الأعظم من سواد العين إلى بياضها»^۱.
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم خداوند نزدیک تر است از سیاهی چشم به سفیدی آن.

﴿الحمد لله رب العالمين﴾

راغب در مفردات «حمد» را چنین معنا می‌کند:

«الحمد لله تعالى الثناء عليه بالفضيلة، وهو أخص من المدح وأعم من الشكر؛ فإن المدح يقال في ما يكون من الإنسان باختياره و ممّا يقال منه وفيه بالتسخير؛ فقد يمدح الإنسان بطول قامته و صباحة وجهه كما يمدح ببذل ماله و سخائه و علمه، و الحمد يكون في الثاني دون الأول. و الشكر لا يقال إلا في مقابلة نعمة. فكلُّ شكرٍ حمدٌ و ليس كلُّ حمدٍ شكرًا و كلُّ حمدٍ مدحٌ و ليس كلُّ مدحٍ حمداً؛ و يقال: فلان محمودٌ إذا حمِدَ، و محمَّدٌ إذا كُثِرَتْ خصاله المحمودة، و محمَّدٌ إذا وُجِدَ محموداً»^۲.

حمد خدا ثنای اوست؛ و حمد اخصّ از مدح و اعمّ از شکر است؛ چرا که مدح برای آنچه به اختیار انسان روی می‌دهد گفته می‌شود و نیز برای آنچه او به طور طبیعی دارا است. انسان به خاطر بلندی قامت و روی زیبایش مدح می‌شود همان گونه که به خاطر بخشش مالش و سخاوت و علمش مدح می‌شود، در حالی که حمد فقط در دومی واقع می‌شود نه در اول.

و شکر گفته نمی‌شود مگر در مقابل نعمتی. پس هر شکری حمد است، ولی هر حمدی شکر نیست؛ و هر حمدی مدح است، ولی هر مدحی حمد نیست. و گفته می‌شود فلانی محمود است هنگامی که حمد شود، و محمد است هنگامی که صفات پسندیده‌اش فراوان شود، پس محمد زمانی می‌شود که محمود باشد.

بعد از این کلام روان راغب که هم حمد را معنا کرد و هم فرق آن را با مدح و

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۵/۲، ح ۱۱.

۲. المفردات فی غریب القرآن ۱۳۰/.

شکر بیان نمود، به المیزان رجوع می‌کنیم تا کلام ایشان را نیز در این باب بدانیم:

«حمد به معنای ثنا و ستایش در برابر عمل جمیلی است که به اختیار صورت گرفته باشد؛ و «ال» در اول این کلمه استغراق و عمومیت را می‌رساند؛ و ممکن است «ال» جنس باشد؛ و هر کدام که باشد در معنا و مفهوم یکی است»^۱.

این آیه ثنا و ستایش و حمد را فقط از آن خداوند و ذات بی‌مثال او می‌داند. ظاهراً از آیه برمی‌آید که دیگری غیر از خداوند را نمی‌توان حمد کرد و حمد فقط از آن اوست؛ و اگر دقیق‌تر بنگریم، می‌بینیم هر حمدی که در عالم واقع شود از سه جهت به ذات باری تعالی برمی‌گردد:

أولاً از جهت حامد، کسی که حمد می‌کند چه کسی این توان - یعنی نیروی حمد - را به او داده است؟

ثانیاً از جهت محمود، کسی که حمد می‌شود، این ویژگی که در قبال آن حمد می‌شود، بلکه هستی او را چه کسی به او داده است؟

ثالثاً از جهت فعل که حمد باشد؛ زیرا همه افعال از حول و قوة الهی نشأت می‌گیرد.

بر این اساس حمد هر حامدی و در جهت حمد هر محمودی و به هر حمدی که باشد به خداوند باز می‌گردد و می‌توان گفت: الحمد لله.

و قول مرحوم حاجی سبزواری رحمته الله در نبراس به همین معنی اشاره دارد:

محامد مِنْ أَيْ حَامِدٍ بَدَتْ ظاهرها لأَيْ محمود ثبت
ففي الحقيقة إليه أئبل إذ لله فواضل فضائل
فالحمد كل الحمد مخصوص به بل كل حامدية بحوله^۲

این در جایی است که در معنای حمد، عبادت را داخل ندانیم، ولی اگر عبادت و پرستش را داخل دانستیم، آنگاه حمد فقط به خداوند اختصاص پیدا می‌کند و برای

۱. ترجمه المیزان ۳۴/۱، با تصرف.

۲. نبراس ۶۷/.

غیر او جایز نیست؛ و می‌توان عبارت‌های فوق را به مدح و ممدوح و ممدوح یا الفاظی دیگر مانند آن تغییر داد.

و در هر صورت، جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست که اگر کسی غیر از خدا را تعریف و تمجید و ستایش کند، ستایش او به خداوند - عزّ و جلّ - باز می‌گردد؛ زیرا مخلوق خداوند را ستوده و ستایش مخلوق، ستایش خالق نیز محسوب می‌گردد. یا به عبارت دقیق فلاسفه، تمام صفات کمال معلول، به وجه برتر و کامل‌تر در علت وجود دارد؛ از این رو ستایش یک صفت کمال در معلول، ستایش همان صفت کمال در علت نیز محسوب می‌گردد؛ و با نظر عرفا که غیر از خدا را فاعل آن وجود مقدس می‌دانند، همه این ستایش‌ها که ظاهراً برای فاعل بیان می‌شود، در واقع به اصل آن شیء یعنی ذات مقدس خداوندی باز می‌گردد.

عبارت‌اتنا شتی و حسنک واحدٌ و کلُّ إلى ذاك الجمال یشیر

«رب»: صاحب البیان ربّ را مأخوذ از «رَبَّ» می‌داند و چنین می‌فرماید: «و هو المالك والمصلح والمربي و منه الربیبة. و هو لا یطلق علی غیره تعالیٰ إلّا مضافاً إلى شیء، فیقال: ربّ السفینة و ربّ الدار».^۱

رب به معنای مالک و مصلح و مربی است و «ربیبة» از این کلمه مشتق است؛ و بر غیر خداوند تعالیٰ اطلاق نمی‌شود مگر اینکه به کلمه دیگری اضافه شود. مثلاً گفته شود: رب السفینة و رب الدار.

و مرحوم جد - أعلی الله مقامه الشریف - می‌فرماید: «آنچه من به‌طور قوی احتمال می‌دهم این است که اصل در معنای این لفظ، تربیت و اصلاح امور و شوؤن مربوط است، همان‌گونه که شیخ بهایی در تفسیرش در معنای «رب» فرموده است: "رساندن شیء به‌طور تدریج به کمالش را" تربیت گویند؛^۲ و این تعریف پسندیده

۱. البیان ۴۸۳/

۲. العروة الوثقی ۹۴/

است».^۱

«العالمین»: «این کلمه جمع «عالم» به فتح لام است و معنایش شامل تمامی موجودات می‌شود: هم تک تک موجودات را می‌توان عالم خواند، هم نوع نوع آنها را؛ مانند: عالم جماد و عالم نبات و عالم حیوان و عالم انسان؛ و هم صنف صنف هر نوعی را؛ مانند: عالم عرب، عالم عجم».^۲

بر این اساس «رَبِّ الْعَالَمِينَ» به فارسی روان می‌شود: صاحب اختیار و مالک و تربیت کننده همه جهانیان و همه هستی.

و شاید این قسمت از آیه «رَبِّ الْعَالَمِينَ» در مقام تعلیل قسمت اول «الْحَمْدُ لِلَّهِ» باشد. بدین ترتیب که همه حمدها از آن خداوند است؛ زیرا او رَبِّ الْعَالَمِينَ است. و در روایت صحیح از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمودند: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، إِلَّا أَدَّى شُكْرَهَا».^۳

خداوند هیچ نعمت بزرگ یا کوچکی را به بنده‌اش عنایت نمی‌کند در حالی که بنده در مقابل آن نعمت بگوید: «الحمد لله»، مگر اینکه شکر آن نعمت را اداء کرده است.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

این دو واژه در بسمله توضیح داده شد، اما سرّ تکرار آنها چیست؟ و چرا دو بار بیان شده است؟ صاحب مخزن العرفان به نقل از صاحب روح البیان^۴ پاسخ این سؤال را در شش وجه بیان می‌کند:

«۱. رحمتی که در بسم الله مندرج گردید رحمت ذاتی است و در فاتحه عرضی است.

۲. تکرار لفظ رحمن برای این است که دانسته شود بسم الله جزء سورة فاتحه

۱. مجد البیان ۲۸۲/۱.

۲. ترجمه المیزان ۳۹/۱.

۳. الکافی ۹۶/۲، ح ۱۴.

۴. روح البیان ۱۴/۱ و ۱۳.

نیست.^۱

۳. ارشاد بندگان است که مکرر این دو صفت را به زبان برانند؛ زیرا که علامت دوستی حق تعالی بسیار یاد نمودن او و ذکر او است.

۴. در مقام بیان این است که ربّ العالمین آن کسی است که صفت رحمانی او احاطه دارد به تمام موجودات، و به همان رحمت عام اوست که همه را روزی می‌دهد و می‌پروراند؛ و رحیم است که در آخرت می‌آمرزد. این است سِرّ اینکه پس از آن فرموده: ﴿مالک يوم الدين﴾.

۵. اشاره به این باشد که با حمد و ستایش پروردگار است که رحمت الهی شامل حال بشر می‌گردد. و اول کسی که از بشر حمد حق را نمود، حضرت آدم بود که پس از عطسه گفت: الحمد لله، و سپس خداوند در پاسخ حمد وی فرمود: رحمك الله يا آدم. ۶. تکرار برای این است که بدانیم خداوند فاعل مختار است و به صفت رحمانیش روزی می‌دهد و مخلوقات خود را می‌پروراند.^۲

ولی صاحب مخزن العرفان خود سِرّ این امر را چنین می‌داند که:

«آنچه به نظر قاصر می‌رسد، شاید یکی از اسرار و نکات آن این باشد که ما را متذکر گرداند و تعلیم فرماید که این دو اسم مبارک را مکرر به زبان برانیم و به قلب متذکر باشیم و به نفس خود تلقین نماییم و به این وسیله مشمول رحمت خاص و عام خداوندی گردیم».^۳

به هر حال سخن در وجوه تکرار ﴿الرحمن الرحيم﴾ فراوان است که این مختصر ظرفیت طرح همه آنها را ندارد. به عنوان نمونه می‌توانید به تفسیر مرحوم جدّه^۴ مراجعه کنید، که ایشان نیز در این باب وجوهی را متذکر می‌شوند.

۱. این معنی براساس اعتقادات اهل سنت است، اما براساس اعتقادات شیعه بسمله جزء سوره است.

۲. مخزن العرفان ۴۶/۱.

۳. مخزن العرفان ۴۴/۱.

۴. مجد البیان ۲۹۱.

﴿مَالِك يَوْمَ الدِّينِ﴾

این آیه را اساتید قرائت به دو نحو خوانده‌اند، مَلِك يَوْمَ الدِّينِ و مَالِك يَوْمَ الدِّينِ. اگر مالک بخوانیم نوعی رابطه اقتصادی است؛ یعنی: خداوند را مالک حقیقی تمام جهان هستی دانسته‌ایم؛ و اگر مَلِك بخوانیم، نوعی رابطه سیاسی است؛ یعنی: خداوند را فرمانروا و مسلط و محاط بر جهان هستی دانسته‌ایم.

ظاهراً قرائت مالک بهتر به نظر می‌آید؛ زیرا اگر خداوند را بدین نام بخوانیم، افاده معنای مَلِك را نیز می‌کند؛ زیرا آن شخصی سلطه و فرمانروایی و ولایت و سرپرستی دارد که مالک نیز باشد، خصوصاً همان‌طور که گذشت مالکیت خداوند از نوع مالکیت حقیقی است که ناخودآگاه مَلِكیت را نیز به همراه دارد.

ولی اگر ملک قرائت شود، هر مَلِکی حتماً نمی‌باید مالک باشد؛ از این رو در معنای مَلِك مالکیت نیست، در حالی که در معنای مالکیت، مَلِكیت نیز وجود دارد؛ بنابراین شاید بتوان گفت قرائت مالک بهتر است.

البته ملک هم اگر خوانده شود، می‌توان به تعبیری، مالکیت را در آن قرار داد و نهفته دانست، ولی آنچه اولاً به ذهن متبادر است، همان است که گذشت.

برای تأیید هر دو قرائت نیز جوهی ذکر شده، بلکه رسائلی را به رشته تحریر کشیده‌اند که تفصیل امر را به اهلش واگذار می‌کنیم. والله العالم.

«یوم»: راغب در مفردات یوم را چنین معنا می‌کند:

«اليوم يُعَبَّرُ به عن وقت طلوع الشمس إلى غروبها، وقد يُعَبَّرُ به عن مُدَّةٍ من الزمان أي مُدَّةٍ

كانت».^۱

از یوم تعبیر می‌شود به زمان طلوع خورشید تا غروب آن؛ و گاهی تعبیر از برهه‌ای از زمان است هر چقدر که باشد.

«الدِّین»: به معنای حساب و جزاست.

۱. المفردات فی غریب القرآن ۵۷۸.

بدین ترتیب معنای سوره تا اینجا می‌شود: حمد از آن خداوند رحمان و رحیمی است که مالک و صاحب اختیار روز جزا و حساب است. تا این آیه بحث در مورد حمد و سپاس و ستایش خداوند بوده است، از این آیه به بعد تعلیم خداوند به انسان است که چگونه دعا کند و از خدا چه بخواهد؟ بدین جهت است که جملات بعدی به صیغه مخاطب گفته می‌شود. بیان دیگری نیز می‌توان برای آن ذکر کرد و آن اینکه: مبدا بنده خدا گمان کند که او حاضر نیست و وی حمد و ستایش فرد غائبی را می‌کند، نه، او در همه مکان‌ها حضور دارد و انسان‌ها در حضور او هستند، بلکه عالم محضر خداست.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

«نعبد» از مصدر «عبادة» است و عبادت اطاعت محض است بدون هیچ‌گونه عصیان و سرکشی.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» در اصل «نعبدك» بود. چون می‌خواستند إفاده حصر بکنند، ضمیر خطاب را بر فعل مقدم داشتند؛ از این رو شد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾؛ یعنی: فقط تو را عبادت می‌کنیم و گوش در طاعت تو داریم؛ و بدین جهت گفته‌اند عبادت منحصرّاً باید برای خدا صورت بگیرد.

نکته دیگری که در ذیل این آیه قابل توجه است صیغه متکلم مع‌الغیر (ما) است. این امر نشانه روح جمعی اسلام است، علی‌قولی که در این امر گفته‌اند.

صاحب المیزان می‌فرماید: «چون برای عبادت قید و شرطی قرار نداده است و آن را مطلق ذکر کرده، در نتیجه معنایش این می‌شود که ما به غیر از بندگی تو نشانی نداریم. پس تو (خدا) غیر از پرستیده شدن شأنی نداری و من غیر از پرسیدنت کاری ندارم».^۱

۱. ترجمه المیزان ۴۶/۱.

«إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»: استعانت به معنای طلب یاری کردن است. براساس همان قاعده ادبی فوق که در این آیه نیز جاری است، مفهوم آیه می شود: خدایا! فقط از تو کمک می جوئیم؛ و چون مطلق ذکر شده است، یعنی در هر امری و برای هر فعلی از تو مدد و یاری می جوئیم. در هر امری فقط از تو کمک می گیریم و غیر از تو را وسایلی می دانیم که تو قرار داده ای و به امر و فرمانت مشغول کارند اگر تو امر نکنی هیچ وسیله ای به هیچ کاری نمی آید و از عهده آن هیچ فعلی ساخته نیست؛ زیرا: لا مؤثر فی الوجود إلا الله.

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

«اهدنا»: از ماده هُدى، فعل امر و در مقام دعاست. براین اساس، بنده خطاب به خداوند چنین دعا می کند: خداوندا! ما را هدایت کن.

«الصراط»: - در اصل صراط - به معنای جاده و راه روشن است که به خاطر «ط» آخر، سین را بدل به «صاد» کردند و شد صراط.^۱

«المستقیم»: به معنای اعتدال و عدم انحراف به راست و چپ است.

صاحب المیزان^{رحمه الله} بعد از ذکر هفت مقدمه و بیان تفاوت صراط و سبیل چنین نتیجه می گیرد: «صراط مستقیم راهی است به سوی خدا که هر راه دیگری که خلاق به سوی خدا دارند شعبه ای از آن است؛ و هر طریقی که آدمی را به سوی خدا رهنمایی می کند، بهره ای از صراط مستقیم را داراست. به این معنا که هر راهی و طریقی که فرض شود، با آن مقدار آدمی را به سوی خدا و حق رهنمایی می کند که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد. اگر آن راه مقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر به سوی خدا می کشاند؛ و اگر بیشتر داشته باشد بیشتر می کشاند؛

و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را به سوی خدا هدایت می‌کند و می‌رساند و به همین جهت خدای تعالی نام آن را صراط مستقیم نهاد؛ چون کلمه صراط به معنای راه روشن است؛ زیرا از ماده (سرط) گرفته شده که به معنای بلعیدن است؛ و راه روشن کأنه رهرو خود را بلعیده و در مجرای گلوئی خویش فرو برده که دیگر نمی‌تواند این سو و آن سو منحرف شود، و نیز نمی‌گذارد که از شکمش بیرون شود.

و کلمه (مستقیم) هم به معنای هر چیزی است که بخواهد روی پای خود بایستد و بتواند بدون اینکه به چیزی تکیه کند بر کنترل و تعادل خود و متعلقات خود مسلط باشد؛ مانند: انسان ایستاده‌ای که بر امور خود مسلط است. در نتیجه برگشت معنای مستقیم به چیزی است که وصفش تغییر و تخلف‌پذیر نباشد.

حال که معنای صراط آن شد و معنای مستقیم این، پس صراط مستقیم عبارت می‌شود از صراطی که در هدایت مردم و رساندنشان به سوی غایت و مقصدشان تخلف نکند و صددرصد این اثر خود را ببخشد.^۱

ثعلبی صاحب تفسیر الکشف و البیان - در گذشته به سال ۴۲۷ق که از بزرگ‌ترین مفسران عامه محسوب می‌شود - به سند متصلش از مسلم بن حیان از ابی بریده در ذیل آیه شریفه ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾ می‌گوید: صراط مستقیم راه محمد ﷺ و آل محمد ﷺ است.^۲

در روایت حسنه‌ای از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «هذا صراطُ علیِّ مستقیم».^۳

این صراط و راه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام صراط مستقیم الهی است. و این روایت اشاره لطیفی به آیه ۴۱ از سوره مبارکه حجر دارد.

۱. ترجمه المیزان ۶۱/۱.

۲. الکشف و البیان معروف به تفسیر ثعلبی ۱۲۰/۱.

۳. الکافی ۴۲۴/۱.

و در روایت معتبر دیگری از قول امام سجاد (علیه السلام) وارد شده است که فرمودند: «...نحن أبواب الله ونحن الصراط المستقيم ونحن عيبة علمه ونحن تراجمة وحیه و نحن أركان توحیده و نحن موضع سرّه»^۱.

مادرهای رحمت و فیض الهی هستیم و ما صراط مستقیم (راه راست) خداوندی هستیم و ما گنجینه دانش الهی و بیان کنندگان وحیش و ارکان توحیدش و محل اسرار الهی هستیم.

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾

این آیه صراط مستقیمی را که در آیه قبلی داشتیم، توضیح می دهد و بیان می کند و آن را راه کسانی می داند که خداوند به آنها نعمت داده است [راه آنان که به ایشان نعمت دادی] و خداوند این افراد را خود چنین نام می برد:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾^۲

کسی که از خدا و رسول اطاعت کند، با کسانی خواهد بود که خداوند به آنها نعمت داده است، یعنی پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان؛ و این افراد چه همراهان خوبی هستند!

پس بر این اساس تا اینجا معنای آیه می شود: خداوند! ما را به راه پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحان راهنمایی و هدایت کن.

﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾

نه کسانی که مورد خشم قرار گرفته اند.

کسانی که خداوند بر آنها غضب کرده است مصادیق متعدد و فراوانی دارند یکی از این مصادیق چنان که گفته اند یهودیان هستند. خداوند در مورد یهودیان می فرماید:

۲. سورة النساء، ۶۹.

۱. معانی الأخبار / ۳۵، ح ۵.

﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ...﴾^۱

کسی که خداوند او را لعنت کرد و بر او غضب گرفت و...

﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾

و نه گمراهان.

گمراهان نیز مصادیق متعدد و فراوان دارند. یکی از مصادیق گمراهان نصاری هستند که خداوند در مورد ایشان فرموده است:

﴿قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا﴾^۲

نصاری و مسیحیان قبل از این دچار گمراهی شدند و تعداد زیادی رانیز گمراه کردند. بدین ترتیب در پایان سوره حمد، خداوند راه مستقیم را راه نعمت داده شدگان می شمارد و مسیر آنها را از مسیر مورد غضب قرار گرفته ها و گمراهان جدا می کند. تا اینجا ترجمه تحت اللفظی سوره حمد با مختصر توضیحاتی از اعظم فن پایان یافت. جهت حسن ختام حدیثی در فضیلت سوره حمد ذکر می شود:

و فی العیون عن الرضا علیه السلام عن آبائه عن أمير المؤمنين علیه السلام قال: لقد سمعتُ رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: قال الله عزوجل: قَسَمْتُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي. فَنَصَفْتُهَا لِي وَ نَصَفْتُهَا لِعَبْدِي، وَ لِعَبْدِي مَا سَأَلَ. إِذَا قَالَ الْعَبْدُ: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: بَدَأَ عَبْدِي بِاسْمِي وَ حَقَّ عَلَيَّ أَنْ أَتَمِّمَ لَهُ أُمُورَهُ، وَ أَبَارِكُ لَهُ فِي أَحْوَالِهِ.

فَإِذَا قَالَ: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: حَمَدَنِي عَبْدِي، وَ عَلِمَ أَنَّ النِّعَمَ الَّتِي لَهُ مِنْ عِنْدِي، وَ أَنَّ الْبَلَايَا الَّتِي دُفِعَتْ عَنْهُ فَبَتَّطَوَّلِي. أَشْهَدُكُمْ إِنِّي أَضِيفُ لَهُ إِلَى نِعَمِ الدُّنْيَا نِعَمَ الْآخِرَةِ، وَ أَدْفَعُ عَنْهُ بَلَايَا الْآخِرَةِ كَمَا دَفَعْتُ عَنْهُ بَلَايَا الدُّنْيَا.

فَإِذَا قَالَ: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾، قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: شَهِدَ لِي عَبْدِي بِأَنِّي الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. أَشْهَدُكُمْ لَأَوْفَرَنَّ مِنْ رَحْمَتِي حَظَّهُ، وَ لَأُجْزِلَنَّ مِنْ عَطَائِي نَصِيبَهُ.

فَإِذَا قَالَ: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَشْهَدُكُمْ كَمَا اعْتَرَفَ لِي إِنِّي أَنَا الْمَالِكُ يَوْمَ

۱. سوره المائده، ۶۰.

۲. سوره المائده، ۷۷.

الدين، لَأَسْهَلَنَ يَوْمَ الْحِسَابِ حَسَابَهُ، وَ لَأَتَقَبَّلَنَ حَسَنَاتِهِ، وَ لَأَتَجَاوِزَنَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ.
 فَإِذَا قَالَ: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: صَدَقَ عَبْدِي. إِيَّايَ يَعْبُدُ. أَشْهَدُكُمْ لَأُثَبِّتَهُ عَلَى
 عِبَادَتِهِ ثَوَابًا يَغِيْطُهُ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُ فِي عِبَادَتِهِ لِي.
 فَإِذَا قَالَ: ﴿وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بِي اسْتَعَانَ عَبْدِي وَ إِلَيَّ التَّجَاءُ، وَ أَشْهَدُكُمْ لَأُعِيْنَهُ
 عَلَى أَمْرِهِ، وَ لَأُغِيْثَهُ فِي شِدَائِهِ، وَ لَأَخْذَنَ بِيَدِهِ يَوْمَ نَوَائِبِهِ.
 فَإِذَا قَالَ: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ إِلَى آخِرِ السُّورَةِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: هَذَا لِعَبْدِي وَ لِعَبْدِي
 مَا سَأَلَ وَ قَدْ اسْتَجَبْتُ لِعَبْدِي وَ أَعْطَيْتُهُ مَا أَمَّلَ وَ أَمْتُهُ مِمَّا مِنْهُ وَ جَلَّ^۱.

«و در کتاب عیون از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت آورده که
 فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: خدای تعالی فرموده: فاتحة الكتاب را بین خودم و
 بندهام تقسیم کردم: نصفش از من و نصفش از بنده من است. بندهام هرچه بخواهد به او می دهم.
 چون او می گوید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، خدای عزوجل می گوید: بندهام کار خود با نام
 من آغاز کرد و بر من است کارهای او را برایش به اتمام برسانم، و حالاتش را بابرکت گردانم.
 و چون او می گوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، پروردگار متعالش می گوید: بنده من مرا حمد
 گفت و اقرار کرد نعمت هایی که در اختیار دارد از ناحیه من و بلاهایی که به وی نرسیده، باز به
 لطف و تفضل من است؛ و من شما فرشتگان را گواه می گیرم که بر نعمت های دنیایی و آخرتی او را
 افزوده، بلاهای آخرت را از او دور کنم؛ همان طور که بلاهای دنیا را از وی دور کردم.
 و چون او می گوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾، خدای جلّ جلالش می گوید: بندهام شهادت داد که من
 رحمان و رحیم هستم، من نیز شما را شاهد می گیرم که بهره او را از نعمت و رحمت خود فراوان
 ساخته، نصیبش را از عطای خودم بسیار کنم.
 و چون او می گوید: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾، خدای تعالی می گوید: شما شاهد باشید! همان طور
 که بندهام اعتراف کرد به اینکه من مالک روز جزا هستم، در آن روز که روز حساب است حساب او
 را آسان می کنم و حسناتش را قبول کرده، از گناهانش صرف نظر می کنم.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۳۰۰/۱، ح ۵۹ أمالی صدوق، مجلس ۳۳، ح ۲۳۹/۱، رقم ۲۵۳.

و چون او می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾، خدای عزوجل می‌فرماید: بنده‌ام راست گفت و به راستی مرا عبادت کرد؛ و به همین جهت شما را گواه می‌گیرم در برابر عبادتش پاداشی دهم که هرکس که در عبادت راه مخالف او را رفته، به حالش رشک برد.

و چون او می‌گوید: ﴿و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، خدای تعالی می‌گوید: بنده‌ام از من استعانت جست و به من پناهنده گشت، من نیز شما را شاهد می‌گیرم که او را در کارهایش یاری کنم، در سختی‌ها به دادش برسم و در روزهای گرفتاریش دست او را بگیرم.

و چون او می‌گوید: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾، تا آخر سوره، خدای عزوجل می‌گوید: همه اینها و آنچه غیر از اینها را درخواست کند برآورده است. من همه خواسته‌هایش را اجابت کردم و آنچه را آرزو دارد برآوردم و از آنچه می‌ترسد ایمنی بخشیدم.^۱

علامه طباطبایی در المیزان بعد از نقل این روایت چنین می‌فرماید: «قریب به این مضمون را مرحوم صدوق در کتاب علل خود از حضرت رضی‌الله‌عنه روایت کرده؛ و این روایت همان طور که ملاحظه می‌فرمایید، سوره فاتحه الكتاب را در نماز تفسیر می‌کند پس این خود مؤید گفته قبلی ماست که گفتیم این سوره کلام خدای سبحان است، اما به نیابت از طرف بنده‌اش، و زبان حال بنده‌اش در مقام عبادت و اظهار عبودیت است که چگونه خدا را ثنا گوید و چگونه اظهار بندگی کند؛ و بنابراین این سوره اصلاً برای عبادت درست شده و در قرآن هیچ سوره‌ای نظیر آن دیده نمی‌شود. منظورم از این حرف چند نکته است:

اول: اینکه سوره مورد بحث از اول تا به آخرش کلام خداست، اما در مقام نیابت از بنده‌اش؛ و اینکه بنده‌اش وقتی روی دل متوجه به وی می‌سازد و خود را در مقام عبودیت قرار می‌دهد، چه گوید.

و دوم: اینکه این سوره به دو قسمت تقسیم شده: نصفی از آن برای خدا و نصفی دیگری برای بنده خداست.

۱. ترجمه المیزان ۷۴/۱.

نکته سوم: اینکه این سوره مشتمل بر تمامی معارف قرآنی است و با همه کوتاهی‌ش به تمامی معارف قرآنی اشعار دارد؛ چون قرآن کریم با آن وسعت عجیبی که در معارف اصولیش و نیز در فروعات متفرعه بر آن اصول هست، از اخلاقیات گرفته تا احکام و احکامش از عبادات گرفته تا سیاسات و اجتماعیات و وعده‌ها و وعیدها و داستان‌ها و عبرت‌هایش، همه و همه بیاناتش به چند اصل برمی‌گردد و از آن چند ریشه جوانه می‌زند: اول توحید، دوم نبوت، سوم معاد و فروعات آن و چهارم هدایت بندگان به سوی آنچه مایه صلاح دنیا و آخرتشان است؛ و این سوره با همه اختصار و کوتاهی‌ش مشتمل بر این چند اصل می‌باشد و با کوتاه‌ترین لفظ و روشن‌ترین بیان به آنها اشاره نموده است.

حال برای اینکه به عظمت این سوره پی ببریم، می‌توانی معارف مورد بحث در این سوره را که خدای تعالی آن را جزو نماز مسلمانان قرار داده، با آنچه مسیحیان در نماز خود می‌گویند و انجیل متی (۶: ۹-۱۳) آن را حکایت می‌کند مقایسه کنی، آن وقت می‌فهمی که سوره حمد چیست؟

در انجیل نام برده که به عربی ترجمه شده، چنین می‌خوانیم: پدر ما آن کسی است که در آسمان‌هاست. نام تو متقدس باد و فرمانت نافذ و مشیت در زمین مجری! همان طور که در آسمان مجری است. نان ما کفاف ماست. امروز ما را بده و دیگر هیچ؛ و گناه ما بیامرز، همان طور که گناهکاران به خویشتن را می‌بخشیم (یعنی از ما یاد بگیر!)؛ و ما را در بوتۀ تجربه و امتحان قرار مده، بلکه در عوض از شر شیطان نجات ده.

خوب در این معانی که الفاظ این جملات آنها را افاده می‌کند دقت بفرما، که چه چیزهایی را به عنوان معارف الهی و آسمانی به بشر می‌آموزد و چگونه ادب بندگی در آن رعایت شده؟!

اولاً: به نمازگزار می‌آموزد که بگوید: پدر ما (خدای تعالی) در آسمان‌هاست،

در حالی که قرآن خدا را منزّه از مکان می‌داند.

و ثانیاً: درباره پدرش دعای خیر می‌کند که امیدوارم نامت متقدّس باشد (البته فراموش نشود که متقدّس باشد نه مقدّس، و خلاصه قدّاست قلابی هم داشته باشد کافی است)؛ و نیز امیدوارم که فرمانت در زمین مُجرّی (و تیغ برّا) باشد، همان‌طور که در آسمان هست. حال چه کسی می‌خواهد دعای این بنده را درباره خدایش مستجاب کند؟ نمی‌دانیم. آن هم دعایی که به شعارهای احزاب سیاسی شبیه‌تر است تا به دعای واقعی!

و ثالثاً: از خدا - و یا بگو پدرش - درخواست کند که تنها نان امروزش را بدهد؛ و در مقابل بخشش و مغفرتی که او نسبت به گنه‌کاران خود می‌کند، وی نیز نسبت به او با مغفرت خود تلافی نماید؛ و همان‌طور که او در مقابل جفاکاران از حق خود اغماض می‌کند، خدا هم از حق خود نسبت به او اغماض کند. حالا این نمازگزار مسیحی چه حقی از خودش دارد که از خود او باشد و خدا به او نداده باشد؟ نمی‌دانیم!

و رابعاً: از پدر بخواهد که او را امتحان نکند، بلکه از شرّ شریر نجات دهد؛ و حال آنکه این درخواست درخواست امری است محال و نشدنی؛ برای اینکه اینجا دار امتحان و استکمال است و اصلاً نجات از شریر بدون ابتلا و امتحان معنا ندارد. از همه اینها بیشتر وقتی تعجب می‌کنی که نوشته قسّیس فاضل گوستاولوبون را در کتاب تاریخ تمدن اسلامش ببینی که می‌گوید: اسلام در معارف دینی چیزی بیشتر از سایر ادیان نیاورده؛ چون همه ادیان بشر را به سوی توحید و تزکیه نفس و تخلق به اخلاق فاضله و نیز به عمل صالح دعوت می‌کردند، اسلام نیز همین‌ها را گفته. چیزی که برتری یک دین را بر دین دیگر اثبات می‌کند، به این است که ببینیم کدام یک از ادیان ثمره بیشتری در اجتماعات بشری داشته (و لابد منظورش این است که ثمره دین مسیحیت در تعلیم و تربیت بیشتر از اسلام است!).

و از این نیز عجیب‌تر آنکه بعضی از مسلمان‌نماها نیز این گفتار وی را نشخوار کرده، پیرامون آن داد سخن داده است.^۱

پایان این مقال را روایت مرفوعه‌ای قرار می‌دهم که مرحوم جدّه^۲ از امیرالمؤمنین^{علیه السلام} نقل می‌کند که فرمودند: «کُلُّ مَا فِي الْقُرْآنِ فِي الْحَمْدِ وَكُلُّ مَا فِي الْحَمْدِ فِي الْبِسْمَةِ وَكُلُّ مَا فِي الْبِسْمَةِ فِي الْبَاءِ وَكُلُّ مَا فِي الْبَاءِ فِي النُّقْطَةِ وَأَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْبَاءِ».^۲

امیرالمؤمنین^{علیه السلام} فرمودند: هر آنچه در قرآن است در سوره حمد به اختصار و اجمال آمده است؛ و هر آنچه در سوره حمد است در بسم الله آمده است؛ و هر آنچه در بسم الله است در باء اول آن قرار دارد؛ و باء بدون نقطه معنا ندارد؛ لذا هر آنچه در باء است در نقطه زیر آن است و من نقطه زیر باء هستم.

اجمال معنای روایت به جهت فهم همگانی این است که دین بدون ولایت معنای صحیحی پیدا نمی‌کند و ولایت از آن امیرالمؤمنین^{علیه السلام} و اولاد معصومین یازده گانه آن بزرگوار^{علیه السلام} است.

۱. ترجمه المیزان ۱/ (۷۷-۷۵).

۲. مجد البیان فی تفسیر القرآن ۳۴۷/.

سورة توحيد:

در قرائت بعد از حمد می‌باید یکی از سُور شریفه قرآن قرائت گردد؛ و چون عموماً به دلایلی سورة توحيد خوانده می‌شود، از این رو بحثی کوتاه و ترجمه گونه نیز از این سوره ذکر می‌کنیم. این سوره چون مشتمل بر اصیل‌ترین اندیشه توحیدی است، «توحيد» یا «اخلاص» نام گرفته است.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

سخن در بسمله در سورة حمد گذشت، لذا تکرار نمی‌کنیم.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾

بگو او خدای یگانه است.

قُل: فعل امر از ماده «قَوْل» به معنای بگو. یعنی: ای پیامبر! آنچه را به تو وحی نمودیم ظاهر بنما و بگو.

هو: در اینکه این «هو» ضمیر شأن است یا نه بین مفسران اختلاف است. جماعتی چون صاحب‌الکشاف^۱ و جوامع‌الجامع^۲ و المیزان^۳ و مخزن‌العرفان^۴ بر اعتقاد اولند و گروهی نیز همچون صاحب‌پرتوی از قرآن^۵ بر قول دوم^۶.

۲. جوامع‌الجامع ۵۶۰/۴.

۴. مخزن‌العرفان ۳۴۲/۴.

۱. الکشاف ۸۱۷/۴.

۳. المیزان ۳۸۷/۲۰.

۵. پرتوی از قرآن ۳۰۰/۴. تألیف آیت‌الله سید محمود طالقانی رحمته‌الله.

۶. قول دوم این است که «هو» ضمیر شأن نیست، بلکه مبتدا است.

شیخ ابوالفتوح رازی، بزرگ مفسر شیعی قرن ششم هجری در تفسیر پارسی خود وجه سومی نیز برای این اعراب ذکر می‌کند و آن اینکه «هو» مبتدا است و «الله» خبر اوست و «أحد» خبر بعد خبر است؟ کقولهم: هذا حُلُوٌّ حَامِضٌ^۱.

در هر صورت چه «هو» را ضمیر شأن بدانیم و چه آن را مبتدا بگیریم، معنا و مفهوم تفاوت چندانی پیدا نخواهد کرد؛ زیرا در هر دو صورت این سوره، خصوصاً این آیه، برای بیان توحید خالص ذات ربوبی است؛ و این بیان با هر دو ترکیب سازش دارد و دو ترکیب هر کدام به نوعی این بیان را می‌رسانند.

آنچه در ضمیر «هو» قابل توجه است، این است که مشرکان به خدایان خود با اسم اشاره «هذه» (این) اشاره می‌کردند و به قول صاحب صافی^۲ می‌گفتند: «هذه إلهتنا المحسوسة المدركة بالأبصار»^۳: این خدای محسوس ماست که به چشم دیده می‌شود؛ و از پیامبر می‌خواستند که او نیز به خدای خود اشاره کند تا آنها بتوانند او را حس کرده، اطلاعات بیشتری درباره او داشته باشند. آنگاه خداوند این سوره را نازل کرد، که پیامبر! بگو «هو» او که قابل اشاره با اسماء اشاره «این» و «آن» نیست، خدای ماست؛ و از این رو با این ضمیر «هو» خداوند از جسمیت و قابل حس بودن و به چشم درآمدن تنزیه شد.

صاحب مخزن العرفان در بیان ضمیر «هو» چنین می‌فرماید: «هو» ضمیر شأن و از دو کلمه ترکیب شده: «ها» تنبیه به امر ثابت و «واو» اشاره به غایب است؛ و «ها» اصل کلمه هو است و او از اشباع ضمه پدیده شده؛ و در واقع «هو» یک حرف است و اشاره به هویت مطلقه و وجود بحت بسیط است که در این مرتبه نه اسمی مأخوذ است نه رسمی و نه صفتی ملحوظ است و نه اثری، بلکه او اوست از آن حیث که اوست؛ زیرا که آن هویت مطلقه «الله» نامیده شده به اعتبار صفت الوهیت، «رب»

۲. روض الجنان و رُوح الجنان في تفسير القرآن ۴۶۷/۲۰.

۱. این ترش و شیرین است.

۳. الصافي ۵۲۹/ از چاپ سنگی.

گفته شده به اعتبار صفت ربوبیت؛ و چون ممکن را راهی به آن حقیقت صرفه بسیطه نیست که مبدأ خود را ستایش نماید و ملتجی به او گردد، این است که به اعتبار افعال و بروز آثار جلال و جمالی سمائی بر خود وضع کرده و خود را به آنها معرفی نموده، لکن هویت بسیطه حقّه حقیقیه من حیث ذات مقتضی هیچ اسمی و رسمی و صفتی نیست و ذات اقدس از اسم و رسم و صفت زائد بر ذات عاری میری است»^۱.

الله: عَلَمٌ به غلبه برای خدای تعالی است که مجمع همه صفات کمال است و بحث در آن گذشته.

أحد: اصل آن «وَحَدٌ» بود، «واو» به «همزه» تبدیل گشت، شد «أحد»^۲. صاحب المیزان در معنای أحد می فرماید: «و کلمه احد صفتی است که از ماده وحدت گرفته شده؛ همچنان که کلمه واحد نیز وصفی از این ماده است. چیزی که هست بین احد و واحد فرق است: کلمه احد در مورد چیزی و کسی به کار می رود که قابل کثرت تعدد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن، و اصولاً داخل اعداد نشود، به خلاف کلمه واحد که هر واحدی یک ثانی و ثالثی دارد، یا در خارج و یا در توهم و یا به فرض عقل، که با انضمام به ثانی و ثالث و رابع کثیر می شود؛ و اما احد اگر هم برایش دومی فرض شود، باز خود همان است، چیزی بر او اضافه نشده»^۳. و به قول شیخ ما علامه محمد تقی شوشتری رحمته الله او: «یکی است که تک است نه یکی که ممکن باشد دو داشته باشد»^۴.

و در مجموع معنای تحت اللفظی آیه می شود: بگو او خدای یگانه است.

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾

صمد: «در لغت قصد کردن یا قصد کردن با اعتماد را گویند؛ و چون در آیه به

۱. مخزن العرفان ۳۴۲/۴.

۲. مجمع البیان، ذیل آیه شریفه.

۳. ترجمه المیزان ۴۴۶/۴۰.

۴. حواشی مصحف ۱۵۴۲/۲.

صورت مطلق آورده شده است، یعنی خدای تعالی سید و بزرگی است که تمامی موجودات عالم در تمامی حوائجشان قصد او می‌کنند؛ و چون با «ال» استعمال شده است، افاده حصر می‌کند.^۱

و معنای روان آیه می‌شود: خداوند تنها موجودی است که قائم به ذات خود است و همه مردم در حوائجشان او را می‌خوانند و به سمت او گرایش پیدا می‌کنند.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾

خداوند نزاده و زاییده نیز نشد.

این آیه رد اعتقادی است که درباره خداوند به زایش معتقد است و بعضی از پیامبران چون عیسی، عزیر یا ملائکه یا بعضی موجودات دیگر را فرزندان خداوند می‌پندارد. این آیه با همین لفظ کوتاه، هم این امر را مردود می‌شمارد و هم داشتن پدر و مادر و... را برای خداوند نمی‌پذیرد.

صاحب منهج الصادقین در این مورد می‌فرماید: «﴿لَمْ يَلِدْ﴾: نزاد؛ یعنی: بیرون نیامد از او چیزی کثیف که آن ولد است و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوق بیرون می‌آید؛ و نه چیزی لطیف چون نفس؛ و منبعث نشد از او عوارض چون سنه و نوم و خُطره و غم و حزن و بهجت و ضحک و بکاء و خوف و رجاء و رغبت و سئامت و جوع و شبع و غیر آن. یعنی: متعالی است از آنکه متولد شود از او اشیاء کثیفه و لطیفه.

﴿وَلَمْ يُولَدْ﴾: و زاده نشد؛ یعنی: بیرون نیامد از چیزی، همچنان که اشیاء کثیفه بیرون آیند از عناصر خود؛ مانند: حصول حیوان از حیوان و نبات از اَرْض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار؛ و همچنان که اشیاء لطیفه از مراکز خود بیرون می‌آیند چون: بصر از عین و سمع از اُذُن و شَمّ از اَنْف و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز

۱. ترجمه المیزان ۴۰/۴۴۷، با تصرف.

از قلب و نار از حجر، بلکه او صمدی است لا من شیء و لا فی شیء و لا علی شیء مُبدع الأشياء و مُنشئ الأمور به قدرت و مُقنی آن به مشیت و مُبقی آن به مصلحت و حکمت»^۱.

کلام صاحب مخزن العرفان را نتیجه این چند سطر قرار می‌دهم. ایشان می‌فرماید: «این آیه اشاره به این است که تولید و زایش نمودن به هر معنی که تصور شود، نسبت به اله عالم و مبدأ وجود نتوان داد؛ زیرا که ذات و حقیقت بسیط مصمت احدی که از دو کلمه احد و صمد استفاده می‌شود، ممکن نیست بشود به نحو تولید چیزی از او خارج گردد؛ زیرا تولید مثل به هر نحو فرض شود منافی با وحدت است»^۲.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾

برای او هیچ مثل و مانند و همتایی نیست. هیچ موجودی نمی‌تواند کفو و همسر و همانند او باشد. او ذات یگانه‌ای است که مثل و مانند ندارد.

صاحب مخزن العرفان در ذیل آیه می‌فرماید: «ذات حق تعالی را کفوی و همدوشی و قرینی نیست. او منفرد است به حقیقت و وجوب وجود و قدم ذاتی و وحدت حقه حقیقیه و الوهیت و ربوبیت و خالقیت که منفرد در صفات ذاتی است، و نیز مثلی و ضدی و ندی برای وی تصور ندارد و احدی در صفات ذاتی مطابق و هم‌کفو او نیست، بلکه در هیچ صفتی از صفات جلال و جمال موجودی پدید نمی‌شود که در مقابل او عرض اندام نماید؛ نه در وجود و نه در صفات»^۳. مستحب است پس از پایان سوره توحید گفته شود: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي»: خداوند من

۱. منهج الصادقین ۳۹۸/۱۰.

۲. مخزن العرفان ۳۵۴/۴.

۳. مخزن العرفان ۳۵۵/۴.

چنین است.

صاحب منهج الصادقین این امر را چنین بیان می‌کند: «فضیل بن یسار روایت کرده که ابی جعفر علیه السلام مرا امر کرد که هرگاه از قرائت «قل هو الله احد» فارغ شوی، سه بار بگو: کذلک الله ربی»^۱.

اخبار در فضیلت سوره توحید فراوان است. علت آن نیز به خوبی روشن است؛ زیرا این سوره - همان طور که گذشت - مشتمل بر توحید ناب و خالص است و توحید، اساس و ریشه و پایه و بنیان اعتقادات و اخلاقیات و احکام اسلام است. به عنوان نمونه دو مورد ذکر می‌شود:

عَنْ الرُّضَاءِ عليه السلام: إِنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: كُلُّ مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَآمَنَ بِهَا، فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ. قِيلَ: كَيْفَ نَقْرُؤُهَا؟ قَالَ: كَمَا يَقْرَأُهَا النَّاسُ؛ وَزَادَ فِيهَا: «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» مَرَّتَيْنِ^۲.
درباره سوره توحید از امام رضا علیه السلام سؤال شد، امام پاسخ فرمودند: هرکس سوره «قل هو الله احد» را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته است. به امام عرض شد: چگونه آن را بخوانیم؟ پاسخ فرمودند: همان طور که مردم می‌خوانند؛ و در پایان دوبار «کذلک الله ربی» را اضافه کردند.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ قَرَأَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مَرَّةً، فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ؛ وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلَاثِي الْقُرْآنِ؛ وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ^۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: کسی که یک بار سوره «قل هو الله احد» را بخواند گویا ثلث قرآن را خوانده است؛ و کسی که دو بار آن را بخواند گویا دو ثلث قرآن را خوانده است؛ و کسی که سه بار آن را بخواند، گویا تمام قرآن را خوانده است و خداوند به او ثواب یک ختم قرآن را می‌دهد.

۱. منهج الصادقین ۴۰۲/۱۰.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱۳۳/۱، ح ۳۰؛ التوحید ۲۸۴/۱، ح ۳.

۳. کمال الدین و تمام النعمة ۵۴۲/۱، ح ۶؛ نور الثقلین ۳۶۰/۸، ح ۲۲.

رکوع:

پس از اینکه نمازگزار با بیان قرائت و مفاهیم عالیّه آن آمادگی بزرگداشت پروردگار و تعظیم ظاهری در مقابل او را پیدا کرد، با گفتن تکبیری که معنای آن گذشت به رکوع می‌رود.
در ثواب رکوع گفته‌اند:

عن سعيد بن جناح قال: كنتُ عند أبي جعفر عليه السلام في منزله بالمدينة، فقال مُبتدأ: مَنْ أتمَّ ركوعه، لم تدخله وحشة في قبره^۱

سعید بن جناح گفت: در نزد امام باقر عليه السلام در منزلشان در مدینه بودم که امام ابتداء شروع به صحبت کرد و فرمود: کسی که رکوعش را به بهترین وجه برگزار کند، وحشت در قبر او وارد نمی‌شود (کنایه از اینکه در قبر و عالم برزخ عذاب نمی‌شود).

در رکوع مستحب است که گردن رکوع کننده کشیده باشد. معنای این کشیدن گردن در رکوع چنین بازگو شده است:

سأل رجلُ أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا ابنَ عمِّ خيرِ خلقِ الله عزَّوجلَّ! ما معنى مدَّ عُنُقَكَ في الركوع؟ فقال: تأويله: آمَنْتُ بالله و لو ضُربَتْ عُنُقِي.^۲

مردی امیرالمؤمنین علی عليه السلام را مخاطب قرار داد و پرسید: ای پسر عموی بهترین خلق خدا! معنای کشیدن گردن در رکوع چیست؟ امام عليه السلام فرمودند: تأویلش این است که به خدا ایمان

۱. ثواب الأعمال / ۵۵ ح ۱؛ بحار الأنوار ۳۵۶/۱۸ چاپ سنگی، (۱۰۷/۸۲)، ح ۱۵ چاپ حروفی بیروت، ۷۶/۳۴ چاپ دیگری در بیروت).
۲. الفقیه ۳۱/۱؛ علل الشرائع ۳۲۰/ ح ۱.

آوردم حتی اگر گردن من زده شود.

یکی از اذکار معروف رکوع، گفتن سه بار متوالی «سبحان الله» است. در معنای آن وارد شده است:

سأل رجلُ عمرَ بن الخطاب فقال:.... ما تفسیر «سبحان الله»؟ قال: إن في هذا الحائط رجلاً كان إذا سُئِلَ أنبأً و إذا سكت ابتدأ. فدخل الرجل فإذا هو علي بن أبي طالب عليه السلام. فقال: يا أبا الحسن! ما تفسیر «سبحان الله»؟ قال: هو تعظیم جلال الله عزوجل و تنزیهه عما قال فيه كلُّ مشرك. فإذا قاله العبد، صلّى عليه كلُّ ملك.^۱

مردی از عمر پرسید: معنای «سبحان الله» چیست؟ عمر به اتاقی اشاره کرد و گفت: در این چهار دیواری کسی است که اگر از او بپرسی پاسخ می دهد و اگر ساکت شوی او آغاز می کند. مرد داخل اتاق شد و امیرالمؤمنین علیه السلام را در آنجا یافت و پرسید: ای ابوالحسن! تفسیر «سبحان الله» چیست؟ امام فرمودند: آن بزرگداشت خداوند بزرگ و تنزیه اوست از آنچه مشرکان درباره اش می گویند؛ و هنگامی که بنده خدا «سبحان الله» می گوید، هر فرشته ای بر او درود می فرستد. بعد از گفتن ذکر رکوع، نمازگزار از رکوع سر برمی دارد و می گوید:

سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ

خدا سخن و کلام کسی که او را حمد گفت شنید.

و گفته اند: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَلَى لِسَانِ عَبْدِهِ: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ.^۲

خداوند بر زبان بنده اش می گوید: خدا کلام کسی که در رکوع او را حمد کرد شنید و پذیرفت.^۳ این کلام می تواند یادآوری باشد برای نمازگزار که بیش از پیش به امر نماز حضور قلب پیدا کند؛ زیرا با بیان این کلام به یاد می آورد که تمام کلام او را خدا می شنود؛ از این رو دقت بیشتری بر این امر مبذول می دارد.

۱. معانی الأخبار / ۹.

۲. السيرة الحلبية ۴۱۱/۱، دارالمعرفة، بیروت ۱۴۰۰ق؛ الفتوحات المكية ۱۹۲/۱ و ۲۷۵ و ۲۸۲ و ۳۹۵، دار الصادر، بیروت؛ مصباح الأنس / ۱۷۶ و ۱۸۳ و ۵۱۶: شرح فصوص الحکم قیصری / ۱۱۸۷.

۳. «سَمِعَ لَ» به معنای «قَبِلَ» است. [علی زاهدپور]

سجده:

سجده اوج اظهار عبودیت و بندگی است و نمازگزار به این مرحله نمی‌رسد مگر اینکه زمینه‌های قبلی آن یعنی قرائت و خصوصاً رکوع را پشت سر گذاشته باشد. روایاتی براین اساس رکوع را مقدمه سجود می‌دانند. از جمله:

عن الصادق عليه السلام: لا يركع عبد لله ركوعاً على الحقيقة إلا زينته الله تعالى بنور بهائه، وأظله في ضلال كبريائه، وكساه كسوة أصفياه، والركوع أولُّ والسجود ثان. فمن أتى بمعنى الأول صلح للثاني؛ وفي الركوع أدب وفي السجود قرب؛ ومن لا يحسن الأدب لا يصلح للقرب. فاركع ركوع خاضع لله عز وجل بقلبه متذللاً وجِلِّ تحت سلطانه، خافضٍ له بجوارحه خفَضَ خائفٍ، حَزِنٍ على ما يفوته من فائدة الراكعين.

و حُكِيَ أَنَّ ربيع بن خُثَيْم كان يسهر بالليل إلى الفجر في ركعة واحدة. فإذا أصبح، يزفر و قال: آه! سبق المخلصون و قُطِعَ بنا.

و استوف ركوعك باستواء ظهرك، و انحط عن همّتك في القيام بخدمته إلّا بعونه، و فرّ بالقلب من وساوس الشيطان و خدائعه و مكائده؛ فإنَّ الله تعالى يرفع عباده بقدر تواضعهم له، و يهديهم إلى أصول التواضع و الخضوع و الخشوع بقدر اطلاع عظمتهم على سرائرهم.^۱

امام صادق عليه السلام فرمودند: هیچ بنده‌ای رکوع را برای خدا بجا نمی‌آورد مگر آنکه خدای تعالی

۱. مصباح الشریعة ۱۲؛ التنبيهات العلية على وظائف الصلاة القلبية ۲۵۸/ [أسرار الصلاة] از شهید ثانی؛ المحجة البيضاء ۳۹۰/۱؛ بحار الأنوار ۳۵۶/۱۸ چاپ سنگی (۱۰۸/۸۲)، ح ۱۷ از چاپ حروفی در بیروت، ۷۶/۳۴ از چاپ دیگری در بیروت).

او را با روشنائی نور خودش آراسته کند و در سایه‌های کبریایش سایه‌نشین کند و در زیر پوشش برگزیدگان قرار دهد؛ و رکوع، اوّل است و سجده دوم. پس هرکس آنچه را مقصود از رکوع است بجای نیاورد، برای دومی شایستگی قرب را ندارد. پس رکوع کن همانند کسی که از صمیم قلب برای خدا خاضع و در پیشگاهش ذلیل باشد و قلبش از هیمنه او در تپش و با تمام اعضایش برای او فروتن بوده، غمناک و هراسان باشد که مبادا بهره رکوع کنندگان را از دست بدهد.

و حکایت شده که ربیع بن خثیم با یک رکعت شب را به صبح می‌رساند و چون صبح می‌شد، سر بر می‌داشت و می‌گفت: آه که با اخلاصان پیش افتادند و ما در عقب قافله ماندیم!

و با صاف نگهداشتن پشت خود رکوعت را کامل کن و بدان که تو آن همت‌نداری تا به خدمت او قیام کنی مگر با یاری او، و از صمیم دل از وسوسه‌ها و حيله‌ها و نیرنگ‌های شیطان فرار کن که خداوند درجه بندگانش را به هر اندازه‌ای که برای او تواضع کنند بالا می‌برد و به هر مقدار که عظمت خداوند بر عمق جان‌شان ریشه دواند، آنان را به اصول تواضع و خضوع راهبری فرماید.^۱ در روایات بالاترین درجه بندگی و عبودیت سجود خوانده شده است؛ مانند این روایت:

عن سعید بن یسار قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أَدْعُو أَنَا رَاكِعٌ أَوْ سَاجِدٌ؟ قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ أَدْعُ وَأَنْتَ سَاجِدٌ؛ فَإِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ. أَدْعُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِدُنْيَاكَ وَآخِرَتِكَ.^۲

سعید بن یسار می‌گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: آیا در حالی که در رکوع هستم دعا کنم یا زمانی که در سجده هستم؟ امام فرمودند: بله، دعا کن در حالی که در سجده هستی؛ به خاطر اینکه نزدیک‌ترین حالت بنده به خدا حالت سجود است. در سجده برای دنیا و آخرت دعا کن. در فضیلت سجود و طول آن فراوان گفته‌اند و آن را از ویژگی‌های مکتب امامان راستین و از سنت‌های گریه‌کنندگان و تواضع‌پیشگان به درگاه الهی دانسته‌اند: طول السَّجْدِ مِنْ دِينَ الْأَئِمَّةِ وَ أَنَّهُ مِنْ سُنَنِ الْأَوَّابِينَ.^۳

۱. ترجمه با اندک تصرف به نقل از پرواز در ملکوت ۲/۲۵۱.

۲. بحار الأنوار ۳۶۲/۱۸ از چاپ سنگی (۱۳۱/۸۲)، ج ۶ - ۹۲/۳۴.

۳. مستدرک سفینه البحار ۴/۴۷۴.

از طولانی بودن سجده ائمه معصومین علیهم السلام روایات فراوانی نقل شده است و ائمه به یاران و شیعیان خود طولانی کردن سجده را توصیه می فرمودند. به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام در پایان حدیثی به پیروان خود چنین توصیه می نمایند:

و عليكم بطول السجود و الركوع؛ فَإِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا أَطَالَ الرُّكُوعَ وَ السَّجُودَ، يَهْتَفِ إبْلِيسُ مِنْ خَلْفِهِ وَ قَالَ: يَا وَيْلَتَاهُ! أَطَاعُوا وَ عَصَيْتُ، وَ سَجَدُوا وَ أُبَيْتُ.^۱

بر شما شیعیان است که سجده ها و رکوع های خود را طولانی کنید. واقعاً یکی از شما که چنین کند، شیطان می گوید: ای وای! خداوند را اطاعت کردند و من نافرمانی کردم؛ و برای او سجده کردند و من از سجده سرباز زدم (و به بدبختی و خسارت افتادم).

عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: يا أبا محمد! عليك بطول السجود؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ سُنَنِ الْأَوَّابِينَ.^۲

أبی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به او فرمودند: ای ابامحمد! بر تو باد که سجده های خود را طولانی قرار دهی. به درستی که طول سجود از آداب متواضعان به درگاه الهی است.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَطِيلُوا السَّجُودَ. فَمَا مِنْ عَمَلٍ أَشَدَّ عَلَى إبْلِيسَ مِنْ أَنْ يَرَى ابْنَ آدَمَ سَاجِدًا؛ لَأَنَّهُ أُمِرَ بِالسَّجُودِ فَعَصَى، وَ هَذَا أُمِرَ بِالسَّجُودِ فَأَطَاعَ فِيمَا أُمِرَ.^۳

امام صادق علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام از جدشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمودند: سجده های خود را طولانی کنید؛ زیرا هیچ عملی برای شیطان ناگوارتر از این نیست که ببیند فرزندان آدم در سجده هستند؛ به خاطر اینکه او به سجده امر شد و سرکشی کرد؛ و این بنده امر به سجود شد و اطاعت کرده.

سخن که بدین جا رسید، لازم است این نکته را هم متذکر شوم که بعضی گمان دارند طول سجود از قدرت بینایی می کاهد و آن را ضعیف می کند، در حالی که

۱. بحار الأنوار ۳۶۳/۱۸ از چاپ سنگی (۱۳۶/۸۲)، ح ۱۵ - ۹۵/۳۴.

۲. علل الشرایع ۳۴۰/۳. علل الشرایع ۳۴۰/۳.

۳. علل الشرایع ۳۴۰/۳.

چنین نیست طول سجود از سنت‌های نیکوی مسلمانان است و اگر چنین امری متحقق می‌شد، می‌بایست همه پیامبران و ائمه علیهم‌السلام و پیروانشان نابینا بودند؛ و بطلان این امر واضح است.

در روایتی بیان شده است: کسی که حتی یک بار حقیقه سجده کند، تا پایان عمر دچار خسران نخواهد شد. تمام روایت چنین است:

عن الصادق علیه‌السلام: ما خَسِرَ و الله من أتى بحقيقة السجود ولو كان في العمر مرة واحدة؛ و ما أفلح من خلا بربه في مثل ذلك الحال شبيهاً بمخادع لنفسه غافل لاه عما أعد الله للساجدين: من أنس العاجل و راحة الآجل، و لا بُعد أبداً عن الله من أحسن تقربيه في السجود، و لا قرب إليه أبداً من أساء أدبه، و ضيع حرمة بتعليق قلبه بسواه في حال سجود. فاسجد سجود متواضع لله ذليل علم أنه خلق من تراب يطؤه الخلق، و أنه ركب من نطفة يستقذرها كل أحد، و كُون و لم يكن. و قد جعل الله معنى السجود سبب التقرب إليه بالقلب و السر و الروح. فمن قرب منه بعد من غيره. ألا ترى في الظاهر أنه لا يستوي حال السجود إلا بالتواري عن جميع الأشياء و الاحتجاب عن كل ما تراه العيون؛ كذلك أراد الله أمر الباطن. فمن كان قلبه متعلقاً في صلاته بشئ دون الله، فهو قريب من ذلك الشئ. و بعيد عن حقيقة ما أراد الله منه في صلاته. قال الله تعالى: ﴿ما جعل الله لرجل من قلوبين في جوفه﴾^۱؛ و قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «قال الله تعالى: لا أطلع على قلب عبد فأعلم فيه حب الإخلاص لطاعتي لوجهي و ابتغاء مرضاتي، إلا توليت تقويمه و سياسته [و تقربت منه]؛ و من اشتغل في صلاته بغيري فهو من المستهزئين بنفسه، و مكتوب اسمه في ديوان الخاسرين»^۲.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: به خدا سوگند! زیان نکرده است کسی که حتی برای یک بار در سراسر عمرش حقیقت سجود را به جا آورد؛ و رستگار نشود کسی که با خدای خود در چنین حالتی خلوت کند، در حالی که خودش را گول می‌زند و غافل است از آنچه خداوند آماده کرده

۱. سورة احزاب / ۴.

۲. مصباح الشریعة / ۱۲ و ۱۳؛ المحجة البيضاء ۳۹۱/۱؛ بحار الأنوار ۳۶۳/۱۸ از چاپ سنگی (۱۳۶/۸۲)، ح ۱۶ از چاپ حروفی بیروت، ۹۵/۳۴ از چاپ دیگری در بیروت.

است برای ساجدین که عبارت است از: اُنس و محبت نسبت به خودش در این دنیا و رحمت آن دنیا؛ و هرگز دور نمی‌شود از خدا کسی که بهترین تقربش به خداوند در حال سجده باشد. پس سجده کن در برابر خداوند مانند سجود فرد متواضع و فروتنی که می‌داند از خاکی که مردم آن را پایمال می‌کنند آفریده شده؛ از نطفه‌ای که مردم از آن متنفرند و نجس می‌دانند به وجود آمده است، و خداوند او را به وجود آورده در حالی که قبل از آن وجود نداشت، در حقیقت؛ خداوند معنای سجود را وسیله‌ای برای تقرب به سوی خودش قرار داده است. آیا نمی‌بینی فرد سجده نمی‌کند مگر اینکه همه اشیاء از او پنهان می‌شوند و آنچه را چشم‌ها می‌بینند او نمی‌بیند؟ این چنین خداوند نیز امر باطن را قرار داده است. پس کسی که قلبش در حال نماز متعلق به چیزی غیر از خدا باشد، او به همان شیء نزدیک است و از آن حقیقتی که خداوند آن را در نماز خواسته است دور است. خداوند متعال فرموده: «ما در یک نفر دو قلب قرار نداده‌ایم» (و انسان نمی‌تواند خودش را در گرو دو محبوب یا بیش از آن قرار دهد)؛ و پیامبر ﷺ فرمود: «خدا گفت: من بر قلب هیچ بنده‌ای اطلاع پیدا نمی‌کنم که در آن حُب اخلاص و عبادت و طاعت من موجود باشد، مگر اینکه کارهای او را بر عهده می‌گیرم و امور او را تنظیم می‌کنم؛ و آن کس که در نمازش به غیر از من توجه و عنایت داشته باشد، خودش را مسخره کرده است و نامش در گروه زیانکاران ثبت خواهد شد.

در معنای سجده نیز روایاتی وارد شده است. از جمله:

سأل رجلُ أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال: له يا ابن عمِّ خير خلق الله! ما معنى السجدة الأولى؟ فقال: تأويلُها: «اللهم إِنَّكَ مِنْهَا خَلَقْتَنَا»؛ يعني مِنَ الْأَرْضِ؛ وَ تَأْوِيلُ رَفْعِ رَأْسِكَ: «و مِنْهَا أَخْرَجْتَنَا»؛ وَ السَّجْدَةُ الثَّانِيَّةُ: «و إِلَيْهَا تُعِيدُنَا»؛ وَ رَفْعُ رَأْسِكَ: «و مِنْهَا تُخْرِجُنَا تَارَةً أُخْرَى»^۱.

مردی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسید: ای پسر عموی بهترین خلق خدا! معنای سجده اول چیست؟ امام فرمودند: تأویلش این است که: خدایا تو ما را از زمین آفریدی؛ و تأویل بلند نمودن سرت این است که: و ما را از زمین بیرون آوردی؛ و تأویل سجده دوم این است که: ما را به زمین

برمی‌گردانی؛ و بلند کردن سرت به معنای این است که دوباره ما را از زمین بیرون می‌آوری و در روز قیامت زنده می‌کنی.

سجده بر تربت امام حسین علیه السلام مستحب است و ثواب فراوان دارد:

قال الصادق علیه السلام: السجود على تربة الحسين علیه السلام يخرق الحجب السبع.^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند: سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجاب‌های هفتگانه را از میان برمی‌دارد.

درنهایت با استفاده از این احادیث می‌توان کلام اول را نتیجه گرفت که اوج عبودیت و بندگی خداوند و نزدیک‌ترین حالت عبد به خدایش سجود است. درباره ذکرهای سجده نیز اذکار مختلفی نقل شده است که همه در کتب احادیث مسطور است و معمولاً دو ذکر زیر گفته می‌شود:

سبحان ربِّي الأعلى و بحمده.

منزه است خداوند بلند مرتبه من و من به حمد او مشغول هستم.

یا سه مرتبه: سبحان الله.

منزه است خداوند؛

که معنایش همان معنایی است که در ذکر رکوع گذشت، لذا مجدداً تکرار نمی‌کنیم.

نمازگزار بعد از اینکه دو سجده را به پایان برد، با گفتن:

بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ.

به حول و قوه و قدرت الهی قیام می‌کنم و می‌نشینم.

برای بپا داشتن رکعت دوم قیام می‌کند و رکعت دوم را با قرائت آغاز می‌کند که معنای آن گذشت.

۱. مصباح المنهجد / ۶۷۷؛ بحار الأنوار ۳۶۷/۱۸ از چاپ سنگی (۱۵۳/۸۲)، ح ۱۴ از چاپ حروفی بیروت - ۱۰۵/۳۴ از چاپ دیگری در بیروت).

قنوت:

همان طور که می‌دانیم قنوت در تمام نمازهای واجب و مستحب، مستحب است.^۱

قنوت در لغت به معانی مختلفی به کار می‌رود. صاحب قاموس این معانی را چنین بیان می‌کند: «دعا، طاعت، سکوت و قیام در نماز، خودداری و امساک از سخن گفتن».^۲

معنای قنوت در لغت هرچه باشد، در اصطلاح فقهای عظام: «دعا در اثنای نماز و در محلی معین است».^۳

در قنوت دعاهای فراوانی وارد شده است، که ذکر همه یا قسمتی از آنها باعث تطویل کلام می‌شود و طالبان می‌توانند برای اطلاع از آنها به جوامع حدیثی^۴ مراجعه کنند.

آنچه در اینجا می‌توان بیان داشت این است که نمازگزار بعد از رکعت اول و قرائت رکعت دوم فرصتی می‌یابد تا به درگاه خداوند خود، دعاهایی غیر از آنچه را در قرائت است بخواند و از «او» آنچه را می‌خواهد درخواست کند.

بعد از قنوت، رکوع و سجود است که کلام درباره آن دو گذشت؛ و در پایان رکعت دوم نوبت به تشهد می‌رسد.

۱. برخلاف شیخ صدوق که می‌گوید: «و القنوت سنة واجبة من ترکها متعمداً في كل صلاة فلا صلاة له»: قنوت یک سنت واجب است. هرکس که آن را در هر نمازی به عمد ترک کند نمازش صحیح نیست. ر.ک: *الفقیه* ۳۱۶/۱.

۲. *القاموس المحيط* ۱۶۱/۱.

۳. *بحار الأنوار* ۳۷۶/۱۸، از چاپ سنگی، (۱۹۵/۸۲، ۱۳۲/۳۴).

۴. به عنوان نمونه مراجعه کنید به: *جامع أحاديث الشيعة* ۵۶۲/۵ و بعد از آن.

تشهد:

تشهد ببيان شهادتين است: شهادت به یکتایی خداوند و شهادت به رسالت رسول اکرم ﷺ و درود و سلام بر او و خاندان پاکش. به عبارت دیگر نمازگزار عهد خود را با خداوند به وسیله شهادتین تجدید می کند. روایتی از امام صادق علیه السلام در این باب چنین نقل شده است:

قال الصادق عليه السلام: التشهد ثناء على الله، فكن عبداً له في السرّ، خاضعاً له في الفعل، كما أنك عبدٌ له بالقول والدعوى، و صلّ صدق لسانك بصفاء صدق سرّك؟ فإنه خلقك عبداً وأمرک أن تعبده بقلبك ولسانك و جوارحك، و أن تحقّق عبوديّةك له برؤوبيّةك لك، و تعلم أن نواصي الخلق بيده، فليس لهم نفس و لا لحظة إلّا بقدرته و مشيئته، و هم عاجزون عن إتيان أقلّ شيء في مملكته إلّا بإذنه و إرادته. قال الله عزّوجلّ: ﴿و ربّك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخير من أمرهم سبحانه الله و تعالى عما يشركون﴾^١

فكن له عبداً ذاكراً بالقول والدعوى، و صلّ صدق لسانك بصفاء سرّك؛ فإنه خلقك فعزّوجلّ أن تكون إرادةً و مشيئةً لأحدٍ إلّا بسابق إرادته و مشيئته. فاستعمل العبودية في الرضا بحكمته، و بالعبادة في أداء أوامره، و قد أمرک بالصلاة على نبيّه محمد ﷺ. فأوصل صلّاته بصلاته و طاعته بطاعته، و شهادته بشهادته، و انظر إلى أن لا تفوتك بركات معرفة حرمة، فتحرّم عن فائدة صلّاته، و أمره بالاستغفار لك، و الشفاعة فيك، إن أتيت بالواجب في الأمر و النهي و السنن و الآداب، و تعلم جليل مرتبته عند الله عزّوجلّ.^٢

١. سورة قصص ٦٨.

٢. مصباح الشريعة ١٣/ و ١٤؛ المحجة البيضاء ٣٩٣/١؛ بحار الأنوار ٢٨٤/٨٢، ح ١١ (١٩٤/٣٤).

امام صادق علیه السلام فرمودند: تشهد ثناء و ستایش خداوند است. پس برای او در پنهان و باطن بنده باش؛ و متواضع باش در عمل همان گونه که با زبان و قول ادعای بندگی او را داری؛ و راستی زبان را به صفا و راستی باطن پیوند ده؛ چرا که او تو را بنده آفریده است و فرمانت داده که او را با قلب و زبان و اعضاء و جوارحت عبادت کنی؛ و اینکه عبودیت تو، به ربوبیت او برای تو متحقق می شود.

و بدان که پیشانی های مردم (کنایه از سرنوشت) در دست اوست و برای آنها یک نفس کشیدن و یک لحظه نیست مگر به قدرت او و اراده و مشیت او؛ و ایشان عاجزند از آوردن کمترین چیزی در مملکت خداوند (قلمرو هستی) مگر با اجازه و اراده او. خداوند فرموده است: «و پروردگار تو آنچه را می خواهد می آفریند و برمی گزیند. اما آنان را توان برگزیدن نیست. منزّه و برتر است خداوند از آنچه شریک او می گردانند».

پس برای خدا بنده ای باش به یاد آورنده او با زبان، و راستی زبانت را به صفا و راستی باطن پیوند ده؛ چرا که او تو را خلق کرده و بلند مرتبه تر است از اینکه اراده و مشیتی برای کسی وجود داشته باشد، مگر اینکه مسبوق به اراده و مشیت او باشد. بنابراین عبودیت و اطاعت محض را در رضای به حکمت او و بپاداشتن فرامینش به کارگیر؛ و او تو را فرمان داده است که بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله درود بفرستی. پس ستایش خداوند را با درود به پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از خدا را به اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و شهادت به خدا را به شهادت به پیامبر صلی الله علیه و آله متصل گردان و توجه داشته باش که برکات معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله از تو فوت نشود، تا مبادا از فایده نماز محروم شوی.

و خداوند، پیامبر را فرمان داده است که برای تو طلب بخشش و شفاعت کند، به شرطی که امر و نهی و سنن و آداب الهی را به جا آوری؛ و بدان که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد خداوند بسیار محترم و جلیل است.

پس از ترجمه حدیث فوق، کلام در این باب را همین جا خاتمه می دهیم. بعد از پایان تشهد که جلوس در نزد حق تعالی و بیان شهادتین است، اگر نماز سه یا چهار رکعتی باشد، می بایست تسبیحات اربعه در این دو رکعت قرائت شود.

تسبیحات اربعه:

بعد از این دو رکعت و تفصیلات آن، نمازگزار به تسبیحات اربعه می‌رسد:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

منزه است خداوند و سپاس و حمد از آن او است. هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و او بزرگ‌تر است از اینکه به وصف درآید.

معنای جزء جزء این تسبیحات در قسمت‌های قبلی گذشت. در اینجا سخن را با کلام امام خمینی (دام‌ظله)^۱ در این باب به پایان می‌بریم.

ایشان در خاتمه کتاب پراج آداب الصلوة در بیان تسبیحات اربعه چنین می‌فرمایند: «اسرار و آداب قلبیه آن (تسبیحات اربعه) به قدر مناسب، و آن متقوّم به چهاررکن است:

رکن اوّل: در «تسبیح» است؛ و آن تنزیه از توصیف، تحمید و تهلیل است که از مقامات شامله است و بنده سالک باید در تمام عبادات متوجه آن باشد و قلب خود را از دعوای توصیف و ثناجویی حق نگاه‌داری کند. گمان نکند که از برای عبد ممکن است قیام به حقّ عبودیت، فضلاً از قیام به حقّ ربوبیت که چشم اَمالِ کُمَلِ اولیاء از آن منقطع و دست بزرگان اصحاب معرفت از ذیل آن کوتاه است - عنقا شکار کس نشود دام باز گیر - از این جهت گفته‌اند: کمال معرفتِ اهل معارف عرفان عجز خویش است.

آری، چون رحمت و اسعه حقّ - جلّ و علا - شامل حال ما بندگان ضعیف است،

۱. در زمان تألیف این کتاب، مرحوم امام خمینی رحمته‌الله زنده بودند.

به سعه رحمت خود ما بیچارگان را بار خدمت داده و اجازه ورود در یک همچو مقام مقدس منزّه که پشت کُروبیّین از قرب به آن خم است، مرحمت فرموده؛ و این از بزرگ‌ترین تفضّلات و ایادی ذات مقدس ولی نعمت است بر بندگان خود، که اهل معرفت و اولیاء کَمَل و اهل الله قدر آن را به قدر معرفت خود می‌دانند؛ و ما محجوبان بازمانده از هر مقام و منزلت و محرومان دور افتاده از هر کمال و معرفت به کلی از آن غافلیم؛ و اوامر الهیه را - که فی الحقیقه بالاترین نعم بزرگ نامتناهی است - از تکلف و کلفت دانیم و با انزجار و کسالت قیام به آن کنیم؛ و از این جهت از نورانیّت آن به کلی محروم و محجوبیم.

و باید دانست که چون «تحمید» و «تهلیل» متضمن توحید فعلی است و در آن شائبه تحدید و تنقیص است، بلکه شائبه تشبیه و تخلیط است، عبد سالک برای تهیه ورود آن لازم است در حصن حصین تسبیح و تنزیه خود را وارد کند و به باطن قلب خود بفهماند که حقّ - جلّت عظمت - منزّه از تعینات خلقیه و تلبّس به ملابس کثرات است، تا ورود در تحمیدش از شائبه تکثیر تنزیه شود.

رکن دوم: «تحمید» است؛ و آن مقام توحید فعلی است که مناسب حال قیام است و مناسب قرائت است؛ نیز از این جهت تسبیحات در رکعات اخیر قائم مقام «حمد» است و مصلی مختار است که «حمد» را نیز بخواند به جای آن؛ و توحید فعلی را - چنانچه در «حمد» مذکور شد - از حصر حمد به حقّ تعالی استفاده کنیم و دست عبد را از مَحْمَدَتها به کلی کوتاه نماییم؛ ﴿و هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن﴾^۱ را به سامعه قلب رسانیم؛ و حقیقتِ ﴿ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی﴾^۲ را به ذائقه روح چشانیم؛ و خودبینی و خودخواهی را زیر پای سلوک نهیم تا به مقام تحمید خود را رسانیم و دل را از زیر بار مَنّت خلق بیرون کشانیم.

رکن سوم: «تهلیل» است؛ و از برای آن مقاماتی است:

۱. سوره حدید ۳/

۲. سوره انفال ۱۷/

یکی مقام نفی الوهیت فعلیه است که عبارت آخرای «لا مؤثر فی الوجود إلا الله» است؛ و این مؤکدِ حصرِ «تحمید» بلکه موجب و مسبب آن است؛ چون که مراتب وجودات امکانیه ظلّ حقیقت وجود حقّ - جلّت قدرته - و ربط محض است و از برای هیچ یک از آنها به هیچ وجه استقلال و قیام به خود نیست؛ از این جهت تأثیر ایجاد را به هیچ وجه به آنها نتوان نسبت داد؛ چه که در تأثیر استقلال ایجاد لازم و استقلال ایجاد مستلزم استقلال وجود است؛ و به عبارت اهل ذوق، حقیقت وجودات ظلیّه ظهور قدرت حقّ است در مرائی خلقیه؛ و معنی «لا إله إلا الله» مشاهده فاعلیّت و قدرت حقّ است در خلق و نفی تعینات خلقیه است و اینفای مقام فاعلیت آنها و تأثیر آنهاست در حق.

و یکی مقام نفی معبود غیر حق است و «لا إله إلا الله» ائی لا معبود سِوی الله؛ و بنابراین مقام «تهلیل» نتیجه مقام «تمحید» است زیرا که اگر محمّدات منحصر به ذات مقدّس حق شد، عبودیت نیز بار خود را در آن مقام مقدّس افکند؛ و جمیع عبودیت‌هایی که خلق از خلق می‌کند که همه برای رؤیت محمّدات است منتفی شود. پس گویی سالک چنین گوید که چون جمیع محامد منحصر در حقّ است، پس عبودیت نیز منحصر به او شود و او معبود شود و بت‌ها همه شکسته شود؛ و از برای تهلیل مقامات دیگری است که مناسب این مقام نیست.

رکن چهارم: «تکبیر» است؛ و آن نیز تکبیر از توصیف است؛ گویی که عبد در اوّل ورود در «تحمید» و «تهلیل» تنزیه از توصیف نموده، و پس از فراغ از آن نیز تنزیه و تکبیر از توصیف نماید که تحمید و تهلیلش محفوف به اعتراف به تقصیر و تذلل باشد؛ و شاید که «تکبیر» در این مقام تکبیر از «تحمید» و «تهلیل» باشد؛ زیرا که در آن شائبه کثرت است - چنانچه مذکور شد - و شاید در «تسبیح» تنزیه از تکبیر و در «تکبیر» تکبیر از تنزیه نیز باشد، که دعاوی عبد به کلی ساقط شود و به توحید فعلی متمکّن گردد و مقام قیام به حق ملکه گردد در قلب و از تلوین بیرون آید و حالت

تمکین حاصل شود.

و عبد سالک باید در این اذکار شریفه که روح معارف است حال تبّتل و تضرّع و انقطاع و تذلل را در قلب تحصیل کند؛ و به کثرت مداومت باطن قلب را صورت ذکر دهد و حقیقت ذکر را در باطن قلب متمکن سازد تا قلب متلبّس به لباس ذکر شود و لباس خویش، که لباس بُعد است، از تن بیرون آورد، پس قلب الهی حقّانی شود و حقیقت و روح ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱ در آن متحقّق گردد.^۲

سرکار خانم امین - رحمة الله علیها - در مورد تسبیحات اربعه بیانی دارد که تنها متن عربی آن را ذکر می‌کنیم و ترجمه را به خواننده محقق و تلاشگر وامی‌گذاریم. او می‌فرماید: «کیف و أنت إن تدبّرتَ فیها تعلمُ أنَّ کلمة «سبحانَ الله» یفید تنزیهه سبحانه من جمیع القبايح و النواقص، بل الکمالات الإمكانية بنحو الإطلاق؛ أي: مِن کُلِّ ما کان فیهِ شائبة النقص.

«و الحمد لله» یفید اتصافه - سبحانه - بجمیع صفات الجمال و أوصاف الکمال اللائق بجنابه، لا الکمال الوهمي الذي يتصف به الممكن.

«و لا إله إلا الله» یفید إثبات توحیده بجمیع مراتبه بعد نفی غیره تعالی.

بعبارة أُخرى: إنَّ الإثبات بعد نفی الجنس یفید حصر الألوهية فی الله تعالی، بل یمكن أن یقال: أنَّ «لا إله» یشیر إلى نفی الوجود الحقيقي عن غیره، و «إلا الله» یشیر إلى إثبات الوجود الواحد الأحد؛ یعنی: أنَّ الوجود الحقيقي منحصر فیهِ سبحانه.

«و الله أكبر» اعتراف بأنَّ الله أجلّ و أعظم من أن یمكن للممكن أن یحدّد صفاته الحُسنى؛ فیعترف العبد حين قراءة هذه الكلمة بأنَّی أعجزُ و أضعفُ من الإحاطة بأوصاف جلاله و جماله. فإن التفت المصلّي حين اشتغاله بقراءة هذه الکلمات، یعلمُ أنَّ فیهِ تنزیهاً و تحمیداً و تهلیلاً و تکبیراً؛ و هذه إنما یكون هی جوامع التوحید»^۳.

۲. آداب الصلوة / ۳۷۰-۳۷۳.

۱. سورة توبه / ۱۱۱.

۳. النفحات الرحمانية فی الواردات القلبية / ۱۷.

سلام:

بعد از اینکه تشهد پایان نماز گفته شد، نوبت به سلام‌های نماز می‌رسد:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

درود بر تو باد ای پیامبر و رحمت خدا و برکاتش

این سلام را ملحق به تشهد دانسته‌اند، لذا خروج از نماز به آن جایز نیست، و لکن به هریک از دو سلام ذیل می‌توان از نماز خارج شد.

السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

درود بر ما و بر همهٔ بندگان صالح خداوند

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

درود بر شما و رحمت خداوند و برکاتش

روایتی در توضیح سلام نماز چنین آمده است:

قال الصادق عليه السلام: معنى السَّلام في دَبْرِكْلِ صَلَاةِ الْأَمَانِ؛ أَي: مَنْ أَدَّى أَمْرَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

خاضعاً له خاشعاً فيه، فله الأمان من بلاء الدنيا و براءة من عذاب الآخرة.

و السَّلام اسم من أسماء الله تعالى أودعه خلقه لِيَسْتَعْمِلُوا معناه في المعاملات و الأمانات و

الإنصافات و تصديق مصاحبهم و مجالستهم فيما بينهم و صحّة معاشرتهم؛ و إن أردت أن

تضع السَّلام موضعه و تؤدّي معناه، فاتّق الله و لیسلم منك دینك و قلبك و عقلك، و لا تدنسها

بظلمة المعاصي، و لتسلم منك حَفَظَتِكَ أَنْ لَا تُبْرِمَهُمْ وَلَا تُمَلِّهِمْ وَ توحشهم منك سوءَ مُعَامَلَتِكَ معهم، ثُمَّ صَدِيقُكَ ثُمَّ عَدُوُّكَ؛ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ مَنْ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَيْهِ، فَلَا بُعْدَ أُولَى، وَ مَنْ لَا يَضَعُ السَّلَامَ مَوَاضِعَهُ هَذِهِ، فَلَا سِلْمَ وَلَا سِلَامَ وَلَا تَسْلِيمَ، وَ كَانَ كَاذِباً فِي سِلَامِهِ وَ إِنْ أَفْشَاهُ فِي الْخَلْقِ.^۱ امام صادق عليه السلام فرمود: معنای سلام در پایان نماز امان است. یعنی: کسی که فرمان الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پیروی نماید و برای خدا فروتن باشد و برای او خشوع کند، چنین بنده‌ای امان از بلای دنیا و برائت از عذاب آخرت می‌یابد.

و سلام یکی از اسماء الهی است که خداوند آن را در اختیار خلقش گذاشته است تا در معاملات و امانات و داوری‌هایشان و دوستی صادقانه‌شان و نشست و برخاستشان، و صحت معاشرتشان از آن استفاده کنند؛ و اگر خواهی که سلام را در موضعش قرار دهی و حق آن را اداء نمایی، تقوای الهی داشته باش؛ و باید دین و قلب و عقلت را سالم نگهداری و از سیاهی معاصی آنها را به دور داری؛ و باید فرشتگان الهی مأمور تو از دست تو سالم باشند و ملول نگردند و نباید در اثر سوء رفتار تو آنها دچار وحشت شوند. پس از آنها نوبت دوست تو و دشمن توست؛ زیرا آن کسی که نزدیک‌ترین دوستانش از دست او به سلامت نباشند، آن کسانی که از او دور هستند وضعیتشان بدتر است. بنابراین کسی که سلام را در جای خودش قرار ندهد، نه سلامی و نه اسلامی و نه تسلیمی در برابر خدا دارد و او در سلامش دروغ‌گواست، اگر چه در میان مردم آن را اظهار کند.

معنای حدیث فوق برای کسی که در آن تعمق کند به خوبی روشن است. با گفتن سلام نماز پایان می‌پذیرد و سه تکبیر اختتامیه نماز است که مستحب مؤکد است و معنای آن در تکبیر گذشت.

۱. مصباح الشریعة ۱۴/؛ المحجة البيضاء ۳۹۴/۱؛ بحار الأنوار ۳۰۷/۸۲، ح ۱۲ (۲۱۱/۳۴).

تسبیحات فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

همان‌گونه که ابتدای نماز مستحباتی وجود داشت، در پایان نماز نیز مستحبات فراوانی وجود دارد که به نام «تعقیبات»^۱ خوانده می‌شود. از میان تعقیبات فراوان، تسبیحات حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شاید از همه افضل‌تر باشد که آن را نقل کرده، مختصر توضیحی می‌دهم. تسبیحات شفیعه روز جزاء فاطمه زهرا (سلام الله علیها) مشتمل بر سه جزء است:

جزء اول: ۳۴ مرتبه الله اکبر

جزء دوم: ۳۳ مرتبه الحمد لله

جزء سوم: ۳۳ مرتبه سبحان الله

و در تشویق و ترغیب به این تسبیحات روایات فراوانی نقل شده است. از آن جمله:

رُوي عن الصادق عليه السلام أنه قال: مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عليها السلام في دُبْرِ الْفَرِيضَةِ قبل أن يَثْنِيَ رِجْلَيْهِ، غُفِرَ [الله] له.^۲

۱. برای آگاهی از فضائل و تفصیل تعقیبات رجوع کنید به بحار الأنوار ۳۱۳/۸۲ (۲۱۵/۳۴).

۲. الفقیه ۳۲۰/۱.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: کسی که تسبیحات فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را در پایان نماز بگوید قبل از اینکه پاهایش را دراز کند، خداوند گناهان او را می آمرزد.
 عن أبي عبد الله عليه السلام: مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ عليها السلام فِي دُبُرِ الْمَكْتُوبَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْطُرَ رِجْلَيْهِ، أُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ.^۱

از امام صادق علیه السلام کسی که تسبیحات فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را در پایان هر نماز بگوید قبل از اینکه پاهای خود را باز کند، خدا بهشت را بر او واجب می کند.
 عن أبي عبد الله عليه السلام: تَسْبِيحُ الزَّهْرَا فَاطِمَةَ عليها السلام فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ صَلَاةِ أَلْفِ رَكْعَةٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ.^۲

از امام صادق علیه السلام: تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام در پایان هر نماز در نزد من بهتر و محبوب تر است از هزار رکعت نماز در هر روز.
 و روایات بسیار دیگر در فضیلت این تسبیحات وجود دارد که ذکر آن به درازا می کشد.

روایتی بسیار جالب در چگونگی تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله این تسبیحات را به فاطمه زهرا (سلام الله علیها) وجود دارد که طالبان می توانند به کتب حدیث مانند کتاب «من لا یحضره الفقیه» ۳۲۰/۱ مراجعه کنند.

معنای این تسبیحات نیز پیش از این گذشت، لذا تکرار نمی کنم و به امید شفاعت شفیعه روز جزاء صدیقه شهیده فاطمه زهرا (سلام الله علیها) این رساله را به پایان می برم.

والحمد لله و الصلاة على نبیه و آله

۱. فلاح السائل ۱۶۵: بحار الأنوار ۴۱۵/۱۸ چاپ سنگی، ۳۳۲/۸۲، ح ۱۳ (۲۲۹/۳۴).

۲. ثواب الأعمال ۱۹۶، ح ۳: بحار الأنوار ۴۱۵/۱۸ چاپ سنگی، ۳۳۱/۸۲، ح ۹، (۲۲۸/۳۴).

برخی از مصادر کتاب

۱. آداب الصلوة، امام خمینی، تهران، مؤسسه نشر آثار امام.
۲. آلاء الرحمن، آية الله محمد جواد بلاغی، طبع اول.
۳. اعتقادات، علامه محمد باقر مجلسی.
۴. آمالی الصدوق، شیخ صدوق، طبع مؤسسه بعثت، قم.
۵. بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی، طبع حجرى، و دو طبع حروفی در بیروت در ۱۱۰ جلد و ۴۴ جلد.
۶. البیان فی تفسیر القرآن، آية الله سيد ابوالقاسم خوئی، طبع اول، نجف.
۷. پرتوی از قرآن، آية الله سيد محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۷ش.
۸. پرواز در ملکوت، امام خمینی، ترجمه سيد احمد فهری، چاپ تهران.
۹. ترتیب جمهرة اللغة، محمد بن حسن بن درید ازدی، ترتیب و تصحیح عادل عبدالرحمن البدری، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴ش.
۱۰. التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی، طبع بیروت.
۱۱. ترجمه المیزان، سيد محمد حسین طباطبائی، مترجم سيد محمد باقر موسوی همدانی، طبع قم.
۱۲. تفسیر منسوب به ابن عباس، مطبوع در هامش الدر المنثور سیوطی.
۱۳. التنبیهاة العلیة علی وظائف الصلاة القلبية، معروف به اسرار الصلاة، شهید ثانی، طبع دفتر تبلیغات قم.
۱۴. التوحید، شیخ صدوق، تحقیق سيد هاشم حسینی طهرانی، جامعه مدرسین.
۱۵. تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق سيد حسن خراسان، تهران ۱۳۹۰ق.
۱۶. ثواب الأعمال، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران.
۱۷. جامع أحادیث الشيعة، آية الله حاج آقا حسین بروجردي، طبع جدید.
۱۸. جوامع الجامع، شیخ طبرسی، تحقیق دکتر ابوالقاسم گرجی، دانشگاه تهران.
۱۹. حواشی مصحف، شیخ محمد تقی شوشتری، طبع تهران.

۲۰. الخصال، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.
۲۱. روح البیان، شیخ اسماعیل حقی البروسوی (م ۱۱۳۷)، دارالفکر بیروت.
۲۲. روض الجنان، شیخ ابوالفتوح رازی، طبع آستان قدس رضوی.
۲۳. سنن النبی ﷺ، علامه سید محمد حسین طباطبائی، ترجمه محمد هادی فقهی، طبع قم.
۲۴. شرح فارسی غرر و درر آمدی، آقا جمال خوانساری، دانشگاه تهران.
۲۵. الصافی، ملا محسن فیض کاشانی، طبع حجر.
۲۶. العروة الوثقی، شیخ بهائی، تحقیق اکبر ایرانی قمی، دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۱۲ق.
۲۷. علل الشرائع، شیخ صدوق، طبع نجف، ۱۳۸۵ق.
۲۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، تحقیق سید مهدی لاجوردی، طبع ۱۳۶۳ش.
۲۹. فلاح السائل، ابن طاووس، دفتر تبلیغات، قم.
۳۰. القاموس المحيط، فیروز آبادی، طبع حروفی.
۳۱. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران و طبع جدید دارالحديث در ۱۵ جلد.
۳۲. کتاب ابليس اللعين، از شیخ هادی نجفی، دلیل ما، قم، ۱۳۸۷ش.
۳۳. الکشاف، زمخشری، طبع أدب الحوزة.
۳۴. الكشف و البیان، معروف به تفسیر ثعلبی، بیروت.
۳۵. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.
۳۶. مجدالبیان فی تفسیر القرآن، آیه الله شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی، تهران.
۳۷. مجمع البحرين، طریحی، طبع حجر.
۳۸. مجمع البیان، شیخ فضل بن حسن طبرسی، مطبعة عرفان، صیدا، ۱۳۳۳ق.
۳۹. محاسن، برقی، تحقیق سید مهدی رجائی، طبع قم.
۴۰. المحجة البيضاء، ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه

مدرسين قم.

٤١. مخزن العرفان در تفسير قرآن، علويه سرکار خانم نصرت بیگم امین، طبع اول اصفهان.

٤٢. مستدرک سفینه البحار، شیخ علی نمازی، طبع جامعه مدرسین قم.

٤٣. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، طبع آل البيت علیهم السلام.

٤٤. مصباح الشریعة، صهر دشتی، طبع بیروت.

٤٥. مصباح المتعجلین، شیخ طوسی، تهران.

٤٦. معانی الأخبار، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم.

٤٧. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق نذیم المرعشلی.

٤٨. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین.

٤٩. منتهی المطلب، علّامه حلّی، آستان قدس رضوی.

٥٠. منهج الصادقین، ملّا فتح اله کاشانی، تحقیق شیخ ابوالحسن شعرانی، طبع تهران.

٥١. موسوعة أحادیث اهل البيت علیهم السلام، شیخ هادی نجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ١٤٢٣ق.

٥٢. المیزان فی تفسیر القرآن، آیه الله سیّد محمد حسین طباطبائی، طبع جامعه مدرسین قم.

٥٣. نبراس، حاج ملّا هادی سبزواری، طبع حجرى.

٥٤. النفحات الرحمانية فی الواردات القلبية، سرکار خانم نصرت بیگم امین، اصفهان.

٥٥. نهج البلاغة، سیّد رضی، طبع دکتر صبحی صالح.

٥٦. نهج البلاغة، سیّد رضی، ترجمه فیض الإسلام.

٥٧. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، طبع مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

٥٨. وسیلة النجاة، آیه الله سیّد ابوالحسن اصفهانی، طبع سال ١٣٨٥ق.

٥٩. الیواقیت الحسان فی تفسیر سورة الرحمن، آیه الله شیخ مجدالدین نجفی اصفهانی، قم، ١٤٠٩ق.

٦٠. يوم الطف، شیخ هادی نجفی، قم، ١٤١٢ق.